



# تقریرات درس خارج فقه

استاد آیت الله فرحانے دامت برکاته

جلسات ۱۲۱ الی ۱۳۰

۱۴۰۰/۰۳/۰۴ - ۱۴۰۰/۰۱/۳۱

قم - مدرسه ی فقهی امیرالمؤمنین علیه السلام



@albayann



برای ورود به کانال ایضا کلیک کنید

# فهرست جلسات

جلسه ۱۲۲

۱۴۰۰/۰۲/۰۱

جلسه ۱۲۱

۱۴۰۰/۰۱/۳۱

جلسه ۱۲۴

۱۴۰۰/۰۲/۲۶

جلسه ۱۲۳

۱۴۰۰/۰۲/۲۵

جلسه ۱۲۶

۱۴۰۰/۰۲/۲۸

جلسه ۱۲۵

۱۴۰۰/۰۲/۲۷

جلسه ۱۲۸

۱۴۰۰/۰۳/۰۲

جلسه ۱۲۷

۱۴۰۰/۰۳/۰۱

جلسه ۱۳۰

۱۴۰۰/۰۳/۰۴

جلسه ۱۲۹

۱۴۰۰/۰۳/۰۳

۱۴۰۰/۰۱/۳۱

# جلسه صد و بیست و یکم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

## امام(ره): استفاده لزوم از حدیث شرط عین استفاده لزوم از آیه أوفوا بالعقود است

بحث ما پیرامون فرمایشات حضرت امام(ره) در استفاده لزوم از حدیث شرط است توضیحاتی که دادیم اجمالاً این بود که امام(ره) استفاده لزوم در حدیث شرط را عین استفاده لزوم در آیه أوفوا بالعقود می دانند چرا؟ بخاطر اینکه امام(ره) از شرط إلقاء خصوصیت کردند و گفتند هر قراری لذا شرط و عقد دیگر تفاوتی ندارند از عقد هم إلقاء خصوصیت می شود هر قراری، از شرط راحت تر إلقاء خصوصیت شد با توضیحی که

دادیم لذا ما در حدیث شرط که می گوئیم المؤمنون عند شروطهم یا می گوئیم الشرط يجب الوفاء به عین مسئله ای است که بگوئیم العقد يجب الوفاء به، این تا اینجا نکته اول.

نکته دوم این است که ما در این فضا داریم وجوب وفا را بحث می کنیم یا وجوب کون عند الشرط را بحث می کنیم شرط شد یک امر محسوس ما باید عند الشرط هم باشیم اگر اینطور شد عرض کردیم امام(ره) نشان دادند که این معنایش این نیست که فسخش نکن، معنایش این است که عمل کن به مقتضایش که در أوفوا بالعقود این را کامل توضیح دادیم، عمل کردن به مقتضا در هر عقدی حالت خودش را دارد، الآن در بحث ما که بیع و معاطات است یعنی تسلیم و تسلّم. تسلیم کن مبیعت را تسلیم کن ثمنت را تسلیم کن. عمل به مقتضای عقد، لذا رتبه اش می شود رتبه محمولی که آنجا توضیح دادیم، الآن هم که می گوئیم پیش شرطت بایست و التزام داشته باش به شرطت امام(ره) می خواهند بگویند اینطوری. مخصوصاً در شرط آن ذیل إلا ما خالف الكتاب و السنة. مخالفت کتاب یعنی مخالفت در عمل، ایشان می خواهند بگویند بین عین حالت أوفوا بالعقود است ما اینجا قرائنی در عبارت حدیث داریم که مثل خود کلمه وفا حالا در بعضی از روایات که حالا می رسیم به بحث روایات بعداً به فضای

خود روایات دیگر هم می‌رسیم در بعضی‌ها صریحاً وفا آمده ولی در بعضی دیگر هم که نیامده این قیدِ اِلاّ مخالف آمده مخالفت، مخالفت عملی است.

پس صرف اینکه آن را به هم نزنیم مطرح نیست باید به مقتضایش عمل کنیم و در عمل به آن ملتزم باشیم در عمل به آن ملتزم باشیم یعنی مقتضایش را در نظر بگیریم ببینیم آن چه اقتضایی دارد به آن هم پایبند باشیم اِلاّ جایی که این مخالفت، مخالفت عملی با کتاب باشد که دیگر هیچ، این نکته دوم.

اگر این دو تا نکته را خوب تعقل کنیم و تصویر کنیم یعنی از شرط اِلْقَاءِ خصوصیت کنیم تا هر قراری را بگیرد بعد هم وجوب عند الشرط بودن یا وفای به شرط داشتن را با همان تحلیل اَوْفُوا بِالْعُقُودِ ببینیم که وقتی قراری محقق شد دیگر زمامش از دست تو رفته، باید ملتزم باشی به آن، باید بایستی پای شرطت پای قرارت و اِلاّ اگر بخواهی با یک فسختُ آن را به هم بزنی که این وجوب وفا و وجوب بقاء عند الشرط معنا ندارد. اگر این را فهمیدیم مخصوصاً عرض کردیم با این قرینه اِلاّ خالف

## سه راه حل امام(ره) برای استفاده لزوم

با این فضا، امام(ره) می‌فرمایند آنموقع همانطور

که در باب اوفوا گفته شد شما در اوفوا سه راه حل داشتید در این فضا، یک راه حل این بود که کنایه اش کنید، کنایه یعنی بیان لازم و اراده ملزوم آنموقع صدق کلام کنایی دیگر با لازمش نیست، دیگر ما کاری با وجوب نداریم، ما داریم کنایه اش می کنیم از لزوم همانطور که وقتی کنایه می کنیم عرض کردیم دیروز که زید کثیر الرماد است دیگر کار نداریم جلوی خانه زید اصلاً خاکستری هست یا اصلاً پخت پز او با گاز است، خاکستری نمی خواهد جود زید اینجا مطرح است برای صدق این کلام عرفاً. اصل فرمایش امام(ره) این است حالا آقایان در کنایه می گویند شما ملزوم را می خواهید البته در کنایه مع جواز اراده لازم است در استعاره نه یک قرینه ای دارید به تعبیر قشنگ صاحب معالم که معاند با معنای حقیقی است اما بالاخره صدق به ملزوم است که تحلیلش کردیم. اگر این فضا باشد امام(ره) می گوید حالا دیگر کاری با وجوب نداریم که وجوب عقلایی است امضایی است یا تعبدی است و شرعی است ولی کنایه است.

احتمال دوم این است که بگوییم نه ما یک وجوبی را اینجا داریم امضایی است امضای سیره عقلاست عقلاء بین این وجوب وفا و بین لازم بودن این وفا ملازمه می بینند و خود بخود از لازم بودن وفا، لازم بودن عقد را بدست می آورند نهایتاً این می شود که عقلاء از یک

ملازمه ای با فهم عقلایی دارند لزوم را درست می کنند. امام(ره) می فرمایند این راه دوم است.

راه سوم این است که نه ما این وجوب را تعبدی و مولوی ببینیم. اگر این سه نکته را از باب دلالت شما تصویر کردید که این سه نکته متفرع هستند بر همان دو نکته قبلی که اولاً شرط را توسعه بدهید مثل عقد بشود، مثل هر قراری بشود حالا نه فقط عقد، ثانیاً وجوب وفا و وجوب بقاء عند الشرط و العقد را عمل به مقتضا بگیرید.

### ترجیح یکی از این سه راه برای استفاده لزوم

ایشان می فرمایند اگر اینطوری شد آنموقع امر ما دائر می شود بین این سه احتمال کدام را ترجیح بدهیم، امام(ره) می فرمایند اگر نگاه به لفظ روایت کنیم یا به لفظ آیه نگاه کنیم می توانیم وجوب را تعبدی و مولوی ترجیح بدهیم حالا در أوفوا لفظ صیغه إفعال ظاهر در وجوب عند المشهور است به قول امام(ره)، حالا نکته اش را می گوئیم در ادامه ولی امام(ره) می فرمایند حجت در وجوب است حالا فرق مبنائشان را در عبارت امام(ره) عرض می کنیم، عیب ندارد آنجا آنطوری است اینجا یک جمله اسمیه ای داریم یک خبر در مقام بعث است که بالاخره حجیت در وجوب پیدا می کند اگر من باشم و ظاهر این تعبیر براساس این قانون، می روم دنبال

احتمال سوم که وجوب مولوی است منتهی امام(ره) می خواهند بفرمایند این وجوب مولوی اشکالی به آن [وارد] است که این را عرض کردیم و گفتیم عبارتش را می خوانیم اشکالی که در این وجوب مولوی وجود دارد این است به تعبیر زیبای ایشان که اگر کسی رفت دنبال وجوب مولوی باید آنموقع بگوید اگر من عمل نکردم به مقتضای عقد، حرام شرعی مرتکب شدم و آنموقع باید دو حرام اینجا شکل بگیرد و دو عقاب.

تعبیر قشنگ ایشان این است که این را در ذیل احتمال دوم می گویند. می فرمایند که و أُخْرَى بَأَنَّ يُقَالُ: إِنَّ إِجَابَ الْعَمَلِ وَالْوَفَاءَ بِالْعُقُودِ إِلْزَامٌ نَحْوَ إِلْزَامَاتِ الْعُقُلَاءِ لَا إِجَابَ تَعَبُّدِيٍّ مُتَعَلِّقٍ بِعِنْوَانِ الْوَفَاءِ فِي مَا نَحْنُ فِيهِ دِيْغَرٌ بِأَصِيغُهُ إِفْعَلُ كَارِ نَدَارِيْمُ بِأَهْمَانِ مَبْنَاءِ جَمَلَةٌ إِخْبَارٌ فِي مَقَامِ بَعَثِ كَارِ دَارِيْمُ يَعْنِي فِي شَرْطٍ، فِي أَنْجَا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ صِيغُهُ بُوْدٌ لِذَا إِشَانِ مِي فَرْمَايْنْدِ أَگَرِ اِيْنِ رَا بَگُوِيْمُ حَتِّيْ يَكُوْنُ الْمُتَخَلَّفُ عَنِ الْعَمَلِ بِالْعُقُودِ مُسْتَحَقًّا لِعِقَابِيْنِ أَحَدَهُمَا: عَلٰى غَضَبِ مَالِ الْغَيْرِ، وَ الثَّانِي: عَلٰى عَدَمِ الْوَفَاءِ بِعَقْدِهِ چُونِ فَرَضِ بَرِ اِيْنِ اِسْتِ كِهْ خُوْدِ وَفَا مِي شُوْدِ يَكِ تَكْلِيْفِ شَرْعِيْ مَوْلُوِيْ فَاِنَّهُ بَعِيْدٌ فَيَكُوْنُ قَوْلُهُ ذَلِكُ نَظِيْرُ اِلْزَامِ الْعُقُلَاءِ، أَوْ نَظِيْرُ اِلْزَامِ الْعُقُلِ بَرْدٌ مَالِ الْغَيْرِ اِلٰى صَاحِبِهِ، اِنْ قَلْنَا: بِعَدَمِ وَجُوْبِهِ شَرْعًا، وَ اِنَّمَا غَضَبُهُ وَ حَبْسُهُ مُحَرَّمٌ كِهْ عَرْضِ كَرْدِيْمِ يَكِ بَحْثِ فِقْهِيْ دَارِيْمِ كِهْ آيَا غَضَبِ مُحْرَمِ اِسْتِ يَا رِدْ هَمِ





واجب است؟ نه رد یک وجوب عقلایی دارد نه وجوب شرعی لا ردّه واجب

امام(ره) می فرمایند اگر کسی دومی را بگوید یعنی با فهم عقلایی برود نه تعبد آنموقع یک عقاب است اما اگر فهم تعبدی را انجام بدهد دیگر این مضعّف آن است لذا جمع بندی ایشان این است: لعلّ الأقرب بحسب الاعتبار و بعد ثبوت العقابین مع حبس مال الغير تخلفاً عن مقتضى العقد، هو الوجه الثاني شاید ما بگوییم اقرب این است که ما برویم دنبال وجه ثانی و وجه ثانی را از باب ملازمه با آن کار کنیم. و الأقرب بحسب الجمود علی اللفظ، هو الوجه الثالث اگر من باشم و صیغهُ إفعال أوفوا، و اگر من باشم و آن جملهُ مبناء إخبار در مقام بعث که از آن وجوب بدست بیاید، وجوب هم تعبدی بدست بیاید باید برویم دنبال سومی اما چون سومی مستلزم عقابین است و کسی زیر بار این نمی رود پس باید برویم سراغ دومی بعد اینجا اشاره می کنند سیّما مع حکم العقلاء مخصوصا اگر ما گفتیم سیره عقلایی وجود دارد بلزوم الوفاء بالعقود و الشروط اینجا دیگر شرط هم می آورند و لا أظنّ التزام القوم بالوجوب الشرعي المولوي بوفاء بعقد البيع و نحوه و بعید می بینم ملتزم بشوم به اینکه ما اینجا یک وجوب مولوی داریم یعنی عقابین داریم در وفاء به عقد یا وفاء به شرط که یک وجوب مولوی درست بشود برای خود،

نه اگر این را ملتزم نشوند که بعید است ملتزم بشوند، سیرهٔ عقلائیه را هم قبول کنیم آنموقع می‌رویم سراغ احتمال دوم، اگر نه ظاهر عبارت این است که اوفوا بالعقود یا ظاهر این است که اِخبار در مقام بعث است عند شروطهم که آن را توضیح دادیم آنموقع باید برویم سراغ دو عقاب.

لذا امام(ره) بین سه احتمال دوران را بین دو و سه قرار می‌دهند نهایتاً دو را ترجیح می‌دهند با آن سیرهٔ عقلایی یک را به حسب جمود به ظاهر لفظ روایت یا لفظ آیه ببینید اینجا قشنگ هم شرط را می‌گویند هم عقد را می‌گویند لذا آقایان حواسشان باشد امام(ره) ولو اینها را در ذیل خود عبارت لزوم شرط تبیین نکرده آنجا فقط گفته مراجعه کن ولی در فراجع ما مرّ فی الآیه آنجا قشنگ شرط را در آیه پیاده کرده اند منتهی ما موقعی که درس آیه را می‌دادیم شرط را نگفتیم که سر جایش بگوییم این تا اینجا.

## **اشکال امام(ره): این امر و فاء به عقد و شرط، ارشاد به امر عقلایی است نه حکم تعبدی و تأسیسی**

نکتهٔ بعد هم در عبارت حضرت امام(ره) که باز برای ما خیلی مهم است و جالب است اشکالی است که دیروز هم خواندیم و گفتیم توضیحش را کامل می‌کنیم اشکال این است که یک کسی بگوید ربما یتوهم

عبارتش را خواندیم که امر به وفا بالعقود و الشروط این ارشاد به امر عقلایی است یعنی بر اساس روالی که رفتیم دیگر این حکم تعبدی و تأسیسی نیست این امضای سیره عقلاء و ارشاد به حکم عقل عقلاء است، یک، یا موعظة حسنه است که مرحوم ایروانی و مامقانی در حاشیه مکاسب دارند قبلاً هم اشاره کردیم که از آن استحباب بدست می آید قرینه اش هم خطاب مؤمنین و مسلمین است.

امام(ره) می فرمایند نه خیر شما نمی توانید به صرف یک استحسان عقلایی از یک ظهوری دست بردارید،(این را گفتیم توضیح می دهیم) یا از یک حجتی دست بردارید این ریشه اش برمی گردد به آن بحث اصولی امام(ره)، مشهور می گفتند صیغه إفعال ظاهر در وجوب است امام(ره) گفتند نه حجت در وجوب است ظهور ندارد، حجت است از باب حکم عقل که حالا بحث است سر جای خودش. فیه لذا اشکال می گیرند که اگر ما گفتیم صیغه إفعال ظاهر در وجوب است علی المشهور یا حجت در وجوب است علی المشهور یا جمله اسمیه در مقام بعث ظاهر در وجوب است یا حجت در وجوب است، ما هم شرط را می گوئیم هم عقد را می گوئیم با هم شما نمی توانید از یک حجتی با یک چنین احتمالاتی دست بردارید و فیه مضافاً إلى عدم الحجّة علی ترك حجّة ظاهرة بلا قرينة معتمدة شما

نمی توانیم از یک حجت ظاهری بدون قرینه معتمده دست بردارید و مجرد کون شیء حسناً لا یوجب صرف الأمر عن الوجوب لو كان ظاهراً فیه كما هو المعروف، و لا صرفه عن الحجیة كما عندنا این بحث امام(ره) است در جای خودش در اصول که حالا ما نمی خواهیم وارد آن بشویم حالا چه ظاهر باشد چه حجت باشد چه ظهور... پیدا کند چه حجت باشد به حکم عقل در وجوب، شما نمی توانید از حجت دست بردارید و لذا این صرف سیره عقلایی و احتمال امضا نمی تواند کافی باشد. بعد امام(ره) می فرمایند که و بالجملة لا یكون ذلك قرینه عقلائیة قرینه عقلایی اینجا نداریم اولاً.

بعد هم امام(ره) می فرمایند که اگر در بعضی از قرارهای عقلایی مثل وکالت و عاریه ما جواز می بینیم آن از باب صرف آنهاست، مناسبت حکم و موضوع آنجا هست و إلا پیش عقلاء خود عقلاء هم با لزوم کار می کنند این یکی که خیلی مرتب دارند این را تقویت می کنند بعد می فرمایند نکته بعد این است که و اختصاص المؤمن و المسلم بالذكر، لا یدلّ علی الترجیح الاستحبابی مؤمن و مسلم را هم نمی توانید شما دلیل بر ترجیح استحبابی قرار بدهید لو لم یکن مشعراً بالوجوب که آقای خویی(ره) هم ترجیح داد اشاره به وجوبش را، ظهور در وجوبش را. امام(ره) می فرمایند نه اینها به درد نمی خورد من اگر یک صیغه

إفعلی داشته باشم یا یک جمله خبری در مقام بعثی داشته باشم باید حجت را أخذ کنم، بله من می توانم این را از مرجحات احتمال ثانی قرار بدهم در مقابل احتمال این مرجح است یعنی مرجح این است که ما بگوییم این امضای سیره عقلاء است مرجح است، دلیل چیست؟ دلیل آن عقابین است، خیلی قشنگ می گویند که این دلیل شما مرجح است اما آن که ما گفتیم دلیل بود که ما بگوییم کسی زیر بار دو تا عقاب نمی رود لذا توجه کنید این که گفتیم تتمه اش را می گویم که خوب این فرمایش امام(ره) جا بیافتد لعلّ الأقرب بحسب الاعتبار، بعد ثبوت العقابین اگر کسی رفت دنبال تعبد مولوی و وجوب را درست کرد، باید زیر بار عقابین بشود و لا أظنّ التزام القوم بالوجوب الشرعی المولوی که از آن عقابین بدست بیاید

لذا آن حرف ما که یک ارتکاز قوی متشرعی که در این جور جاها ما عقابین نداریم، تو اگر معامله را انجام دادی، مال مردم را تحویل ندادی دو عقابت نمی کنند، یکی به این که تو حرامی مرتکب شدی وفا نکردی، یکی اینکه مال مردم را نگه داشتی... پس خوب جمع عبارت امام(ره) را ملاحظه کنید این احتمال را کافی نمی دانند اما آن احتمال که ما بگوییم دو تا عقاب نداریم در بیع در شرط در فلان حرف درستی نمی شود.

با این توضیحات که امام(ره) ارائه می کنند آنموقع برمی گردیم سراغ بحث خودمان در بحث خودمان یعنی مسئله شرط، ایشان می خواهند بگویند اگر با این توضیحات ما جلو برویم آنموقع می آییم بحث می کنیم که ما تعبد مولوی را مرجوح کنیم ببریم دنبال اینکه این حکم به وجوب امضاء سیره عقلاییه باشد تا تعدد عقاب پیش نیاید، این هم سیر حضرت امام(ره) است که تقریباً این نکات همه گفته شد. احتمال اول کنار می رود، دوران بین احتمال ثانی و ثالث است با این استدلال ثانی می آید جلو، نه با آن استدلالی که آقایان می گفتند این تقریباً شش نکته مهم حضرت امام(ره) است، نکته هفتم را هم که گفتیم که عنوان مسلم و حسن عقلایی و اینها به تنهایی برای رد کافی نیست.

### جمع بندی بیان امام(ره)

براساس این تحلیل حضرت امام(ره) آنموقع یک جمع بندی نهایی درست می شود که جمع بندی بسیار خوبی است در لفظ روایت و آن جمع بندی این است که مسیر المؤمنون عند شروطهم با مسیر أوفوا بالعقود دقیقاً یک مسیر می شود لفظ اینها دلالت می کند بر اینکه ما داریم سیره عقلایی را امضا می کنیم تأیید می کنیم و با تأیید و امضای سیره عقلایی، لزوم خیلی

راحت بدست می آید کما اینکه صحت هم بدست می آید، عرض کردیم ببینید مسئله روی هر دو اثر می گذارد منتهی ایشان در دو پله این را بحث کرده اند، یک بار اول اصل مسئله را درست کردند صحت و لزوم را بدست بیاورند و صحت را از دو مسیر به عنوان مدلول مطابقی، وجوب را از آن مسیر در حدیث شرط، إخبار بداعی البعث درست می کنند، لزوم را ملازم با آن وجوب قرار می دهند، حالا اگر وجوب شد تعبد مولوی، لزوم می شود تعبد مولوی، اگر آن وجوب شد امضای سیره عقلاء، می شود تأیید فهم عقلاء و لزوم هرقراری، مواردی هم که خارج می شوند از همین سیره امام(ره) می خواهند بگویند صنفشان اقتضاء می کند و إلا قانون عقلاء همین است امام(ره) آخرش می گویند اختیار هم با خودتان می گویند ما دیگر اصرار نداریم که حالا شما از راه اول استفاده کنید که ما کنایه کردیم و لزوم را بدست آوردیم اصلا وجوب را بیکار کردیم، کاری با وجوب نداشتیم ما ذکر لازم کردیم و اراده ملزوم، یا راه دوم که بحث عقلایی کردیم یا راه سوم که تعبد شرعی ایجاد کردیم لزوم از همه بدست می آید کما اینکه صحت از همه بدست می آید.

انصافا ببینید این سازمان یک سازمان خیلی منظم و مرتبط و اشکال جدی بوجود می آورد برای آنهایی

که از أوفوا بالعقود یا از المؤمنون عند شروطهم در ادله صحت استفاده نمی کنند یا می خواهند بگویند جزء ادله لزوم نیست، ایشان هر دو را درست کردند منقح کردند این با نظر به اصل روایت.

اما اگر ما برویم سراغ سایر روایاتی که متعرض شده اند ایشان سه گونه روایت را می خواهند مثال بزنند(حالا چون بحث اصول ما الآن نیم ساعت تمام شد بحث اصول ما فردا را دارد اجازه بدهید آن سه روایتی را هم که ایشان تحلیل می کنند آن سه روایت را انشاءالله همراه شما یک مروری بکنیم) ایشان می خواهند بگویند این با نظر به ضوابط اصولی فهم از روایت بود اما در خود روایاتی که اهل بیت(ع) این جمله را بکار می برند چه قرائن دیگری وجود دارد و مناسبت‌های الفاظ بقیه روایات که مذیل به یک چنین جمله ای هستند چیست اجازه بدهید که انشاءالله فرمایشات ایشان را هم فردا در این زمینه تمام کنیم.

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين



۱۴۰۰/۰۲/۰۱

# جلسه صد و بیست و دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

## مروری بر جلسات گذشته:

جمع بندی فرمایشات حضرت امام(ره) در ادله لزوم معاطات ذیل حدیث شرط به اینجا رسید، که توضیح داده شد، دو مقام وجود دارد: مقام اول با نظر به الفاظ این عبارت المؤمنون یا المسلمون عند شروطهم. که این دو مقام جمع بندی شد و متن آن هم از کتاب البیع امام خوانده شد در جلسات قبل.

دو نکته همیشه داده می شود که در تقریراتی که از حضرت امام(ره) در اختیار ما هست تقریرات مرحوم

آیت الله قدیری و مرحوم آیت الله طاهری خرم آبادی) متأسفانه این مسیری که در اینجا طی شد شفاف نشده است، یعنی هیچکدام از مقررین حضرت امام(ره) اینگونه وارد بحث نشده اند، و به نظر می رسد که این جهات سبب می شود که یک مظلومیتی بوجود بیاید. البته مرحوم قدیری که به صورت منظم تر و خلاصه تر می نویسند، عباراتی دارند از جمله «و بما نفینا البُعد عنه و هو إلقاء الخصوصية عن الشرط» می گویند: از آنجا که ما نفی بعد کردیم و گفتیم می شود از شرط إلقاء خصوصیت کرد «و شمول الروایة للعقد ایضاً» و می توان با همین روایت مسئله عقد و مطلق قرار را درست کرد» یکنون مفاد الروایة باعتبار شمولها للعقد بعین مفاد آية العقود» و این جمله را نیز دارند «و تقریبات و شبهات و أجوبة التي ذكرناها فيها يجرى هنا حرفاً بحرف على نوید» که بله ما بملاحظه نفس این عبارت با این نفی إلقاء خصوصیت و این مسیر این کلام را میگوییم. که تفصیل در قبل بیان شده است به آنجا مراجعه شود.

### **جمع بندی نکات امام خمینی(ره) در ذیل آیه:**

همین مقدار ما نگاه کردیم دیدیم در عبارت ایشان اینجوری است در صورتی که ملاحظه کردید حضرت امام(ره) در فرمایشات خودشان چه در... یعنی ما بالاخره باید یک جایی حرف امام(ره) را بگوییم یا باید در آیه می

گفتند که نگفتند آقایان آنجا یا باید ذیل حدیث شرط می گفتند امام(ره) دیدید هر دو جا گفتند، خواندیم عبارت امام(ره) را. ایشان قشنگ در هر دو جا آن جای اصلی ذیل آیه أوفوا عقود و شروط را با هم می گفتند یا لأقل ما تو در مقام تدریس و تبیین ذیل شرط، ما آنجا نگفتیم اینجا گفتیم ولی مفصل گفتیم. پس اولاً باید یک جایی این را بگوییم که متأسفانه نیست در این تقریرات همین جمله ارجاع کلی هست که این شرط مثل فلان.

### **(الف) تعبدی یا امضایی بودن حکم آیه:**

امام(ره) مطلب مهمی که بیان کردند(و روی آن ایستادگی کردیم) یکی این بود که ما این حیث تعبدی بودن حکم یا امضایی بودن حکم را باید بگوییم، که امام(ره) دیدید قشنگ اینجا گفتند دو جا، هم اینجا گفتند هم آنجا گفتند لذا باید مستقیم به این بپردازیم که نیست متأسفانه که ما بگوییم درست است در اینجا جمله خبریه ای در اخبار در مقام بعث را آكد در وجوب می دانم اما ممکن است ما این وجوب را وجوب مولوی تعبدی ندانیم وجوب را امضایی کنیم که توضیحات آن را گفتیم اگر اینجا این را درست کردیم آنموقع بگوییم حیث سیره عقلا و امضای سیره عقلا با این بیان ما مرجح کدام معنا خواهد شد قشنگ باید بگوییم ببینید

کار دومی که امام(ره) انجام داد دیدید که قشنگ آن را منظم کردند و گفتند ما احتمال اول کنایه را می گذاریم کنار بین احتمال دوم که حیث عقلایی بحث را ما کار کنیم یا احتمال سوم که حیث تعبد مولوی را کار کنیم با اینکه ما سیره عقلایی داشته باشیم در باب لزوم عقود و قرارها، می رویم به سمت اینکه این را امضایی کنیم بعد اگر امضایی اش کردم دیگر آنموقع حیث های کار خیلی عوض می شود بحث إلقاء خصوصیت و تنقیح مناط نمی شود در حکم تعبدی بحث بحث سیره عقلایی می شود این باید قشنگ گفته شود

### **ب) آیه دلالت بر استحباب میکند یا وجوب؟**

این نکته و نکته بعدی که باید اضافه کنیم این است که بالاخره اینجا ما یک حیث مسلمون و مؤمنون داریم که باید با این هم کار کنیم کار با حیث مسلمون و مؤمنون باید نسبتش با این حکم بدست بیاید که بالاخره از مسلمون و مؤمنون استحباب بدست می آید یا وجوب، امام(ره) اینها را تبیین کردند.

### **ج) با وجود یک حجت میتوان از حجتی دیگر صرف نظر کرد؟**

نکته بعدی که امام(ره) تبیین کردند که خیلی خوب بود که البته عرض کردیم اصل تبیین را در اوفوا انجام دادند و ما اینجا توضیحش دادیم که شروط را هم بگیرد

و آن این بود که اگر ما گفتیم که این سیره عقلایی است  
آنموقع ما می توانیم از یک حجتی با احتمال سیره  
عقلایی عبور کنیم یا نمی توانیم باید تکلیف حجت را با  
حجت معلوم کنیم اگر سیره حجت در وجوب است یا  
ظاهر در وجوب است ما نمی توانیم با احتمال کار کنیم  
بله حجت ما این است که اگر گفتیم ارتکاز متشرعه و  
علما و یک چیزی بیشتر از اجماع زیر بار تعدد عقابین  
نمی رود آنموقع می گوییم بله می شود سیره عقلایی  
و امضا این هم این نکته.

در این بساط و در این فضا اگر سیره عقلایی را  
خواستیم بگوییم آنموقع وکالت و بعضی جاها که لزوم  
نیست و این قرارهای عقلایی باید نسبتش را هم با  
این روشن کنیم متأسفانه شما ببینید در بیع همه اینها  
را امام(ره) دارند حالا در ذیل أوفوا همه را گفته اند  
شرط را هم اضافه کردند احتمالات بقیه را هم داده  
اند اشکالات مسلمون و مؤمنون..... بعد به شرط که  
رسیده اند ارجاع داده اند به آنجا حداکثر این است  
ما برای اینکه سیستم آموزشی ایشان به هم نخورد  
سر عقد این را تمام کنیم سر شرط بیاییم معانی شرط  
را بگوییم القاء خصوصیت کنیم بعد برگردیم آنها را  
توضیح بدهیم متأسفانه این مطالب درست بدست  
نیامده در این تقریرات ما خواهش داریم ملاحظه کنید  
همه هم تقریرات آقای طاهری را هم تقریرات آقای

قدیری را تلامذۀ خوب امام(ره) این سازمان بیع امام(ره) با این نکات بدست نیامده عبارات امام(ره) در بیع هم یک مقداری سخت هستند کتاب نوشته اند نه روال تدریسی و این سازمان را درست نمی کند این تا اینجا.

## د) تفسیر روایی این آیه:

نکته بعدی که بخش پایانی بحث ماست که امام(ره) به آن در بحث بیع پرداخته اند که حالا ما بیع آن را می خوانیم بعد هم نکات آن را می گوئیم این است که امام(ره) فرموده اند اگر ما با روایاتی که خود ائمه(ع) از این جمله استفاده کردند بخواهیم کار کنیم تا حالا هر چی بحث کردیم به اعتبار نفس این عبارت بود المؤمنون یا المسلمون عند شروطهم، در شرط إلقاء خصوصیت کردیم حکم را از آن بدست آوردیم تکلیفی وضعی صحت وضعی لزوم این کار را کردیم حالا ببینیم روایاتی که خودشان استفاده کرده اند چیست؟ امام(ره) وقتی به بحث خود روایات می رسند باز یک انضباطی دارند که باز این نکته در تقریرات خوب منعکس نیست آقای طاهری که اصلاً متعرض نشده اند گفته اند از بعضی روایات این بدست می آید از بعضی روایات آن بدست می آید آقای قدیری خوب متعرض شده اند اما باز یک مقداری تفاوت دارد با عبارات امام(ره) در بیع. حالا عبارات خود امام(ره) را در بیع ملاحظه کنید بعداً

تفاوت آن را عرض خواهیم کرد که این بحث هم جمع شود. امام(ره) در عبارات بیع خیلی روشن می فرمایند ببینید آنجاهایی که اهل بیت(ع) از این روایات استفاده کرده اند یکی صحیحۀ عبدالله ابن سنان است که امام(ره) می فرماید صحیحۀ عبدالله ابن سنان عن ابی عبدالله که قبلاً با آن کار کردیم « قال سمعته يقول من إشتراط شرطاً مخالفاً لكتاب الله فلايجوز له و لايجوز على الذي اشتراط عليه و المسلمون عند شروطهم في ما وافق كتاب الله عزوجل. » ببینید ایشان می فرمایند که این روایت «حيث تدل على الحكم الوضعي أي النفوذ» دلالت بر حکم وضعی می کند یعنی نشان می دهد که شرط نافذ و صحیح است چرا؟ چون « فلايجوز له » اگر شرط مخالف کتاب است جایز نیست اما اگر مخالف کتاب نیست باید به آن عمل بشود یعنی صحیح است امام(ره) می فرمایند این قشنگ دلالت بر... «حيث تدل على الحكم الوضعي أي النفوذ لايجوز له » حالا یک جمله ای امام(ره) احتمالاً در درس نجف گفته اند که آقای قدیری از آن خوب استفاده کرده اند که ممکن است من بگویم از جمله «ولايجوز على الذي» یعنی ما دو تا حیث داریم نه له نه علیه اگر گفتیم حیث له آن نفوذ و صحت را می دهد حیث علیه آن... یعنی اگر شرط صحیح بود دیگر علیه آن هم صحیح است علیه آن صحیح است یعنی قابل فسخ نیست حرف بسیار

خوبی است که در بیع نیست البته در تقریر آقای قدیری از عبارت امام(ره) احتمالاً هست که تقریر ایشان هم تقریر نجف است چرا علیه آن دلالت بر لزوم می کند بخاطر آن قانون، امام(ره) می فرمود اگر یک چیزی قابل فسخ است یعنی زمامش دست شماست دیگر نمی توانیم بگوییم علیه توست امام(ره) می خواهند بفرمایند اگر یک شرطی مخالف کتاب و سنت نباشد هم له است هم علیه است اگر مخالف است نه له است نه علیه ولی اگر موافق کتاب است هم له است هم علیه، علیه است یعنی چی؟ یعنی دیگر دست تونیست که آن را به هم بزنی یعنی به تعبیر امام(ره) دیگر زمامش از دست تو خارج شده بخواهی یا نخواهی باید انجامش بدهی و لذا اگر یک شرطی جایز است نه لازم معنایش این است که زمامش دست خودت است می توانی آن را به هم بزنی اگر اینطور شد(این تعبیر خوبی است) این روایت دلالت می کند بر وضع چه نفوذ و صحتش و چه لزومش. منتهی این با قطع نظر از عبارت المسلمون عند شروطهم است من اگر عبارت المسلمون عند شروطهم را بخواهم بگوییم سه تا را می توانم بدست بیاورم کاری فعلاً به آن ندارم حواستان باشد تأکید ما این است این... حالا می رسیم عبارت امام(ره) هم هست اما اگر با قطع نظر از خود آن عبارت بخواهیم استفاده از آن کنم یعنی بقیه کلماتی که در روایت



هست بله من إشرط شرطاً مخالفاً لكتاب الله فلا يجوز له ولا يجوز عليه و اگر موافق کتاب باشد يجوز له و يجوز عليه اینطوری درست است هیچ حرفی نداریم لزوم بدست می آید از خود این تعابیر فلايجوز يجوز این تعابیر صحت هم بدست می آید از خود عبارت که هر سه تا حکم بدست آمد بعد می فرماید «کموثقة اسحاق ابن عمار عن ابی جعفر عن ابیه علیه السلام إن علی ابن ابیطالب(ع) «این را هم قبلاً خوانده ایم «کان يقول من إشرط لإمرأته شرطاً فلیف لها به فإن المسلمین عند شروطهم الا شرطاً حرم حلالاً أو أحل حراماً» حالا خود لفظ این روایت چکار می کند لفظ این روایت فلیف تکلیف است دیگر با قطع نظر از عبارت «فإن المسلمون عند شروطهم» بگذریم خود «فلیف» تکلیف است امر به وجوب وفا است بعد من از امر به وفا که ملازم با صحت است لذا دیدید حرف مهم امام(ره) این بود که ما به آقای خویی(ره) اشکال کردیم گفتیم حتی اگر تکلیف در آن باشد از تکلیف صحت بدست می آید دیگر لازم نیست شما آن را از لزوم بدست بیاورید. اینجا قشنگ می گویند «هی تدل علی الحکم التکلیفی و الوضعی» وضعی چیست؟ «أی الصحة و النفوذ» این دلالت می کند هم بر وضعی و هم بر تکلیفی یعنی بر صحت و نفوذ تکلیفش «فلیف» است که وجوب است اینجا متأسفانه در عبارت آقای قدیری این روایت را

فقط دال بر تکلیف دیده اند و این چون صریح عبارت امام(ره) است در بیع این ضعفی است در این چون ایشان هم اینجا که می‌رسند «روایت اسحاق بن عمار عن جعفر عن ابیه(ع) إن علی بن ابیطالب(ع) کان یقول» همین روایت را می‌گویند «لایخفی ظهورها فی وجوب الوفا تکلیفاً» می‌گوییم بسیار خوب ولی امام(ره) در بیع دارند تدل هم بر تکلیف هم وضع باید نفوذ را هم بیاوری صحت را هم بیاوری. باید صحت را هم بیاوری که مسئله حل شود چرا؟ چون وقتی که وجوب وفا می‌آید دیگر صحت هم درست می‌شود نمی‌شود بگوییم ما واجب دانسته ایم اما خود ایشان هم قبلاً در تقریر همین را آورده اند که شما نمی‌توانید بگویید واجب است اما واجب وفای به شرط فاسد قبلاً خود ایشان اینها را قشنگ توضیح دادند «بقی امرٌ و هو أنه لافرق بین دلالة النبوی علی الحکم التکلیفی او الوضعی او کلیهما» چرا؟ «فإن وجوب الوفا متفرعٌ علی نفوذ الشرط» ما احتمال نمی‌دهیم وجوب وفا به شرط فاسد را. اگر این است پس عبارت امام(ره) را کامل کنید آنجا، پس آقای قدیری این دلالت بر وجوب می‌کند فلیف دلالت بر صحت هم می‌کند فلذا ما مدام اشکال می‌گرفتیم به آقای خویی(ره) که شما چرا می‌خواهید صحت را از طریق لزوم درست کنید نه از طریق تکلیف می‌شود درستش کرد و امام(ره) فتوا داده اند به این

قضیه شما هم در تقریر حدیث شرط در صحت این را آورده اید که مبناء امام(ره) است اینجا هم باید بیاورید امام(ره) هم در بیع اینجا قشنگ آورده اند «کموثقة اسحاق بن عمار عن الجعفر عن ابيه(ع) «جملة حضرت امیر(ع) را دارند بعد می گوید «تدل علی الحكم التکلیفی و الوضعی» که وضعی ما اینجا صحت است چون صحت ملازم با وجوب است مسلماً، بعد نکته امام(ره) که این در تقریرات آقایان نیست این است که امام(ره) می فرمایند تازه اینها را هم که ما می گوییم این با قطع نظر از خود این عبارت است «علی أن قوله المسلمون يدل علی الوضع و التکلیف» مضافاً بر آنکه خود آن جمله سه حکم را دارد آن جمله هم تکلیف را دارد از باب جمله إخبار در مقام بعث هم نفوذ را دارد نفوذ دو راه دارد می شود از طریق تکلیف نفوذ را درست کرد می شود مستقیماً بگوییم اینجا شرط را مخصوص کرده و گفته عند شرطت باش یعنی شرطت صحیح است هم لزوم را دارد با همان تحلیلی که کردیم که عند الشرط بودن یعنی دیگر ملزم هستی چاره ای نداری زمامش از دست تو رفته عند شرطت باش دیگر شرط تمام شد رفت کسی که می تواند فسخش بکند لازم نیست بگوید تو باید عند شرطت باشی این تحلیل قشنگی که امام(ره) کردند برای لزوم. شما سه تا را می توانید با آن جمله درست کنید بدون آن جمله فلیف

دوتا را راحت درست می کند لذا ببینید تعبیر ایشان نیست متأسفانه اینجا در این تحلیل و تطبیق بر روایات این قسمت نیامده و امام(ره) می فرمایند «یمكن استفادة اللزوم من موثقة منصور بن یونس» که قبلاً بحث کردیم «روایت منصور عن ابی الحسن فی باب المهور» که آن را بحث کردیم که آقای قدیری خیلی خوب دوباره خبر منصور را بحث می کند «خبر المنصور السابقاً» عبد صالح از آقا موسی بن جعفر(ع) بحث شد «قال قلت له إن رجلاً من موالیک» که آن را بحث کردیم ایشان انصافاً خیلی خوب اینجا می فرمایند فلیف بشرطها در عبارت روایت هست که وجوب است تکلیف است راحت است این حساب است بعد هم وجوب وفای به شرط خیلی قشنگ بحث کردند و گفته اند این وجوب وفای به شرط است کاری ندارد به حیث نذر و غیر نذر خوب آن را توضیح داده اند که ما هم قبلاً توضیح داده ایم دیگر تکرار نمی کنیم و طولش نمی دهیم خلاصه «فیستفاد من الروایة وجوب الوفا بشرع تکلیفاً فلیف بشرطها» باید به شرط عمل کند. «و قوله بئس ما صنع و ما کان یدری ما یقع فی قلبه باللیل و النهار» ایشان می خواهند بگویند این بئس ما صنع ایشان دلالت بر نفوذ دارد یعنی زمام شرط از دستش خارج شده دیگر نمی تواند آن را به هم بزند خیلی تعبیر خوب است که امام(ره) می فرماید چرا

چنین قولی دادی تو که نمی دانی چه اتفاقی بعداً برای تو می افتد اگر قولی بدهی قراری بگذاری دیگر قرار زمامش از دست تو بیرون است قشنگ می گوید بله لزوم هم از آن بدست می آید از خود این تعبیر بعد هم تعبیر خیلی قشنگی را ایشان در تقریر در تبیین فرمایش حضرت امام(ره) که احتمالاً اینها را در نجف تفصیل داده باشند اضافه می کنند آقای قدیری که خیلی خوب است واقعا جزاه الله خیراً و آن اینکه یک کسی ممکن است بگوید شما نمی توانید بگویید با وجوب مسئله حل است امام(ره) می فرمایند نه وجوب تا وقتی است که موضوع باشد اما اگر بخواهی آن را فسخ کنی و به هم بزنی دیگر وجوب هم منتفی است از باب به هم خوردن آن. لزوم از این نکته بدست می آید قشنگ است این حرف که لزوم از این نکته بدست می آید که زمامش از دست تو بیرون است یک واقعیت خارجی اش کأن برای آن شرط فرض شده که تو باید پیش آن باشی همان تحلیل بسیار خوب امام(ره) قشنگ ایشان پیاده اش می کنند می گویند اینجا بین بئس ما صنع و ما یدری از کجا می دانی فردا چه می شود چرا یک قراری می گذاری که آن قرار دیگر لازم است دیگر قابل به هم زدن نیست زمامش از دست تو خارج شده. این را هم تقدیر می کنیم امام(ره) حالا به اجمال در بیع گفته اند احتمالاً در نجف قشنگ تفصیل

داده اند اینها را که روایت منصور هم «فلیف بشرطها» تکلیف را به ما می دهد تکلیف نفوذ صحت را به ما می دهد هم «بئس ما صنع و ما کان یدری ما یقع فی قلبه باللیل و النهار» این دلالت می کند «کأن الشرط نافذ فإنه لو کان جائزاً فیمكنه التخلّص منه بفسخه» اینها به تعبیر قشنگ تر امام(ره) که زمام این قرارها دیگر از دست فرد بیرون می رود دیگر نمی تواند فسخ کند بعد هم در آخر یک اشکال قشنگی می کنند که قبلاً هم آن را بحث کردیم و توضیح دادیم که این قلت به اینکه آقایان این روایت را می گذارند کنار می گویند روایت محمول بر تقیه است فتوا به این نمی دهند. جواب خوبی می دهند که بله ما تطبیقش را بر مورد قبول نداریم عمل نمی کنیم بر تطبیقش بر مورد که اگر کسی چنین شرطی کرد لازم باشد انجام بدهد اگر زنی شرط کرد که زن دیگری نگیرد یا کنیزی را ابتیاع نکن لازم باشد عمل کند ما به آن فتوا نمی دهیم ما در تطبیق بر موردش مشکل داریم اما الآن بحث تطبیق بر موردش نیست بحث خود صناعتی است که از الفاظ امام(ره) دارد استفاده می کند خیلی هم خوب. «ولو قيل إن الرواية غير معمولٍ بها و واردةٌ مورد التقیه يقال إن التقیه إنما هی فی تطبیق مفادها علی موردها لا نفس مفادها و هو وجوب الوفاء بالشرط تکلیفاً و وضعاً» خیلی خوب می شود یعنی ما از روایت منصور سه حکم

را دارم تکلیف را دارم نفوذ و صحت را دارم لزوم را هم دارم از آن عبارت. یک بار دیگر تذکر می دهم این با قطع نظر از خود عبارت است اگر به خود عبارت المؤمنون یا المسلمون بود آنجا درست کردند می خواهم نشان بدهم که آن برداشتی که ما از عبارت «المؤمنون عند شروطهم» کردم که تکلیف در آن هست وضع یعنی صحت در آن هست لزوم در آن هست در روایات ما هم وجود دارد اگر این روایات متعدد شدند دیگر من مشکل سند هم ندارم حالا می گویم ابن سنان موثقه است یا صحیحه است اسحاق بن عمار موثقه است یا صحیحه است جا دارد بحث کنم اما چون امام(ره) متعدّدش می کنند می گویند خود جمله متعدّد آمده استفادۀ اهل بیت(ع) از این جمله با آن قرائنی که در روایات اهل بیت(ع) است و ما قرائت را خدمت شما قرائت کردیم متعدّد است. در یک جا تکلیف و وضع است یعنی صحت است در یک جا تکلیف و وضعی یعنی صحت و لزوم است هر دو اگر متعدّد شد خود عبارت و اگر متعدّد شد قرائن محفوفه به این عبارت و از آن احکام ثلاثه را استفاده کردم دیگر، خدا رحمتشان کند فقه جواهری اینها هستند آدم با طیب نفس فتوا می دهد چون که اصل روایت برای فتوایش با إلقاء خصوصیت ما کار کردیم با إلقاء خصوصیت در این فضا یک مقداری... ایشان آمده خیال خودشان را راحت

کرده تفحصی و تتبعی کرده اند در این سه چهار روایتی که خود ائمه(ع) استفاده می کنند با قطع نظر از این عبارت با همین قرائن می گوید بله ما وقتی به روایات مراجعه می کنیم به تعبیر خود امام(ره) «و یظهر من الروایات الواردة فی باب الشروط تلك الأحكام الثلاثة» این احکام ثلاثه را می توانیم بدست بیاوریم از خود نحوه استدلال «يجوز له يجوز عليه فليف ما يدريه لعل فلان» اینجور تعبیر که اینها کمک می کنند به اینکه خیال ما راحت بشود با طیب نفس بگوییم در روایات ما شرط بر اینها منطبق شده بر عهد منطبق شده بر نذر منطبق شده بر بیع منطبق شده اینطوری و ائمه(ع) هم با هر سه حکم کار کرده اند در این روایات تکلیف، وضع به معنای صحت، وضع به معنای لزوم این پایان بحث حدیث شرط از باب اینکه این حدیث دلالت لزوم دارد و الحمدلله فرمایشات خوب حضرت امام(ره) را بررسی کردیم و خدای متعال توفیق داد این مقدار از سال تحصیلی را که تا قبل از ماه مبارک رمضان ما خدمت آقایان بودیم البته فضای مجازی بود و توفیق دیدار دوستان را کمتر داشتیم گاه و بی گاه رفقا برای بعضی از اشکالات تشریف می آوردند اما حالا این مقدار تا انشاءالله بعد از ماه مبارک.

## توصیه های اخلاقی در مورد ماه مبارک رمضان:



ما یک خواهش دیگر کنیم از سروران عزیزم. عزیزان من ماه مبارک را دریابیم عزیزان من ماه مبارک را لیلۀ قدر را دریابیم عزیزان من یک مقدار سر عنوان ضیافت الهی تأمل کنیم. ضیافت الهی. خدا رحمت کند امام راحل را می فرمودند خدای متعال در قرآن به همه صفاتش تجلی کرده عجب سفره ای است قرآن کریم عجب سفره ای است ماه مبارک رمضان این فضا را از دست ندهیم دریابیم ضیافت الهی را دریابیم میزبانی را دریابیم اینکه خدای متعال ما را لطف کرده توجه داده که یک چنین سفرۀ ضیافتی را پهن کرده دریابیم این روایات عجیب را که خدای متعال به موسی بن عمران(ع) می گوید در آخر الزمان افرادی هستند موقع افطار وقتی نگاه به آنها می کنم پردۀ حجاب نوری وجود ندارد به موسی(ع) فرمود تو را که نگاه می کنم در بهترین حالات هفتاد هزار حجاب نور است چه می کنند این افراد چه مراقبتی می کنند چطور متوجه اند که مهمان اند ضیافت ضیافت الهی است چه می کنند آنهایی که از رجب آماده می شوند چه می کنند آنهایی که شب نیمه شعبان رو درک می کنند که با صاحب این ضیافت در روی زمین که فرشتگان الهی و روح(که امسال با دوستان در مورد روح بحث کردیم) می آیند حیف است خیلی از این اطلاعات خیلی از این کلمات خیلی از این تعابیر خیلی از این آیاتی که امسال توفیق

پیدا کردیم تا قبل از ماه مبارک مرور کنیم باور کنید جای مرور کردن دارد می شود مرورشان کرد می شود از آنها برای درک عظمت شب قدر استفاده کرد می شود کار را بالا برد امید دارم انشاء الله عزیزان من از این فضا استفاده کنند تقویت کنیم خودمان را اگر تقویت کردیم خودمان را آنموقع یک امامی به دست می آید که تکان نمی خورد آنموقعی یک آقای و رهبر فرزانه ای و سید علی بدست می آید که می بینید تکان نمی خورد هر چه تند باد می آید تکان نمی خورد چون برنامه می شود برنامه دیگری ولی چه کنم که گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست عزیزان گدا کاهل بود تقصیر صاحب این ضیافت چیست؟ آنها هم آمدند قم آنها هم میهمان بی بی فاطمه معصومه (س) بودند از کار آنها امام (ره) بدست آمد تفسیر المیزان بدست آمد پرواز در ملکوت امام (ره) بدست آمد. خدا رحمتشان کند به آقا سید احمد می گویند این را هدیه می کنم به تو که از نعمت جوانی برخورداری تا توانایی داری خودت را دریاب «فطرت الله التي فطر الناس عليها» دریاب» إن الله يحول بين المرء و قلبه» را دریاب مراقبت می کنند بعضی ها از این عناوین و از این ضیافت ها لذا خواهش دارم از سروران عزیزم حالا که این ایام درسی توفیق داشتیم مروری کردیم بعضی از این آیات را و بعضی از این نکات و ملاکات را، روح را یادتان هست

بحث کردیم «أیدهم بروحٍ منه» آن روایت قشنگی که از اهل بیت(ع) چند جا در تفسیر این فقره آمده بود خواندیم بخشی از آن را از المیزان معرفت می خواهد توجه می خواهد تا ارزش این ضیافت و ارزش این سفره با برکت را انسان درک کند امیدوارم انشالله خدای متعال توفیق بدهد ما را هم دعا کنید دوستان خود را دعا کنید از هم بگذریم هر چه بوده بگذریم ببخشیم تا بخشیده بشویم دعا کنیم تا مشمول دعای آقا قرار بگیریم نگاه رحمت و رأفت داشته باشیم تا با رحمت و رأفت به ما نگاه کنند «وأنظر الینا نظرةً رحیمةً» عجب جمله ای است در دعای ندبه «وأنظر الینا نظرةً رحیمةً نستكمل بها الكرامة» نگاه می خواهد توجه می خواهد از کمیّت زیاد اجتناب کنید ولی کیفیت کار را بالا ببرید کیفیت هم در قرآن است کیفیت هم در قرآن نازل و قرآن صاعد است یک بخشی از شب را قرآن نازل یک بخشی را قرآن صاعد می شود آنها که لطف کردند تا اینجا آوردند اینقدر توجه کرده اند بالاخره ولو با یکسری کوتاهی ها این کلمات را تکرار کنیم بقیه اش را هم اگر بخواهی می دهند استفاده کنیم انشالله.

در پایان هم تذکر جدی همیشگی را می دهیم مسئولیت در مقابل خون شهدا در مقابل امام(ره) در مقابل رهبری در مقابل مراجع و حوزه علمیّه را فراموش نکنید خیلی باید دفاع کنید از مواضع حق شیعه مبانی

شیعه از سیرهٔ امام صادق(ع) دیدید چه تفقداتی می کردند امام صادق(ع) همه را جمع کردند همه را راه انداختند جبههٔ متحد فرهنگی ایجاد کردند عجب کاری کردند امام صادق(ع) بزرگان اهل سنت می آمدند می گفتند مخلصیم چاکریم شاگردیم نگاه به ما کن همه را راه انداختند خیلی کار می خواهد تا به افقی از افقهای عجیب وجود مقدس صاحب ما حضرت صادق(ع) برسیم. خیلی کار می خواهد تا به افقی از افق های وجود با برکت سیدشهاد(ع) برسیم خیلی کار می خواهد تا به افقی از افق های حضرت رضا(ع) برسیم ببینید هر جا آمدند چه کار کردند همه را جمع کردند «یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمهٔ سواءٍ بیننا و بینکم» امروز الحمدالله حوزه علمیه چنین پرچمی دستش است امروز الحمدالله مراجع بزرگوار ما در مقابله با تکفیر چنین پرچمی در دست گرفتند خدا سلامتی کامل بدهد به حضرت آیت الله مکارم خدا حفظ کند حضرت آیت الله سبحانی را چه کار کردند خدا سلامتی و طول عمر با عزت به رهبر بزرگوار ما بدهد چه کار کردند خدا رحمت کند شهید حاج قاسم را چه کار کرد مکتب سلیمانی این است مکتب سلیمانی محصول روز قدس است جبهه واحد فرهنگی اهل حق دفاع از این مرام و مسلک خیلی کار دارد به دوش ناتوان من گذاشتند خدا بیامرزد شهید آقای مطهری را خدا رحمت کند استاد ما آیت الله

مصباح را خدا رحمت کند آیت الله یزدی را خدا رحمت کند آیت الله ممدوحی را حالا ما کسانی را که از نزدیک با این بزرگان کار کردند اینها دست پرورده همین آقایان بودند امام(ره) و علامه(ره) حالا ما شهید مطهری(ره) را که از نزدیک ندیده ایم ولی آیت الله مصباح(ره) را دیده ایم این نفس این سلامتی این حساسیت این آمادگی برای دفاع از همه ما آیت الله جوادی را از نزدیک دیدیم ما آیت الله مومن را از نزدیک دیدیم خیلی کار می خواهد این را انجام داده اند چه آنهایی که الآن در قید حیات هستند آیت الله مکارم آیت الله سبحانی آیت الله مظاهری خدا حفظشان کند این کتاب های اخلاقی را ببینید چه کار می کردند آن نسل انقلاب نفسشان چه آنهایی که شهید شده اند و الآن از دنیا رفته اند بار سر دوش من است کار می خواهد آن بنده خدا می گفت شهید مطهری(ره) مهمان ما بود صدای گریه اش سحر عجیب بود کار می خواهد امیدوارم انشاالله خدای متعال توفیق بدهد ما درس را تعطیل نمی کنیم ما تازه می رویم درس اصلی را یاد بگیریم تازه می رویم مرور کنیم خدا رحمت کند شهید آیت الله صدر را خواهر ایشان نقل می کرد می گفت می رفت روبروی ضریح حضرت امیر(ع) می نشست مرور می کرد بعد می گفت ذوبوا فی الخمینی کما ذاب فی الاسلام اینها کار می کند اینها درست می کند عزیزان من خواهش

می‌کنم وقت را تلف نکنید وقتی برای تلف کردن نداریم امیدوارم انشالله مورد عنایت آقا قرار بگیریم من از زبان شما بگویم حضرت آقا ما نداریم چیزی، چیزی نداریم دیگر چیزی واقعاً نداریم خدا رحمت کند امام را یک جمله ای دارد در قنوت می‌گوید وقتی کسی قنوت می‌گیرد این دو تا دست را اینطوری می‌گیرد یعنی هیچ چیز خالی است خالی است عجب حالی داشته است امام(ره) خالی است هیچی ندارد با این توجه اگر کسی را با هیچ دعوت کنند به مهمانی تازه بزرگی کرده اند. قشنگ است این جمله که به خدای متعال می‌گویی خدایا اگر فقط برای اولیائت در نظر گرفتی پس بقیه چه کار باید بکنند نه برای همه در نظر بگیر امیدوارم انشالله استفاده کنیم از این فضا درس‌های اصلی ما در این ماه نورانی از کتاب خدا از قرآن نازل و قرآن صاعد و صاحب این ضیافت وجود مقدس امام عصر(عج) و نگاه کریمانه و رحیمانه او انشالله بهره‌مند بشویم و انشالله برای تعجیل در فرجش و سلامتی و برآورده شدن حاجاتش و سلامتی همه خدمتگزاران مسیر ولایت و حوزه‌های علمیه انشالله هر چه توان داریم انشالله دعا کنیم مرا هم حلال کنید بالاخره این ایام تقدیمی تأخیری کمی زیادی پیش میاد قطعاً هم پیش آمده حلال کنیم همدیگر را دعا کنید همدیگر را انشالله خدای متعال به همه توفیق عنایت کند تا بعد

از ماه مبارک رمضان که برنامه را حسب برنامه حوزه  
انشالله اعلام بکنند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

۱۴۰۰/۰۲/۲۵

# جلسه صد و بیست و سوم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين

## تبریک عید سعید فطر

مجدداً خدمت أعزه بزرگوار و سروران عزیزم عید سعید فطر را تبریک عرض می کنم و آرزو دارم که طاعات و عبادات همه عزیزان مقبول واقع شود و اهلیت لازم را برای استفاده از هدایا و جوایز عید فطر به دست آورده باشیم. این هدایا و جوایز موتور حرکت معنوی ما در طول سال هستند تا وقتی که عرفه را درک کنیم. بالاخره این دو مقطع، مقاطع مهم ما هستند. قدر، عرفه، قربان، فطر، درک قدر، اهلیت عید فطر را می دهد، درک عرفه، اهلیت عید قربان را می دهد و درک



قدر و درک عرفه زمینه آن جائزه گرفتن ها را و حرکت در مسیر مسائل معنوی را می دهد.

انشاءالله استفاده کرده باشیم و این سرمایه معنوی عزیز و ارزشمند را حفظ کنیم و رها نکنیم. خدای متعال را به حق اولیائش و به حق صاحب این عید و صاحب این شب های نورانی و این ضیافت الهی قسم می دهم که همه عزیزان را مخصوصاً سربازان و افسران وجود مقدس امام عصر(عجل الله تعالی فرجه الشریف) در حوزه علمیه را مخصوصاً شما عزیزان را در حفظ این سرمایه و عمل به این وظایف توفیق عنایت فرماید.

## مرور بحث های گذشته

بحث ما در ارتباط با حدیث شرط تمام شد و تقریباً با اتمام بحث حدیث شرط، هشت دلیلی که شیخ اعظم(ره) در مکاسب برای اصالة اللزوم آورده بودند را ارائه کردند. همانطور که عرض کردم در مکاسب شیخ(ره) چند جا بحث لزوم را انجام می دهند یکی از آنها در همین مقدمه بحث معاطاة بود که شیخ(ره) تقریباً هشت استدلال را ارائه کردند؛ استصحاب را به عنوان اصل عملی و ادله دیگری را - که از ظواهر ادله لفظیه بودند حالا عموم یا اطلاق و بقیه مطالبی را که ملاحظه کردید - برای اثبات اینکه اصل لزوم است - لزوم یا در مطلق عناوین معاملی یا لزوم در بیع - استفاده

کردند. این اصل در لزوم را با هشت استدلال که آخری آنها در بحث ما حدیث شرط بود، درست کردند.

## توجه امام(ره) به آیه «احل الله البيع» در بحث لزوم

باقی می‌ماند اینکه بعضی‌ها مثل حضرت امام(ره) علاوه بر بیان همه بیانات شیخ(ره) - که ما هم یکی یکی اینها را بررسی کردیم - یک بیان دیگری هم ارائه می‌کنند که تمسک به آیه «احل الله البيع» است. شیخ(ره) در اینجا آیه احل را بحث نکرده است، ولی امام(ره) بحث احل را اینجا بررسی و نظر خودشان را بیان می‌کنند که اُسْتَدَلُّ لِلْمَطْلُوبِ اَيْضاً بِقَوْلِهِ تَعَالَى اِحْلَى اللهُ الْبَيْعَ.

شیخ(ره) در باب ادله اصالة اللزوم احل را بحث نکرده است، باید عبارت های شیخ(ره) را بخوانیم تا معلوم شود در کجا این بحث را رسیدگی کرده اند. ما بناء مان این است که فرمایشات امام(ره) را توضیح بدهیم و نگذریم. محقق خوئی(ره) هم تبعیت کرده اند از شیخ(ره) و اینجا بحث احل را رسیدگی نکرده است، ولی امام(ره) اینجا که خواسته اند ادله لزوم را بفرمایند، احل را بیان کرده اند، اصل این بیان از کلام شیخ(ره) است ما بیان شیخ(ره) را در باب لزوم اشاره کنیم بعد هم محشین مکاسب ملاحظاتی دارند. محقق خوئی(ره) هم در باب دلالت «احل الله البيع» بر

لزوم یا عدم دلالتش - و آن اشکالاتی که عرض خواهم کرد - ملاحظه ایی دارند بعد هم فرمایشات امام(ره) را مختصر جمع کنیم برای اینکه دوستان می دانند و یک بار هم بحث شد ما احلّ را یک بار در صحت به کار می بریم و یک بار در لزوم به کار می بریم، که دوباره آن بحث مان که مدلول مطابقی چه چیزی است و مدلول التزامی چه چیزی است؟ زنده می شود حالا مختصر در خود عبارت هست اشاره می کنیم.

## **کلام شیخ(ره) و محقق خوئی(ره) در آیه « احل الله البيع » در بحث لزوم**

شیخ(ره) این مطلب را در بحث خیارات مکاسب محرّمه آنجا که خواسته اند ادله لزوم را در بحث خیارات بررسی کنند، اشاره کرده اند. هم بحث آیه «أوفوا» را مطرح کرده است و بعد از آن هم آیه « احلّ » را مطرح کرده اند. که ما آیه أوفوا را با شیخ(ره) بحث کردیم و با توضیحاتی که دادیم نشان دادیم أوفوا بالعقود دلالت بر لزوم می کند و از شیخ(ره) دفاع کردیم و مسیر خودمان را هم رفتیم. شیخ(ره) در آنجا خلاصه به این مسأله رسیدگی می کنند، اول این آیه أوفوا بالعقود را می گویند بعد از آیه أوفوا بالعقود متعرض این جمله می شود و من ذلك يظهر وجه دلالة قوله تعالى احلّ الله البيع على اللزوم جناب شیخ(ره) فرموده اند از این

توضیحی که ما دادیم معلوم می شود که «احلّ الله البيع» دلالت دارد بر لزوم لذا یکی از ادله ی لزوم می شود آیه «احلّ الله البيع».

بعد از احلّ بیان می کنند که و منه يظهر دلالة آیه تجارة را هم بیان می کنند الا أن تكون تجارة عن تراض می گویند که این هم دلالت می کند بر لزوم، پس آنجا جناب شیخ(ره) احلّ را می آورند الا أن تكون تجارة عن تراض را هم می آورند و مدعی می شوند که هر دو تا با همین وجهی که ما برای اوفوا گفتیم بر لزوم دلالت دارند که امام(ره) هم در مقام احصاء ادله لزوم، احلّ را اینجا اضافه کرده اند که من ادله را که می گویم باید احلّ را هم بگویم

محقق خوئی(ره) هم در این تنقیح که این جلد سی و هشتمی که الان در دست بنده است، نظر شیخ(ره) را خلاصه بیان می کنند که شیخ(ره) اول همین مسیری را که عرض کردم بیان می کنند که شیخ(ره) وقتی خواسته اند عمومات لزوم را ذکر کند آیه اوفوا را بیان کرده است و بعد هم بقیه مطالب را کاملاً رسیدگی می کنند و ما هم از بعضی از مطالب محقق خوئی(ره) در اینجا استفاده کردیم بعد می گویند: الثانی من العمومات قوله تعالى احلّ الله البيع، و قد ذکر شیخنا الانصاری(قدس سره) فی تقریب الاستدلال بهذه الآیة آقای خوئی(ره)

در جلد سی و هشتم تنقیح - آدرس هم می دهم که انشاءالله مطالعه کنید - چون الان محل بحث ما است بیان شیخ(ره) را می آورند که شیخ ذکر وجه تقریب احلّ را بر لزوم بیان می کند در مصباح الفقاهة هم بیان شیخ(ره) را دارند که فکر می کنم جلد پنجم(//جلد چهارم است که در ادامه تصحیح می کنند) مصباح الفقاهة می شود که آنجا هم بیان شیخ(ره) را آقای خوئی(ره) ارائه می کنند، من آدرس مصباح را هم عرض کنم به دوستان که اعزه ما که کار می کنند بتوانند حتماً به فرمایشات محقق خوئی(ره) مراجعه کنند که الان محل بحث ما است و با فرمایشات محقق خوئی(ره) در ارتباط با دلالت احلّ بر لزوم کار داریم. اول بیان شیخ(ره) است و بعد هم نقد بیان شیخ(ره) است، در جلد چهارم مصباح الفقاهة بیان می کنند که جناب شیخ(ره) باز همین تعبیر را دارند که الوجه الثانی و الثالث وجه اول را أوفوا قرار می دهند و وجه ثانی و ثالث را آیه احلّ و آیه تجارة قرار می دهند، که الوجه الثانی و الثالث قوله رحمه الله قول شیخ(ره) و من ذلك يظهر لك وجه دلالة قوله تعالى احلّ الله البيع على اللزوم شروع به ارائه فرمایش شیخ(ره) می کنند و بعد هم وجه بعدی را ذکر می کنند که و منه يظهر وجه استدلال على اللزوم باطلاق حلية اكل المال آیه تجارت لا تاكلوا اموالكم بينكم بالباطل الا أن تكون تجارة عن تراض حليت اكل مال به تجارت عن تراض آن را هم

بیان می کند و بعد وارد اشکال شیخ(ره) می شوند که آن را هم عرض خواهم کرد. پس محقق خوئی(ره) هم در جلد سی و هشتم تنقیح متعرض شدند که یکی از ادله لزوم «احلّ الله البیع» است و بعد هم آیه تجارت بنا بر بیان شیخ(ره) در مقدمه خیارات و هم در مصباح - البته مصباح الفقاهة جلد چهارم که بنده عرض کردم جلد پنجم عذر خواهی می کنم - منتهی شیخ(ره) اینها را اول احتمال می دهند و بعد دو تا را رد می کند، چون دو تا را رد کرده اند الان در ادله اصالة اللزوم نیاورده اند، نه تجارت را آورده اند و نه بیع را آورده اند چون مختار شیخ(ره) این نیست که اینها دلالت دارند، با این اشکالی که حالا می خوانیم ولی محل بحث ما هستند جناب شیخ(ره) در جلد پنجم مکاسب همین مکاسب شش جلدی ایی که از شیخ(ره) چاپ شده است در آنجا بحث دارند الاستدلال بالآیة أوفوا بالعقود عن ادلة علی اصالة اللزوم صفحه هفده ادله اصالة اللزوم یک: استدلال به آیه أوفوا بالعقود که بحث آن را انجام دادیم، الاستدلال بآیة احلّ الله البیع، الاستدلال بآیة تجارة عن تراض که اینها را با هم می خواهند بحث کنند، وجه دو و وجه سه به تعبیر محقق خوئی(ره) بعد هم بیان می کنند، حالا بیان شیخ(ره) را بینیم، عبارات ایشان را بخوایم که ما با شیخ(ره) حرکت کنیم بعد فرمایشات آقایان را در توضیح و بررسی فرمایش

شیخ(ره) بیان کنیم.

## استدلال شیخ(ره) به آیات ثلاث بر لزوم

عبارت شیخ(ره) این است: و من ذلک یظهر لک وجه دلالة قوله تعالى أحلّ الله البيع چون در آیه أوفوا ما مفصل بحث کردیم کار نداریم به آنجا که آیا أوفوا دو حکم داشت یا یک حکم داشت هر چه که داشت، شیخ(ره) می فرمایند: در احلّ ما یک حکم تکلیفی داریم به نام حلّیت و این حکم تکلیفی دلالت التزامی بر صحت دارد، حالا می خواهیم از این حکم تکلیفی دلالت التزامی بر لزوم را هم در بیاوریم، حالا وجه آنجا را هم بعداً در بررسی عرض می کنم اما الان فقط عبارت شیخ(ره) در مکاسب را داشته باشیم.

احلّ الله البيع شیخ(ره) می گوید: ظاهر از احلّ حلّیت تکلیفی است. این حلّیت تکلیفی می خواهد جمیع تصرفاتی که بر عنوان بیع بار می شود را حلال تکلیفی بداند و وقتی اینها حلال تکلیفی هستند یعنی بیع صحیح است، بعد می خواهیم لزوم را هم استفاده کنیم.

بعد جناب شیخ(ره) می فرمایند: لزوم را به این نحوه به دست می آوریم که همه تصرفاتی که بر بیع بار می شوند حلال هستند چه قبل از فسخ چه بعد از فسخ

زیرا اطلاقِ حلیتِ تصرفاتِ متفرعه بر عنوان بیعِ قبل از فسخ و بعد از فسخ، نشان می‌دهد که بیع لازم است و فسخ بی اثر است. تعبیر شیخ(ره) این است و من ذلک ما آن وجه ذلک را قبلاً در اوفوا خواندیم که شیخ(ره) حرمت نقض را دلیل قرار می‌دهد بر لزوم و اینجا می‌گویند که حلیت این تصرفات دلیل بر لزوم است. چطور؟

و من ذلک یظهر لک وجه دلالة قوله تعالى على اللزوم فإنّ (دلیل این است) حلیة البیع التي یراد منها حلیة جمیع تصرفات حلیت بیع که معنای آن حلیت جمیع تصرفات است، چرا؟ قبلاً این را در صحت بیان کرده اند که حلیت عنوان بیع معنا ندارد الا به حلیت همه تصرفات حلیة جمیع التصرفات مترتبة على البیع همه تصرفات مترتبه بر عنوان بیع حلال هستند، اگر همه حلال هستند التي يقع بعد الفسخ متبايعين بغير رضی الآخر این تصرفی که یکی از متبايعين دارد بعد از رجوع متبايع دیگر انجام می‌دهد... می‌گویند تصرف آن حلال است، او برهم زده است و راضی نیست! می‌گوید حلال است پس معلوم است که بهم زدن او به درد نمی‌خورد، التي منها از آن تصرفات است ما يقع آن تصرفی که بعد از فسخ یکی از متبايعين واقع می‌شود آن هم فسخی که...، اگر رضایت داشته باشد که هیچ، این مستلزمة لعدم تاثیر ذلک الفسخ و کونه لغواً



و غیر موثر این نشان می دهد که فسخ اثر ندارد، این عین را به مشتری تملیک کرده است و او هم ثمن را به بایع تملیک کرده است حالا می خواهند بهم بزنند نمی توانند چون شارع می گوید تصرفاتی که شما انجام می دهید بعد از فسخ هم حلال است.

شیخ(ره) می فرمایند این یک وجه است یعنی توجیه وجه احلّ الله البیع است، بعد می گویند منه يظهر وجه على اللزوم باطلاق حلية اكل المال بالتجارة عن تراض این می شود همان وجه سوم یعنی جناب شیخ(ره) در آیه تراضی هم همین را می گویند به شما گفته اند که لا تاكلوا اموالكم بينكم بالباطل الا أن تكون تجارة عن تراض اگر سبب اكل، تجارت است این اكل حلال است، اگر اكل مال است که بواسطه تجارت اتفاق افتاده باشد حلال است. چه زمانی حلال است؟ بعد از فسخ هم حلال است، پس معلوم است که فسخ بی اثر است، حالا بعد فنی اش می کنیم، یعنی مدلول مطابقی این دو تا آیه حلیت تکلیفی تصرفات است یا حلیت تکلیفی اكل است و مدلول التزامی اش لزوم است، قبلاً در صحت همین کار را کرده بود. گفته بود آیه تجارت عین آیه بیع است حلیت تکلیفی دلالت می کند بر صحت، حالا می خواهد بگوید این اطلاق حلیت تکلیفی - حالا حلیت تکلیفی جمیع تصرفات یا حلیت تکلیفی اكل، که در آیه اكل هم بحث شده است

که اگر کسی گفت اکل است اکل است، اگر کسی گفت حذف شده، عموم است - مثل آیه بیع می شود همه، یا عنوان اکل، اشکال ندارد، بالاخره این حلیت تکلیفی با صحت ملازمه دارد الان هم داریم ملازمه اش را با لزوم درست می کنیم.

جناب شیخ(ره) قشنگ [می فرمایند] فَإِنَّهُ يَدُلُّ عَلَى أَنَّ التَّجَارَةَ سَبَبٌ لِحَلِيَةِ التَّصَرُّفَاتِ بِقَوْلِ الْمَطْلُوقِ سَبَبٌ حَلِيَّتِ عِنْوَانِ تِجَارَتٍ مِنْ سَبَبَاتِهَا أَيْ أَنَّهَا تَصَرُّفَاتٌ رَافِعَةٌ لِحَلَالِهَا مِثْلَ قَوْلِ الْمَطْلُوقِ حَتَّى تَصَرُّفَاتٌ بَعْدَ إِفْسَاحِهَا، حَتَّى يَفْضَحَ أَحَدُهُمَا مِنْ دُونِ رِضَى الْآخَرِ  
این خلاصه فرمایش جناب شیخ(ره) در اینجا است

بعد بر اساس این بیان شیخ(ره) ایشان جمع بندی می کنند فدلالة آیات الثلاث دلالت أوفوا و دلالت احلّ الله البيع و دلالت الا أن تكون تجارة عن تراض على اصالة اللزوم على نهج واحد ولى حكم تكليفي است که این حکم تکلیفی لازم مساوی ایی دارد مثلا به نام لزوم، در واقع شیخ(ره) به نهج واحد آمده اند بگویند که آیات دلالت بر لزوم دارند، پس سه آیه داریم.

## **رد دلالت دو آیه تجارت و احل بر لزوم توسط شیخ(ره)**

بعد می فرمایند: لكنّ الانصاف گیر ما این است أن دلالة الآيتين بانفسهما على اللزوم نظرٌ حق این است

که این دو تا آیه به تنهایی نمی توانند، حالا به تنهایی اش را هم بعداً می گوئیم، این تقریباً فرمایش جناب شیخ(ره) است که با این توضیحات می گویند نمی شود و درست در نمی آید، این دو تا آیه را از دست خودشان گرفته اند مگر اینکه با استصحاب که حالا بعداً عرض می کنم، می خواهند با استصحاب کار کنند که دیگر ربطی به آیات ندارد، بآنفسهما، فی انفسهما بخواهند این دو تا آیه اخیر....

### **توضیح اشکال شیخ(ره) از زبان محقق خوئی(ره) و نائینی(ره)**

اینجا یک توضیحی لازم است که اشکال بیان شیخ(ره) چیست و اینجا چه اشکالی وجود دارد؟ یک: توجیه بیان شیخ(ره) در ارتباط با اشکالی که در این دو آیه دیده اند، دو: چرا این اشکال به آیه اوفوا وارد نمی آید؟ چون شیخ(ره) تفصیلی داده اند و گفته اند که آیه اوفوا اشکال ندارد و این دو تا آیه اشکال دارند، اما اوفوا را قبلاً بحث کرده ایم اما اینجا چون سیر مطلب است، مختصر در حد توضیح فرمایشات شیخ(ره) عرض می کنیم که اولاً اشکال این دو تا آیه چیست؟ که محل بحث ما الان این است، ثانیاً چرا این اشکال به آن آیه دیگر وارد نمی آید؟

محقق نائینی(ره) برای توضیح این که شیخ(ره) چه اشکالی در اینجا دیده اند که گفته اند نمی شود و

زیربار نرفته اند، توضیحی داده اند. محقق خوئی(ره) هم فرمایش استادشان محقق نائینی(ره) را توضیح کامل می دهد هم در جلد سی و هشتم تنقیح و هم در جلد چهار مصباح. که آقای خوئی(ره) مفصل توضیح می دهند و بعد هم می خواهند نقد کنند، که محل بحث ما است. توضیحی که محقق خوئی(ره) ارائه می کنند همانطوری که عرض کردم از استادشان محقق نائینی(ره) است کما اینکه اشکالی هم که نقل می کند از منیة الطالب همان فرمایش محقق نائینی(ره) است، محقق نائینی(ره) خواسته اند توضیح بیان شیخ(ره) را اینطور بیان کنند که اطلاق ناظر به موضوع حکم است، ولی حکم نسبت به حالات خودش نمی تواند یا حتی رافع خودش که حاکم بر خودش است اطلاق داشته باشد، حالا یک مختصری توضیح بدهیم:

اگر مولا به من دستور داد مثلاً جنئی بماءٍ در مورد این ماء که موضوع حکم است در جنئی بماء یا إسقنی ماء، شک کردم که این ماء بارد باشد یا نه، ولرم باشد. گرم باشد یا سرد باشد؟ اطلاق دارد، می گویم این حکم وجوب آوردن ماء خورده است به اصل ماء و مولا قیدی برای آن نیاورده اند و مقدمات حکمت جاری است و اطلاق درست می شود لذا می توانم از هر مائی در مقام امتثال استفاده کنم، لذا نسبت به موضوع حکم- که این ماء است- می توانم احراز اطلاق

کنم با همان روالی که آقایان در اطلاق تصویر می کنند و تقریر می کنند. همانطوری که عرض کردم بگویم در وادی امتثال به هر مائی اکتفاء کن، اما اگر بخواهم نسبت به خود حکم گیر کنم، یک قیدی در حکم وجود داشته باشد یا مثلاً شک کنم که آیا این حکم برطرف شده یا از بین رفته است، بهم خورده است یا نه؟ من نمی توانم نسبت به حکم، نسبت به خودش و حالات طارئه حکم، از اطلاق استفاده کنیم. و قبلاً هم در اصول بحث کردیم تقسیمات اولیه و تقسیمات ثانویه این بود ما یک سری تقسیمات داریم نسبت به خود حکم، ما نمی توانیم در اطلاق اینجا استفاده کنیم مگر اینکه دنبال یک بیانات دیگری برویم.

محقق نائینی(ره) این را مبنا قرار داده اند و گفته اند که شما نمی توانید از اطلاق حکم برای رفع قیود متاخره از حکم استفاده کنید کما اینکه نمی توانید برای رافع حکم از حکم استفاده کنید. فسخ می خواهد رافع حکم باشد، اگر فسخ می خواهد حکم را بردارد فسخ می شود حاکم بر حکم و رافع حکم است، شما می توانید از اطلاق بر حکم اینکه رافع ندارد را استفاده کنید؟ معنا ندارد که استفاده کنیم، لذا محقق نائینی(ره) تصویری که ارائه می کند این است که عرض کردم محقق خوئی(ره) این را کاملاً نقل می کنند، منتهی اینجا در تنقیح نمی گویند که توضیح برای استادم است،

می گویند فارق را استاد اینطور بیان کرده است در اینجا که تنقیح باشد حالا می خوانیم، ولی در مصباح خیلی راحت می گویند تمام این مطلب از استادمان محقق نائینی(ره) است که آنجا هم همین توضیحات را می دهند با همین استدلال که عرض کردم که این را استاد من محقق نائینی(ره) برای توضیح فرمایش شیخ اعظم(ره) در منية الطالب اینطوری بیان کرده است که مراجعه کنید.

حالا هم عبارت اینجای ایشان است ثم إنّه(قدس سره) آورد علی الاستدلال بالآيتين الاخرتين وجه اشكال شيخ(ره) روشن نیست ولی توضیح از آقای نائینی(ره) است بأنّ التمسك بالاطلاق انما يصح في القيود و حالات السابقة على الحكم همین تقسیمات اولیه به اصطلاح کاحتمال تقيد الموضوع بقيد العدالة أو بغيرها، آب که عرض کردم می گوید اکرم العالم من نمی دانم که آیا عالم که موضوع وجوب اکرام است عالم عادل است یا نه، می گویم عالم اطلاق دارد، جنئی بماء اینطوری، دیگر اینها را توضیح دادیم دیگر خیلی شما را معطل نمی کنیم چند بار اینها را با هم بحث کردیم، اما القيود الطارئة على الحكم و المتأخرة عن الحكم فالاطلاقه لا يوجب رفعها بتاخرها آنها بعد از حکم است چه ربطی به حکم دارد؟ و من الظاهر أن الشك في المقام في ارتفاع الحكم لا يمكن التمسك باطلاق الحكم في اثبات

عدم ارتفاع نفس الحكم، یعنی ارتفاع الحكم لا يشمل احتمالاً ارتفاع نفس حكم را اینجا حتی قیود حكم نیست بلکه رافع حكم است که آنجا عرض کردم در مصباح قوی تر است می گوید اصلاً آن حاکم است که الان می خوانم آن عبارت را که خیلی خوب هم می گویند، فرمایشات محقق نائینی(ره) است ای کاش همین بخش را هم همین جا می گفتند که اصل این بیان برای استادشان محقق نائینی(ره) است، حالاً به منیة الطالب مراجعه می فرمائید بالاخره ما این فرمایشات محقق نائینی(ره) را چند بار تحلیل کردیم و استفاده کردیم اما حالا برای اینکه امانت رعایت شود و دیگر معطل نشویم و هم به اصل فرمایش محقق خوئی(ره) برسیم که قابل استفاده است، اشکال الشیخ(ره) علی الاستدلال بهذین الوجهین اشکال شیخ(ره) را بیان می کند به اینکه قد اشکل المصنف علی الاستدلال علی اصالة اللزوم و اوضحه شیخنا الاستاذ اینجا قشنگ می گویند اشکال را هم استاد ما محقق نائینی(ره) توضیح داده اند و حاصله حاصل اشکال این است که أن التمسک بالاطلاق انما یفید در جائی که شک در قیود حالات موضوع است، اینجا مثال جنئی بالماء را می آورد آنجا عدالت را می آورد در باب اکرم العادل مثلاً فرق نمی کند، موضوع بالاخره، قبلاً گفتیم موضوع، متعلق، حکم، موضوع در حالاتش داشتیم می توانید از

اطلاق استفاده كنيد فالمقصود أن الاطلاق و التقييد في الحكم انما هو بالنسبة الى حالات الموضوع فقط اما بالنسبة الى حالات الحكم، يك، أو رافع الحكم، اينجا عبارت محقق خوئی(ره) زيبا تر و قوی تر است، چون اينجا دعوا سر حالات حكم نيست، رافع حكم است فسخ رافع حكم است، فلا يمكن أن يكون الحكم مطلقاً أو مقيداً أنها متأخر هستند اصلاً،

خلاصه اينها را توضيح می دهند و في المقام اذا كان الفسخ موثراً انما هو يؤثر في رفع النفس الحلية اگر فسخ باشد فسخ حكم را بر میدارد، حليت را بر می دارد فلا اطلاق في الحلية الى رافعها که عرض کردم اينجا عبارت مصباح شان قوی تر است فالحكم ليس له اطلاق الى حالات نفسه فضلاً أن يكون له اطلاق الى رافعه انصافاً عبارت مصباح در اين بحث قوی تر از عبارت تنقيح است، که با همين دو پله ابي که عرض کردم، ما درباره موضوع می توانيم...، اصل عبارت هم مال محقق نائيني(ره) در منية است فحينئذ فلا يمكن التمسك بالآيتين لاثبات اصالة اللزوم و عدم تأثير الفسخ في رفعه، آنموقع شيخ(ره) همين احتمال را داده اند و گفته اند که انصاف اين است که اين دو آيه نمی توانند مشکل را حل کنند، اين توضيح فرمايش شيخ(ره) است با بيان محقق نائيني(ره) و توضيحاتی که محقق خوئی(ره) در تفصيل و تبیین و



خلاصه تشریح فرمایش استادشان محقق نائینی(ره) در تحلیل فرمایش شیخ(ره) دارند،(حالا یک چیز دیگری هم مانده است که حالا انشاءالله جلسه بعد)

## چرائی عدم ورود اشکال به آیه اول

بعد ایشان می گویند حالا استاد ما محقق نائینی(ره) [به شیخ] گفته اند که این اشکال چرا به آیه اول وارد نمی آید؟ چرا به آیه أوفوا وارد نمی آید و فقط به احل و الا أن تكون تجارة وارد آمد؟ بعد ایشان می خواهند بفرمایند که استاد مان محقق نائینی(ره) سعی کرده اند که این را هم توضیح بدهن که چرا این اشکال وارد نمی آید که حالا آن را هم ملاحظه می کنید.

با این توضیحات که ما توضیح عبارت شیخ(ره) را دادیم معلوم می شود که چرا شیخ(ره) در بحث ما از احل و آیه تجارت در بحث لزوم استفاده نکرده است، احتمال داده است که مثل آیه أوفوا دلالت کنند اما رد کرده اند، أوفوا را قبول کرده است که ما توضیحات محقق نائینی(ره) را عرض می کنیم که البته ما توضیحات محقق نائینی(ره) را قبلاً در آیه أوفوا رد کردیم و گفتیم که ما قبول نداریم حالا بعداً که مختصر اشاره کنم برای تان واضح می شود ولی فعلاً این مقدار بیان شیخ(ره) معلوم است که أوفوا را قبول کرده است ولی احل و آیه تجارت را قبول نکرده است لذا اینجا در ادله لزوم

از احل استفاده نکرده است و آنجا هم که احتمالش را داده است رد کرده، از تجارت هم استفاده نکرده است لذا ادله شیخ(ره) در اصالة اللزوم همین هشت دلیل هستند که اینجا آمده است، گفته انصاف این است که ما در دو آیه نمی توانیم لزوم را در معاملات مطلقاً مثل تجارت یا در بیع اگر ادله خصوص بیع بخواهیم بحث کنیم لزوم در بیع را نمی توانیم از این دو تا آیه به دست بیاوریم.

حالا آن تتمه فرمایش محقق نائینی(ره) را هم ملاحظه کنید خوب است منیه را نگاه کنید، فرمایشات آقای خوئی(ره) را در جلد سی و هشتم تنقیح نگاه کنید خیلی خوب است در این موسوعه در مصباح هم که عرض کردم عبارت ها مفصل تر و تا یک حدی قوی تر از عبارات تنقیح است ملاحظه کنید که حالا ببینیم باید چه کار کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

۱۴۰۰/۰۲/۲۶

# جلسه صد و بیست و چهارم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين

## مرور بحث گذشته

بحث ما در ارتباط با فرمایشات شیخ اعظم (ره) بود با توضیح و تحلیلی که محقق نائینی (ره) به نقل از محقق خوئی (ره) ارائه کردند، محقق نائینی (ره) برای تفسیر فرمایش شیخ اعظم (ره) این تعبیر را به کار بردند: شیخ اعظم رضوان الله تعالی علیه بین آیه « اوفوا بالعقود » و آیه « تجارت » و آیه « احل » فرق قائل شدند، تعبیر شیخ (ره) اینطور بود: می توانیم از آیه « اوفوا بالعقود » استفاده کنیم و اصالة اللزوم را درست کنیم ولی از آیه تجارت « الا أن تكون تجارة عن تراض » و از آیه « احل »

الله البیع» نمی توانیم استفاده کنیم، اشکال شیخ(ره) این بود.

محقق نائینی(ره) این را توضیح دادند و گفتند چرا نمی شود از آیه تجارت استفاده کرد چون آیه نمی تواند اطلاقی نسبت به ۱- حالات حکم ۲- رافع حکم داشته باشد، گفتیم رافع در عبارت مصباح محقق خوئی(ره) قوی تر از عبارت جلد سی و هشتم موسوعه تنقیح ایشان است.

دلیل نمی تواند اطلاقی نسبت به حکم، حالات طارئه حکم و رافع حکم داشته باشد، الان فسخ را به عنوان رافع حکم می خواهیم بگوئیم، اگر معامله را فسخ کنند و حکم را بر هم بزنند حکم می تواند نسبت به حاکم و رافعش است و الان که بحث فسخش است، محقق نائینی(ه) گفتند که نمی تواند و منظور شیخ(ره) همین است که من نمی توانم بگویم حلّیت تجارت، حلّیت تجارّتی که در آیه «الا أن تكون تجارة عن تراض» مطرح است، اطلاق دارد نسبت به اینکه اگر فسخی اتفاق افتاد و خواستند این را بهم بزنند این را بگوئیم نه، اطلاقش به این است که بعد از بهم زدن حلّیت هم وجود دارد که معنا ندارد، یا اگر حلّیت تصرفات متفرعه بر عنوان بیع محل بحث بود من بگویم حلّیت این تصرفات بعد از فسخ معامله هم وجود دارد، معنا ندارد، محقق

نائینی(ره) قشنگ اینطور عبارات شیخ(ره) را توضیح دادند، پس اطلاق برای کجا است؟ ایشان گفتند اطلاق برای این است که من در موضوع حکم گیر کنم بگویم عالم است یا عالم عادل است، می گویم عالم است، بگویم ماء است یا ماء بارد است، می گویم ماء است.

## **تمسک محقق نائینی(ره) به استصحاب، اشکال و پاسخ به اطلاق آیه اوفوا**

بعد محقق نائینی(ره) در تتمه این توضیح می گویند بله مگر اینکه شما با استصحاب کار کنید، بگوئید این حکم بوده بعد از فسخ شک می کنم اگر بخواهید استصحاب کنید بقاء را دیگر آن تمسک به استصحاب است نه تمسک به خود این دلیل، در منیة المرید زیبا توضیح می دهند//به نظر می رسد که منیة الطالب منظور ایشان باشد.، لذا ایشان می گویند جناب شیخ(ره) می گویند بنفسهما نمی توانند، خودشان نمی توانند، ولی به واسطه استصحاب می توانند، که در آنجا بحث بود که استصحاب یکی از راه های درست کردن اصالة اللزوم بود.

حالا بحث به اینجا رسید که محقق نائینی(ره) به خودشان اشکال کردند که این اشکالی که شما دارید می گوئید حکم نسبت به رافعش نمی تواند اطلاق داشته باشد این در آیه اوفوا هم پیش می آید، در

وجوب وفاء به عقد، وقتی که احتمال فسخ دادیم و عقد منتفی شد با انتفاء عقد یا احتمال انتفاء عقد شما چطور می خواهید از اطلاق آیه استفاده کنید؟ فعاد الاشکال اگر وجوب وفاء به عقد، وجوب یک حکمی است که من برای وفاء به عقد طرح می کنم چطور می خواهم وقتی که احتمال فسخ عقد می دهم یا وقتی که فسخ عقد تحقق پیدا می کند، از آیه استفاده کنم؟ از آیه نمی توانید استفاده کنید برای اینکه اطلاق نسبت به رافع خودش داشته باشد، پس تمسک به اطلاق آیه اوفوا بالعقود دچار همان اشکالی است که تمسک به اطلاق «احلّ الله البيع» شما مطرح کردید عاد الاشکال.

محقق نائینی(ره) بعد از آنکه این اشکال را بیان می کند و تبیین می کنند که ما چنین اشکالی داریم و مطرح است می خواهند بگویند نه، حق با شیخ(ره) است و ما در مسأله اوفوا بالعقود چنین مشکلی را نداریم، چرا نداریم؟ محقق نائینی(ره) توضیح می دهند می گویند عقد دو معنا دارد، یک بار عقد به معنای مصدری موضوع آیه است یک بار عقد به معنای اسم مصدری موضوع است، عقد به معنای مصدری یعنی همان گره زدن، آن فعل، عقد به معنای اسم مصدری به معنای حاصل مصدر، وقتی گره زدن این فعل متصرف شکل گرفت و این تمام شد یک گره ایی به وجود می آید این حاصل مصدر است.

محقق نائینی(ره) حرف شان این است می گویند:  
اگر در عقد یک بار حیثیت مصدری مطرح بود و یک بار  
حیثیت اسم مصدری مطرح بود شما باید سوال کنید  
که کدام یک از معنای عقد در آیه موضوع بحث ما  
مطرح شده است؟ حکم به وجوبِ وفاء خورده است  
به عقد العقد يجب الوفاء، به کدام عقد؟ عقد به معنای  
مصدری؟ یا عقد به معنای اسم مصدری؟

محقق نائینی(ره) می خواهند بفرمایند فسخ به گره  
می خورد یعنی به اسم مصدر می خورد آن گره را می  
خواهند باز کنند و الا معنای مصدری که یک چیزی  
بوده و تمام شده است که قابل فسخ نیست، اگر من  
گفتم آن گره زدن و آن فعل موضوع است فسخ اصلاً  
نمی تواند به آن بخورد، اگر گفتم آن حاصل مصدر آن  
گره موضوع است فسخ می تواند به آن بخورد جلسه  
قبل هم عرض کردم که ما قبلاً این بحث را داشتیم  
حالا به یک مناسبتی دیگری ذیل فرمایش شیخ(ره)،  
محقق نائینی(ره) حرف شان این است می گویند: من  
اگر دو معنا برای عقد داشتم و به شما نشان دادم که در  
اینجا موضوع آیه خود آن مصدر است، بعد از احتمال  
فسخ در موضوع گیر نمی کنم، می گویم مصدر که  
محقق شد و رفت ما باید از دلیل بفهمیم که چه چیزی  
موضوع است در «نظر» هم همینطور است در «یمین»  
هم همینطور است.

## استفاده محقق خوئی (ره) از عبارات محقق نائینی (ره)

قبلاً هم محقق خوئی (ره) از همین فرمایش استادشان محقق نائینی (ره) استفاده کرده بودند اگر من نشان دادم که آن مصدر موضوع حکم است که قابل نفی شدن نیست او تحقق پیدا کرد و رفت همان او وجوب وفاء را می آورد و الان هم وجوب وفاء آمده است لذا من یک امری دارم که قطعاً محقق شده است به معنای گره زدن و آن معنای مصدری، و آن معنای مصدری موضوع حکم من است که وجوب وفاء باشد الان هم که احتمال فسخ می دهم آن احتمال فسخ منتفی است، لذا کما کان بعد از احتمال فسخ آن حکم جاری و ساری است، این تعبیر بسیار بسیار زیبایی است که محقق خوئی (ره) از استادشان محقق نائینی (ره) برای دفاع از حرف شیخ (ره) بیان کرده اند.

لذا آنجا که خوب آن مطالب را توضیح می دهند می گویند و آورد علیه بأنّ هذا الاشکال غیر مختص بالآیتین الأخیرتین و این عدم اطلاق نسبت رافع حکم اختصاص به آیه تجارت و آیه «احلّ الله البیع» ندارد بل هو جارٍ فی الآیه الاولی ایضاً با همین توضیحی که بیان کردند لانّ الفسخ علی تقدیر نفوذه چون اگر فسخی محقق بشود یرفع فسخ عقد را بر می دارد وقتی عقد برود آثار مترتبه بر عقد هم برداشته می شود که وجوب وفاء اینطور باشد، لذا اگر من شک کردم در فسخ شک



می‌کنم که آیا وجوبی باقی است یا باقی نیست، لذا نمی‌توانم نسبت به شک در بقاء حکم از اطلاق حکم استفاده کنم، و لایمکن التسمک باطلاق این حکم لرفع احتمال ارتفاع الحكم من نمی‌توانم از اطلاق حکم برای آن بحث رافع حکم بهره ببرم، این اشکال

### **فرق آیه اوفوا با دو آیه تجارت و حلّیت در عبارت محقق خوئی (ره)**

لأجل ذلك تصدی شیخنا الاستاذ که عرض کردم این بیان را هم در جلد سی و هشتم دارند هم یک مقدار وسیع تر و زیبا تر در مصباح هم همین را دارند، آنجا حتی این معانی فارسی اش را هم استفاده می‌کند در مصباح، تصدی شیخنا الاستاذ قدس سره در منیة الطالب لبيان الفارق بين الآية الأولى و الآيتين الأخيرتين فأفاد في وجه تخصيص الشيخ هذه المناقشة بالآيتين استاد گفته است که چرا شیخ (ره) گفته است که اشکال فقط در این دو آیه است و این دو آیه بنفسهما نمی‌توانند و آن آیه اول را نگفته اند؟ اینطوری گفته اند إنّ الاشكال المذكور لا يرد على الآية الاولى لانّ الحكم انما ثبت في حال العقد بالمعنى المصدري حكم در اینجا ثابت است برای معنای مصدری عقد نه برای حیث اسم مصدری آن، اگر من با معنای مصدری عقد کار کنم و با معنای مصدری کار کردم دیگر مشکلی ندارم فلذا ما گیری نداریم، محقق خوئی (ره) مفصل اینها را قبلاً

بحث کرده اند الان هم مداوم دارند ارجاع می دهند  
به آن بحث هایی که ما در اوفوا داشتیم.

## ادامه بیان محقق نائینی(ره)

علی ای حال محقق نائینی(ره) استفاده می کند ثبت  
فی الآیة للعقد بالمعنی المصدری و قلنا أن العقد لحدثه  
موضوع للحکم بوجوب الوفاء پس والفسخ علی تقدیر  
تاثیره لا یرفع العقد بالمعنی المصدری لانه حدث و لم  
یمکن رفعه، یک واقعیتی اتفاق افتاد یک امر متدرج  
متصرمی یک فعلی بود محقق شد، بله فسخ معاقده  
را بر می دارد حاصل عقد را یعنی آن گره را برمی دارد  
نه گره زدن را، گره زدن که اتفاق افتاده است، یرفع  
المعاقده التی هی العقد بالمعنی بالاسم المصدری و  
لذا اگر عقد به معنای مصدری اش موضوع بود، یک،  
و این معنای مصدری وقع و حدث و لم یمکن ازالته  
و رفعه و او با همان معنا موضوع آیه بود دیگر فسخ  
مشکلی ندارد و بما أن العقد لا یمکن رفعه فلا مانع  
من التمسک باطلاق الحکم الثابت علیه عند الشک فی  
بقائه و ارتفاعه و هذا بخلاف الآیتین این بر خلاف دو  
تا آیه است که فسخ می آید خود حکم را بر می دارد  
لذا با این توضیحی که محقق نائینی(ره) بیان می کنند  
برای فرمایش شیخ(ره) محقق نائینی(ره) می گویند  
بله حق با شیخ(ره) است ما سه آیه داریم یکی از آنها

دلالت می کند یعنی « اوفوا بالعقود » دو آیه از آنها یعنی آیه تجارت و آیه احلّ الله البیع دلالت نمی کند با این توضیح.

## **بیان اختلاف نظر محقق خوئی (ره) با محقق نائینی (ره) و مرحوم شیخ (ره)**

بعد محقق خوئی (ره) حالا انشاءالله ادامه می دهیم فرمایش ایشان را می خواهند بگویند نه، ما در سه مقام می خواهیم درگیر بشویم اولاً آیه دلالت نمی کند ثانياً اگر دلالت کند اشکال وارد نیست ثالثاً اگر اشکال وارد باشد اشکال به آیه اوفوا هم وارد است، یعنی هر سه مطلب را ایشان می خواهند اشکال کنند، اولاً می گویند اصل دلالت را قبول ندارم، نه در آیه تجارت نه در آیه «احلّ الله البیع» ثانياً اگر دلالت درست بشود اشکالی که شیخ (ره) وارد کرده اند به این و آیه وارد نیست ثالثاً اگر اشکال شیخ (ره) به دو آیه وارد بشود اشکال به آیه « اوفوا بالعقود» هم وارد است در سه مقام می خواستند بگویند که سه مدعا داریم که بعد انشاءالله به ترتیب می خوانیم.

## **تبیین بیان شیخ (ره) در محل نزاع**

اینجا فقط قبل از ورود به فرمایشات محقق خوئی (ره) یک جمع بندی کنیم حرف شیخ (ره) را با توضیحات

محقق نائینی(ره) که حالا ما بعداً نظر خودمان را می دهیم در ادامه درگیری مان با این استاد و تلمیذ محقق نائینی(ره) و محقق خوئی(ره) بعداً بحث می کنیم که اصلاً این درگیری شاید به حرف شیخ(ره) مربوط نشود چون ما قبلاً حرف شیخ(ره) را یک طور دیگری جمع بندی کردیم، اینها توضیحات محقق نائینی(ره) است برای بیان شیخ(ره) و عبارت شیخ(ره) همان مقداری بود که خواندیم، که بعد ما جمع می کنیم، منتهی حالا یک جمعی بزنیم تا سازمان بحث روشن بشود.

ببینید بحث ما این بود که جناب شیخ(ره) در بحث اصالة اللزوم هشت تا بیان آورده اند و آیه «احلّ الله البيع» را نیاورده اند، چرا نیاورده اند؟ چون شیخ(ره) معتقد است که آیه «احلّ الله البيع» بخاطر اشکالی که دارد دلالت نمی کند که آقای نائینی(ره) آن را اینطوری توضیح داده اند ما بعداً نظر می دهیم.

بعد سوالی پیش می آید سوال این است که شما می گوئید آیه احلّ را در این هشت تا نیاورده است، ولی جناب شیخ(ره) آیه تجارت را که آورده اند، چطور شما می گوئید آیه تجارت را نیاورد و رد کرد، چون الان شیخ(ره) هم دارند احلّ را رد می کنند و هم تجارت را رد می کنند، در صورتی که یکی از بحث هایی که شیخ(ره) داشتند در آن وجوه ثمانیه ایی که بحث کردند خود

آیه تجارت بود، این اولاً، یک مقداری معلوم بشود که محل نزاع کجا است و ما وقتی که دائم تحلیل می کنیم با چه چیزی داریم کار می کنیم، این را یک مقدار توضیح بدهیم که سازمان بیان شیخ(ره) در بیاید که شیخ(ره) اصلاً تهافتی در این فرمایشات شان نباشد بعد ببینیم کجا را شیخ(ره) قبول دارند و کجا را رد کردند، اگر توانستیم درست کنیم که شیخ(ره) آیه تجارت را نیاورده است اصلاً به نظر ما نیاورده است، آیه تجارت را نیاورده است کما اینکه آیه «احلّ الله البيع» را در لزوم نیاورده است، و از این جهت ما باید نشان بدهیم که تهافتی در حرف شیخ(ره) نیست، ولی آیه اوفوا را آورده است، یک مقداری این را سامان بدهیم که مطلب در بیاید چون مقدمه ورود ما به فرمایش محقق خوئی(ره) است که بعد بتوانیم خود فرمایش محقق خوئی(ره) را تصویر کنیم و بعد نزاع ایشان را با استادشان محقق نائینی(ره) تصویر کنیم.

توضیح مطلب این است که آنجا جناب شیخ(ره) در آن وجوهی که ذکر کردند همانطوری که خود محقق خوئی(ره) هم ذکر کرده، یکی از وجوهی که برای لزوم ذکر کرده اند آیه «لا تاكلوا اموالكم بينكم بالباطل الا ان تكون تجارة عن تراض» می باشد آنجا اگر دوستان یادشان باشد که در واقع محل بحث ما این می شود، آنجا ما دفاع می کردیم که جناب شیخ(ره) در ارتباط با

لزوم به اصطلاح و در ارتباط با دلالت اینها بر لزوم جناب سیری دارند، ما آنجا حرف مان این بود که شیخ(ره) از این آیه «لا تاكلوا اموالكم بينكم بالباطل الا أن تكون تجارة عن تراض» استفاده کرده ولی از حصر آن استفاده کرده اند، یک، و از مستثنی منه آن استفاده کرده اند، دو. الان دارند می گویند مستثنی آن به درد نمی خورد، سه.

خوب توجه کنید، یعنی ما داریم می گوئیم در این آیه «لا تاكلوا اموالكم بينكم بالباطل» سه جور استدلال وجود دارد شیخ(ره) دو تا از آنها را آنجا گفتند، اولش حصر است که گفته اند دلالت می کند، بعد هم گفته اند ممکن علاوه بر حصر استفاد از مجموع آیه از مستثنی منه هم بشود استفاده کرد «لا تاكلوا اموالكم بينكم بالباطل» خودش بشود یک دلیل، حصر هم بشود یک دلیل، اما الان دارند می گویند خود آیه تجارت که مستثنی است دلالت ندارد، پس شیخ(ره) حواس شان بوده است که در این آیه سه بیان است، دو تا از آن را در لزوم استفاده کرده اند در خود بحث وجوه ثمانیه، یکی از آنها را استفاده نکرده اند و با توجه هم استفاده نکرده اند، که حالا بگویند اصلا نمی تواند دلالت کند، بعد شیخ(ره) می خواهند بگویند عقد الاستثناء یعنی خود «الا أن تكون تجارة عن تراض» حصرش را کار ندارم، آیه تجارة عن تراض که خود مستثنی منه باشد،

مستثنی دلالت دارد بر صحت مثلاً معاطاة اما دلالت ندارد بر لزوم معاطاة مانند آیه «احلّ الله البيع»

## اشکال به محقق خوئی (ره) در بیان محل نزاع شیخ (ره)

پس معلوم بشود ما اینجا سه وجه داریم و جناب شیخ (ره) با یک توجهی دو وجه از آن را استفاده کرده اند و یک وجه از آن را کنار گذاشته اند و لذا اگر خاطرتان باشد ما آنجا با محقق خوئی (ره) درگیر بودیم که حضرت آقای خوئی (ره) شما وقتی می خواهید استدلال شیخ (ره) را آنجا در آیه لا تأکلوا بگوئید تعبیر نا تمام است، حالا دو جا را حتماً نگاه کنید، هم در جلد سی و شش تنقیح نگاه کنید و هم در مصباح، محقق خوئی (ره) متأسفانه آنجا که آیه را آورده اند گفتند هذا فی الاستدلال بذیل الآیة اعنی المستثنی بعد گفتند مستثنی دال است، ما گفتیم نه، این بیان شیخ (ره) کاری به مستثنی ندارد این کار به حصر دارد، بعد محقق خوئی (ره) آنجا فرمودند و استدلال شیخ (ره) بصدر الآیة درست می گویند صدر آیه، مستثنی منه یک دلیل بود حصر یک دلیل بود که خود محقق خوئی (ره) آنجا دلالت حصر را قبول کردند، اما الان دلیل سوم یعنی مستثنی محل بحث ما است.

دقت کنید به این مطلب پس اولاً نکته اولی که محل بحث ما است این است که در این آیه انصافاً الان محل بحث ما مستثنی است قبلاً دو وجه دیگر را

بحث کردیم مستثنی منه یک بیان بود حصر یک بیان بود.

## دفاع از امام (ره) در بیان محل نزاع

اینجا ما دفاع کردیم از فرمایش امام (ره) در بیع و گفتیم امام (ره) در بیع هر سه تا را قشنگ بحث کردند امام (ره) وقتی به آیه لا تأکلوا رسیده اند هر سه تا را بحث کرده اند و رسیدگی کرده اند که ما در آیه لا تأکلوا چه کار می خواهیم بکنیم در آیه لا تأکلوا امام (ره) خیلی خوب و روشن رسیدگی کرده اند به هر سه وجه، اگر هر سه وجه در آن باشد آنموقع مشخص می شود

ببینید حرف امام (ره) در آنجا این است: الدلیل الرابع آیه التجارة لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا أن تكون تجارة عن تراض بعد امام (ره) فرموده اند اینجا ممکن الاستدلال علیه بالمستثنی منه مع قطع النظر عن الاستثناء و بالاستثناء مع قطع النظر عن المستثنی منه و بالحصر المستفاد من الجملتين سه جور استدلال است، تقریب الاستدلال بالمستثنی منه یعنی « لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل » تقریب است، تقریب الاستدلال بالمستثنی که الان محل بحث ما است یعنی بحث «الا أن تكون تجارة » و هو أن يقال بیان شیخ (ره) را در جمع بندی اینجا آورده اند که ما این را قبلاً خوانده ایم حالا باید اشکالش را حل و فصل کنیم که



قبلاً حلقش هم کرده ایم، استثناء این است بأن یقال اطلاق تجویز الاکل بعد از فسخ دلالت می کند بر فلان، این جا کاری نداریم به حصر، بعد تقریب الاستدلال از باب حصر تقریب الاستدلال بالحصر لذا مال به محقق خوئی(ره) عرض کردیم شیخ(ره) در آنجا استدلال اول شان حصر است، حصر مستفاد از آیه است و این تمسک به ذیل آیه نیست که مستثنی باشد کما اینکه وجه دوم عبارت شیخ(ره) تمسک به مستثنی منه است وجه سوم، الان شیخ(ره) دارند بحث می کنند که تمسک به مستثنی است، این کاملاً نشان می دهد که حق با ماست و عیب هم ندارد که محقق خوئی(ره) آنجا حصر را قبول کردند، یک. مستثنی منه را رد کردند، دو. گفتند مستثنی منه دلالت نمی کند، حالا بحث باطل بود، باطل واقعی و همان بحث هایی که کردیم، الان اینجا می خواهند بحث مستثنی را بحث کنند و باز هم می خواهند بگویند که مستثنی دلالت نمی کند، بعد احلّ مثل مستثنی است چه در صحت چه در لزوم، چون می دانید شیخ(ره) در صحت معاطاة هم این دو تا آیه را آوردند «احلّ الله البیع»، «الا أن تكون تجار عن تراض»، این نکته اول بحث ما است، حالا عبارت های محقق خوئی(ره) را هم ببینید چون نمی رسیم دیگر عبارت های اینجا را حتماً یک نگاهی بنید.

## تمرکز محل نزاع سر مفهوم حلّیت

نکته دوم را که باز به عنوان مقدمه عرض می‌کنم که بتوانیم امانت فرمایش محقق خوئی(ره) را رعایت کنیم بعد با محقق خوئی(ره) بحث کنیم این است که در بحث صحت، شیخ(ره) «احلّ الله البیع» را آورند و «تجارة عن تراض» را هم آوردند و گفتند این عین احلّ است تمرکز مسأله رفت سر حلّیت که این حلّیت چه حلّیتی است، حلّیت وضعی است یا تکلیفی بعد شیخ(ره) آن را حمل کردند به حلّیت تکلیفی همه تصرفات بعد هم گرفتار شدن حالا با بیانی که انشاءالله [خواهد آمد] الان هم در لزوم می‌خواهند از طریق حلّیت تکلیفی کار کنند بگوید اطلاق بقاء حلّیت تکلیفی بعد از فسخ دلالت می‌کند بر باطل بودن فسخ، بعد هم اشکالی کردند که اشکالش را بعداً باید بحث کنیم، محقق نائینی(ره) آنطور معنایش کردند که باید ببینیم آن را چه کار کنیم، آنجا سر این حلّیت یک بحثی باید کنیم.

پس دقت کنید مقدمه اول بحث ما که باید خوب به آن توجه کنید که بعد بتوانید وارد بحث محقق خوئی(ره) بشویم این است که الان دعوا نه سر حصر است نه سر مستثنی منه است، دعوا سر مستثنی است، و این دعوا عین دعوای «احلّ الله البیع» در صحت معاطاة است، شیخ(ره) این دو تا را در صحت با هم آورده است در لزوم هم با هم آورده است دلالت هر

دو را بر صحت قبول کرده است و دلالت هر دو را بر لزوم انکار کرده است، و اگر اینطور باشد تمرکز بحث اصلی ما سر مفهوم حلیت است که محقق خوئی(ره) می خواهند با این کار کنند، بعد می خواهند بگویند- با این که من در باب حلیت کار می کنم، صحت را درست می کند لزوم را درست نمی کند - که دو تا آیه دلالت ندارند، حالا این را یک ملاحظه ایی بکنید تا مطلب را جمع کنیم تا بعد فرمایشات محقق خوئی(ره) را که توضیح دادیم. خودمان فرمایشات محقق نائینی(ره) را قبلاً بررسی کردیم، محقق خوئی(ره) هم یک استفاده ایی از آن کردند این بحث شبهه مصداقیه در آیه «اوفوا بالعقود» بود که آن را جواب دادیم و حرف محقق نائینی(ره) را قبول نکردیم با بیان محقق خوئی(ره)، حالا دوباره یک اشاره مختصری به آن می کنیم، اما الان چون ذیل حرف شیخ(ره) هستیم و تمسک به آیه احلّ و تمسک به آیه تجارت انشاءالله اطلاقش را از باب حلیت وضعی یا حلیت تکلیفی خدمت تان ادامه می دهیم.

و صلّی الله علی محمد و آلہ الطاهرین

۱۴۰۰/۰۲/۲۷

# جلسه صد و بیست و پنجم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين

## مرور مباحث گذشته

بحث مادرارتباط با فرمایشات محقق خوئی(ره) در ذیل فرمایشات استاد بزرگوارشان محقق نائینی(ره) بود عرض کردیم دو مطلب مهم تقریباً در مقدمه ورود به فرمایشات محقق خوئی(ره) باید ملاحظه بشود، به یک مطلبش اشاره کردم و عرض کردم در جلد سی و شش تنقیح - که بعضی از عباراتش را ملاحظه کردید - بود و خلاصه عرض کردم، این مطلب را در عبارات مصباح هم ببینید که روشن بشود ایشان به نظر ما این دقتی را که ما به تبع امام(ره) در آیه تجارت داشتیم و خواستیم

تحلیل شیخ(ره) رابرسی کنیم، نداشتند.

## عبارت مصباح الفقيه در آیه تجارت

عبارت تنقیح راتوضیح دادم و عرض کردم چون رعایت امانت می کنیم عبارت مصباح را هم داشته باشید، ایشان در این کتاب مصباح الفقه جلد دوم صفحه چهارصد و شصت و پنج آیه رامی آورند که شیخ(ره) استدلال کرده اند به آیه «یا ایها الذین امنوا لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل الا أن تكون تجارة عن تراض» «وملخص كلامه» حالا «منکم» راهم آورده است که ما از «منکم» خیلی خوب استفاده کردیم و آنموقع که آیه رابحث می کردیم گفتیم خدا خیرشان بدهد خیلی هم خوب است که «منکم» را آورده اند، تجارة عن تراض منك «و ملخص كلامه أن الاستدلال بالآية على بيع المعاطاتي بل على لزوم مطلق التجارة عن تراض» می بینید شاهد اینجا است «تارة بعقد المستثنى و هو قوله: الا أن تكون تجارة عن تراض و أخرى بعقد المستثنى منه و هو قوله: لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل، اما العقد الاول» که عقد المستثنى است ما این را قبول نکردیم و گفتیم شیخ(ره) آنجا با حصر کارمی کنند نه با مستثنی، الان با مستثنی کارمی کند الان یعنی در بحث خیرات، چون شیخ(ره) حصر را قبول کردند و گفتند دلالت دارد و خود آقای خوئی(ره) هم آنجا حصر را قبول



کردند، ببینید اینجادارند تصریح می کنند «تارة بعقد المستثنى و هو قوله: الا أن تكون تجارة عن تراض» ما این را قبول نکردیم.

شیخ(ره) با مستثنی کار کرده اند یا با مستثنی منه؟ ما گفتیم نه، آنجا شیخ(ره) با حصر مستفاد از استثناء کار کرده اند خود در واقع حصر، مجموع دو تا قضیه و عقد، شما محقق خوئی(ره) در تنقیح و... « و اذن فتدل الآیة على أن حلیة التملك اموال الناس بالاسباب الصحیحة منحصره فی التجارة عن تراض » این هم بسیار حرف خوبی است و با کم و زیادی هایش در آنجا توضیح بسیار خوبی است اما شاهد در آنجا این است که الان سر حصر هستیم دلالتش را در حصر قبول کردیم اما الحصر الثانی که برویم سراغ مستثنی منه، شما اشکال کردید و ما جواب اشکال را دادیم ولی دعوا رفت سر مستثنی منه، شیخ(ره) آنجا دو وجه را مطرح کردند ایشان هم در تنقیح این مطلب را دارند صریح تراز تنقیح در مصباح، و ما معتقد هستیم که شیخ(ره) آیه تجارت را بحث می کنند یعنی مستثنی، حصر و مستثنی منه را آنجا بحث کردند، چرا حصر و مستثنی منه را آنجا بحث کردند؟ چون دلالتش را در وجوه ثمانیه قبول داشتند، اما چرا مستثنی را یعنی آیه تجارت را اینجا بحث می کنند؟ چون معتقد است که آیه تجارت مثل آیه بیع است، صحت از آیه استفاده می شود ولی لزوم

بخاطر اشکالی که شیخ(ره) دارند از آن استفاده نمی شود که ما تقریر اشکال را از زبان محقق نائینی(ره) خواندیم حالا داریم بررسی اش می کنیم بعداً خودمان تقریر اشکال شیخ(ره) را می گوئیم، این نکته اول ما بود که گفتیم محقق خوئی(ره) این شاهد بر این است که آنجا کم لطفی شده است به تعبیر شیخ(ره).

## **نکته دوم مقدمه ی محقق خوئی(ره) و تصویر اول ایشان از آیه تجارت**

نکته دومی که در مقدمه فرمایش محقق خوئی(ره) باید به آن رسیدگی کنیم این بحث بسیار بسیار مهم ایشان است که محقق خوئی(ره) در مصباح و تنقیح بیان کرده اند، در جلد سی و ششم تنقیح در آیه «احلّ الله البیع» - که الان محل بحث ما است- و در جلد دوم مصباح وقتی می خواهند فرمایش شیخ(ره) در آیه «احلّ الله البیع» بر صحت معاطاة راتحلیل کنند، یک تحلیلی از فرمایش شیخ(ره) ارائه می کنند و بعد با این تحلیل به فرمایش شیخ(ره) اشکال می گیرند و الان هم که اینجا می خواهند به اشکال شیخ(ره) اشکال بگیرند با همین تحلیل می خواهند وارد بشوند.

الان بحث ما این است: اشکالی که شیخ(ره) به دلالت آیه احلّ و آیه تجارت یعنی آیه مستثنی می گیرند، آیا وارد است یا وارد نیست؟ ایشان می گویند اشکال

شیخ(ره)وارد نیست، چرا وارد نیست؟ توضیحش این مقدمه است: ایشان دراصل بحث دلالت آیه «احلّ الله البیع» برصحت معاظاة-که شیخ(ره) قبول دارند احلّ و تجارت دال بر صحت معاظاة هستند ولی قبول ندارند که اینها دال بر لزوم معاظاة باشند بخاطر اشکال شان- آنجا که می خواهند عبارت شیخ(ره)را درارتباط با مسأله بحث کنند، توضیح خوبی دارند که خلاصه این توضیح درجلد سی و شش تنقیح آمده است، تفسیر بسیار بسیارخوبش درمصباح آمده است، مصباح مفصل تر است که دوره اول ایشان است ظاهراً ایشان خیلی مشبع و مفصل رسیدگی کرده اند، ایشان درارتباط با استدلال به آیه «احلّ اله البیع» درجلد سی و شش تنقیح توضیحی که می خواهند برای شیخ(ره) بگویند این است:

ایشان معتقد هستند که جناب شیخ(ره) آیه «احلّ الله البیع» را دال برصحت معاظاة می دانند اما به دلالت التزامی، چرا دال بر صحت معاظاة است اما به دلالت التزامی؟ حرف مهم ایشان این است که ایشان [شیخ] حلیت رادر حلیت تکلیفی دیده اند، گفته انداحلّ ظاهر در حلیت تکلیفی است، بعد حلیت تکلیفی نمی تواند به عنوان بیع بخورد، «احلّ الله البیع» کسی شکی ندارد دراینکه عنوان بیع حلیت تکلیفی دارد، یعنی شبهه ایی وجود ندارد سر حرمت عنوان بیع چون بیع



حتی اگر فاسد هم باشد حرام تکلیفی نیست، پس حرف مهم محقق خوئی(ره) - که بعداً عبارت ایشان را هم می خوانیم - این است که جناب شیخ(ره) احلّ را ظاهر درحلیت تکلیفی دیده اند و بعد هم دیده اند حلیت تکلیفی به عنوان نمی خورد، وقتی حلیت تکلیفی باشد یک، به عنوان بیع نتوان بخورد دو، آنموقع مجبوریم که یک تقدیری درآیه داشته باشیم، تقدیرش تصرفات متفرعه برعنوان بیع است، حالا با تفصیل اش که بنده فعلاً درمقام تفصیلش نیستم، بعد آیه اینطوری می شود احلّ خدای متعال جمیع تصرفاتی را که برعنوان بیع بار می شود، به کدام حلیت؟ حلیت تکلیفی، همه تصرفاتی که بر اساس عنوان بیع درست می شود حلال تکلیفی هستند، بعد آنموقع اگر همه اینها حرام تکلیفی باشند این می شود مفهوم مطابق آیه، حلیت تکلیفی است و حلیت تکلیفی خورده است به همه تصرفات، جمیع تصرفاتی که متفرع برعنوان بیع هستند.

بعدایشان می فرمایند: جناب شیخ(ره) از این مطلب، صحت بیع را به دلالت التزامی در می آورند، چرا دلالت التزامی؟ بخاطر اینکه همه تصرفاتی که من می گویم بعضی از آنها تصرفات متوقف بر ملک است مثلاً و طی، کسی که این امة را بیع معاطاتی می کند و بعد هم به او می گوئیم همه تصرفات جائز است، می تواند و طی اّمه کند یا مثلاً هبه یا بیع، این را معاطاتی گرفته

وبعد این را می فروشد، اگر گفتیم «لا بیع الا فی ملک لا وطی الا فی ملک» چون وطی یا زوجیت می خواهد «الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم» اگر این تصرف متوقف بر ملک است ومن همه اینها راحلال دانستم پس معلوم است که این بیع صحیح است و ملک آور است.

پس همه تصرفات متفرع برعنوان بیع، حلال هستند وازحلیت همه این تصرفات -که من جمله این تصرفات تصرفات متفرع بر عنوان ملک است - ملکیت درمی آید، سخن آقای خوئی(ره) تقریباً این است که شیخ(ره) یک دلالت مطابقی درست کرده است و آن دلالت مطابقی حلیت تکلیفی همه تصرفات است، یک دلالت التزامی درست کرده و آن دلالت التزامی صحت بیع و افاده بیع للملکیه اس، بعد هم گفته اند معاطاة هم که قطعاً بیع است پس بنابراین معاطاة مفید ملک است از باب «احل الله البیع» از چه باب؟ از باب دلالت التزامی.

بعدهم جناب شیخ(ره)گفته اند از این تحلیل من وجه دلالت آیه تجارت درمی آید، تجارة عن تراض هم همین طور است «لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل» خلاصه تصرف درمال تان نکنید حالا اکل به عنوان تصرف واضح و بارز، تصرف باطل نکنید مگر اینکه سبب تصرف شما تجارت باشد، کاری به حیث حصر واینها

نداریم، اگر سبب تصرف شما تجارت شد، تصرف تان جائز است، حلال است، همه تصرفاتی که با عنوان تجارت می آیند درست است پس تجارت مفید ملک است.

ببینید قشنگ از نظر ایشان سازمان خوبی که شیخ (ره) درست کرده اند برای احلّ و آیه تجارت یک سازمان است که دلالت مطابقی اینها بر صحت تصرفات است و دلالت التزامی شان بر افاده ملکیت تجارت است افاده ملکیت بیع است، یکی سر بیع و یکی سر مطلق تجارت، با این فرق که در آیه تجارت چون لا تاكلوا هست تقدیر نمی خواهیم، ولی در بیع تقدیر می خواهیم به عبارت دیگر در آیه تجارت حلیت خیلی روشن تکلیفی است، ولی در آیه بیع حلیت ظاهر در تکلیف است و چون ظاهر در تکلیف بودن آن وقتی به عنوان بیع می خورد، مناسب نمی شود مجبوریم که تقدیر کنیم ولی یک سازمان است این فرمایش محقق خوئی (ره) درباره تحلیل جناب شیخ (ره) است.

بعد ایشان می گویند: جناب شیخ (ره) در اینجا دچار اشکال شده اند، اشکالی شیخ (ره) به خودشان کرده اند که حلیت همه تصرفات چه ملازمه ایی با ملک دارد؟ من می توانم بگویم معاطاة حلیت همه تصرفات را می دهد ولی ملک نمی دهد، چون مشهور قبل از محقق کرکی (ره)

همین حرف را می زدند، یعنی کأنّ شیخ(ره) در ملازمه دچار اشکال شده اند و لذا محقق خوئی(ره) می گویند شیخ(ره) دچار اشکال شده اند و نتوانسته اند خودشان را نجات بدهند و خواسته اند بگویند جناب شیخ(ره) واقعاً گرفتار شده است و نتوانسته دلالت آیتین را بر صحت درست کند، تعبیری که ایشان دارند تعبیر خوبی است منتهی عرض کردم که این تعبیر یک اجمال و تفصیلی در آن است اجمالش در ذیل ادله معاطاة جلد سی و شش آمده است، این مسیرش خیلی خوب است فقط آن اشکال جلسه قبل مان [اینجا وارد می آید] که ای کاش شما مستثنی را کنار آیه احلّ می گذاشتید و مسیر صحت و مسیر لزوم شان را با هم بحث می کردید، آنجا هم که شیخ(ره) سر لا تاکلوا کار کرده اند سر حصر و مستثنی منه کار کرده اند نه سرمستثنی.

ببینید اینجا تعبیرشان این است: الوجه الثانی قوله تعالی «احلّ الله البیع» وجه ثانی در صحت معاطاة، اولی اش سیره بوده و بعد از آن این آیه «و شیخنا الانصاری حمل الآیة علی حلیة التکلیفیة و بما أنّه رأی عدم اثباتها مع البیع» دیده است که حلیت تکلیفی با بیع مناسبت ندارد چون هیچ کس توهم نمی کند که بیع حرمت تکلیفی داشته باشد ولو فاسد باشد حرمت تکلیفی ندارد «فالتزم بتعلق الحل بتصرفات المترتبة علی البیع واقعاً» پس چرا به بیع اسناد داده شده است؟

یا مجاز در حصر است یا اسناد است حالا هرچه با تحلیل های خودش، الان خیلی برای ما مهم نیست «فاستند بالاستدلال بالآیة علی صحت البیع الی الدلالة الاتزامیة» چطور؟ «فإنّ جواز جمیع التصرفات مستلزم شرعاً لثبوت الملك و صحت البیع» گفته اند: صحت همه تصرفات چون عرض کردم همه تصرفات توضیحش این است که بعضی از تصرفات متوقف بر ملک است همه تصرفات که بگوئیم دیگر ملازمه شرعی دارد با ملک، اگر بعضی از تصرفات را بگوئیم مثلاً به مارة می گوئیم که حلال است که بخورد اما دیگر به او نمی گوئیم که حلال است که بفروشد، اگر بگوئیم نه هم حلال است که بفروشی وهم حلال است که وطی کنی وهم ببخشی هم وقف کنی، می توانی وقفش کنی، می توانی بفروشی آن را، می توانی آن را بخوری، می توانی وطیش کنی، اینها یک بخشی از آنها قطعاً لا بیع لا وقف لا وطی اینها ملک می خواهد، جواز همه تصرفات شرعاً ملازمه دارد با ملک، این شرعاً ملازمه دارد «لثبوت الملك» صحت البیع بعد ایشان می گویند «ثم وقع فی الاشکال» که نه، چه کسی گفته شرعاً ملازمه وجود دارد، مشهور معتقد بوده اند که معاطاة، صحت همه تصرفات را می دهد اما ملک را نمی دهد، در جای خودش خواندیم در مکاسب، خود شیخ (ره) همه اینها رادرس کرده اند گفته است پس این قانون «لا بیع

الا فی ملک» را چه کار می کنند؟ می گویند یک ملکیت انی قبل از بیع شکل می گیرد اما آن ربطی به بحث ما ندارد ما الان می خواهیم یک ملکیتی را از حین البیع داشته باشیم، لذا تصویر محقق خوئی(ره) از فرمایش شیخ(ره) در حلیت، حلیت تکلیفی یک، بعد یک ملازمه شرعی دو، و بعد گیر کردن در درستی ملازمه شرعی که بعد می گویند شیخ(ره) آخرش تصریح می کنند و نتوانستند خودشان را از این اشکال نجات بدهند.

«ثم وقع فی الاشکال من حیث أن جواز التصرفات تکلیفاً لازمٌ اعم للملک ولذا قالوا بثبوتها» مشهور قبل از محقق کرکی(ره) می گفتند معاطاة ثبوت همه تصرفات را می دهد دون الملک، ملک را نمی دهد «و لم يتخلص من الاشکال» ایشان می گویند که شیخ(ره) هر چه تلاش کرده اند از این اشکال خارج نشده اند، خلاصه فرمایش ایشان این است، این یک تصویر ایشان است.

## بیان تصویر دوم محقق خوئی(ره) از آیه تجارت

بعد خود ایشان می گویند من یک تصویر دیگری می توانم ارائه کنم، آن تصویری که ایشان اینجا ارائه می کنند دلالت مطابقی آیه بر صحت بیع است، در مقابل شیخ(ره) که دلالت التزامی دارند، آنجا توضیح دادیم شما عبارت ایشان را ملاحظه کنید، مختصر عرض می کنم که خیلی طول نکشد که این مقدمه

قشنگ تحلیل ایشان است الان که اشکال ایشان را می خوانیم قشنگ اداء امانت بشود، ایشان آنجا وقتی می خواهند مطابقی را درست کنند می گویند: البته مطابقی دوراه دارد تفصیلش درهمین [کتاب] مصباح خوب آمده است، یک راه دلالت مطابقی راهی است که استادشان محقق اصفهانی(ره) ارائه کرده اند، یک راه در دلالت مطابقی راهی است که خود ایشان ارائه کرده اند، البته اصل مطلب ایشان هم از محقق اصفهانی(ره) است، ولی ایشان با استادشان مخالفت کرده اند.

## **بیان محقق اصفهانی(ره) و محقق خوئی(ره) در دلالت آیه احل بر حلّیت**

محقق اصفهانی(ره) - که دلالت التزامی را برای شیخ(ره) قائل است - برخلاف مسیر شیخ(ره) گفته است: چرا من باید حلّیت را ظاهر در حلّیت تکلیفی بدانم؟ نه خیر، چرا؟ ایشان گفته حل از حلول می آید، حلول یعنی قرار و ثبوت، احلّ یعنی اقرّه فی محله و اثبتّه فی موضعه، احلّه فی محله یعنی آن راجائز دانست، آن را صحیح دانست، چه اشکالی دارد؟ احلّه فی محله و اقرّه فی مقرّه حلول این است در مقابل حلول، خروج است که آن را سر جای خودش نگذارم، محقق اصفهانی(ره) گفته اند اگر من حلّ را به معنای حلول بگیرم حلول یعنی قرار و ثبوت فی مقابل الرحلة والخروج چه اشکالی دارد؟

آنموقع این کانّ احلّ و حلّیت هم با تکلیف سازگار است و هم با وضع سازگار است چه اشکالی دارد چه کسی گفته است که حلّیت حتماً تکلیفی است، این قشنگ اول کار محقق اصفهانی(ره) بوده است، آقای خوئی(ره) این را در جلد سی و شش اینطور تفصیلاً نمی گویند، اما در مصباح همه را قشنگ می گویند و خیلی هم خوب می گویند.

بعد هم محقق اصفهانی(ره) فرمودند: اگر اینطور شد آنموقع می توانم بگویم آیه گفته است «احلّ الله البیع و حرّم الرباء، احلّ البیع یعنی اقرّ البیع فی مقرّه و اثبته فی موضعه» بیع حلال است یعنی جائز است یعنی صحیح است، با همه اش سازگار است، حالا ببیند که بیع به چه چیزی خورده است؟ به احلّ، اگر احلّ به بیع بخورد ظاهر در صحت است، اگر احلّ به فعل تکلیفی بخورد ظاهر در مثلث تکلیف است اشکال ندارد، اما احلّ خودش خصوصیتی ندارد که شما گیر کنید در تکلیف، لذا ظاهر «احلّ الله البیع» صحت وضعی است، این را محقق اصفهانی(ره) تصویر کرده اند.

بعد محقق اصفهانی(ره) می فرمایند یک احتمال دیگر هم در آنجا وجود دارد که بگویم این احلّ به معنای اطلاق است و ارسال، اطلاق و ارسال در مقابل شدّ و عقد و منع است، شدّه عقدش کرد و به آن گره زد، آن



رابطه است، آن را بازنگذاشت، اگر شدّ و منع باشد درقابل آن، محقق اصفهانی(ره) می خواهند بگویند نمی شود با یک استدلالی، تفصیلش هم وجود دارد ولی بنده می خواهم طولانی اش نکنم و این مقدمه را در این فرصت تمام کنیم.

لذا محقق اصفهانی(ره) در آنجا همه را گفته اند، گفتند یعنی «ارسله و اطلقه و لم یشده و یمنع عنه، بخلاف الربا منع عنه و قیّده فالبیع محلول فی مقابل الممنوع والمشدود» بعد آقای اصفهانی(ره) گفته اند این هم با حلیت وضعی وهم با حلیت تکلیفی جمع می شود - ولی خودش به یک دلیلی که آنموقع که بحث آیه احلّ رامی خواندیم همه را خواندیم - معنای اول را اختیار کرده اند، محقق خوئی(ره) دومعنا را از استادشان نقل می کنند ولی معنای دوم را اختیار می کند، حالا اینجا یک بحثی است که حق با محقق خوئی(ره) است یا با محقق اصفهانی(ره) که سر جای خودش.

عمده استدلال محقق خوئی(ره) هم مقابله احلّ و حرّم الربا است، گفته اند احلّ را نمی توانم از حلول بگیرم باید از اطلاق و ارسال بگیرم بخاطر مقابله اش با حرّم الربا، ولی حالا من سیر آقای اصفهانی(ره) را بروم یا سیر خودم را بروم، دلالت، دلالت مطابقی است، چون دلالت دلالت مطابقی است من از احلّ می توانم بالمطابقة

صحت بیع را استفاده کنم، که عرض کردم این اجمالش در اینجا (تنقیح) هست ولی تفصیلش رادر صفحه صد و دوازده مصباح الفقاهة جلد دوم ایشان خیلی قشنگ ارائه می کنند می فرمایند: استفاده این بر اینکه معاطاة «تفید الملكية بوجهین» وجه اول «تدل علی صحة بیع للمعاطاتی بالدلالة المطابقية» چرا؟ می گویند چون «لأنّ الحلّ فی اللغة هو الاطلاق و الارسال و يعبر عنه باللغة الفارس بكلمة» بازداشتن «و يقابله التحريم» به معنای منع، بعدهم سعی کرده اند که این را تحلیل کنند که همین فرمایشات استادشان محقق اصفهانی (ره) است، بعد با یک تفصیلی همه را می گویند که ما تفصیلاتش را قبلاً خواندیم خلاصه اگر اینطوری باشد خدای متعال می گوید من بیع را آزاد گذاشته ام و منعی برای آن قائل نیستم، یعنی صحیح است، منعی برای آن قائل نیستم یعنی جائز است، هم به تکلیف می خورد وهم به وضع می خورد «أنّ معنی قوله تعالى احلّ الله البيع هو أن الله قد رخص فی ایجاد البيع و اطلقه و ارسله و لم ینع عنه، فتدلّ الآیة الکریمة دلالة مطابقية علی جواز البيع تکلیفاً و علی نفوذه وضعاً» معاطاة هم که بیع است دیگه هیچ مشکلی نداریم بدون ای محذور دیگر نمی رویم در سیستم شیخ (ره) دلالة التزامی درست کنیم و بعد در دلالت التزامی گیر کنیم.

بعد اینجا می گویند «قد ذکر بعض مشایخنا المحققین

أنه لا شبهة في دلالة الآية بالمطابقة على الصحة نظراً»  
 این فرمایش محقق اصفهانی(ره) است «الی أن الحلیة  
 امرٌ یناسب التکلیف الوضع» بعد خود محقق اصفهانی(ره)  
 شواهدش را می آورند منتهی چطوری؟ «والمراد والله  
 العالم حلیة المنسوب الی نفس البیع» حلیتی که خدای  
 متعال به نفس بیع نسبت داده است این است که  
 «أنه تعالی احله فی محله، احله محله، و اقره مقره ولم  
 یجعله کالقمار بحکم العدم» بعد محقق اصفهانی(ره)  
 می گویند «و اما جعله من الحل فی قبال الشرط» اگر  
 کسی بگوید این حل به معنای ارسال است درمقابل  
 شد ممنوع بمعنی «أنه لم یصدع عنه وجعله (... ) فی  
 تاثیر فی وجیه» حالا چرا؟ این دو تا احتمال رامحقق  
 اصفهانی(ره) داده اند و دومی را رد کرده اند و اولی را  
 یعنی حلّ بمعنای حلول را اختیار کرده است درمقابل  
 حلّ به معنای ارسال.

بعد محقق خوئی(ره) اینجا اشکال کرده اند و گفته  
 اند که درست است فرمایش استاد من در استعمالات  
 فصیح هست و فلان و فلان اما مشکل من کلمه  
 تحریم است گفته احلّ الله البیع و حرّم الربا، بعد خلاصه  
 توضیحاتی داده اند که سرجایش، میخوام عرض کنم  
 که اینجا محقق خوئی(ره) به تبع استادشان محقق  
 اصفهانی(ره) قائل به دلالت مطابقی هستند اما دروجه  
 دلالت مطابقی حلّ به معنای ارسال را پسندیده اند نه

حلّ به معنای حلول را.

بعد هم همین جا وقتی که بحث شان را با محقق اصفهانی(ره) تمام می کنند «الوجه الثانی ما ذکره المصنف» وجه دوم فرمایش شیخ(ره) است، گفت وجهین، مطابقی با دو بیان التزامی حرف شیخ(ره) «أنّ المراد حلیة التکلیفیه لمقابلتها مع حرّة الربا الظاهرة فی حرمة التکلیفیه و من الواضح» بعد همین توضیحات را می دهند ببینید این حرف اصلی است، پس جان حرف محقق خوئی(ره) در اینجا این است که چرا شیخ(ره) حلیت را ظاهر در تکلیف دیده است؟ حلیت یک معنایی دارد یا از حلول است یا از ارسال و اطلاق که این معنا اعم است، جامعی وجود دارد در حلیت که این جامع هم تکلیف را می گیرد و هم وضع را می گیرد که اینجا چون به بیع خورده است ظاهر در وضع است، با این مقدمه، حالا با این مقدمه خوبی که ما سعی کردیم برای فرمایش محقق خوئی(ره) داشته باشیم در مقابل فرمایش شیخ(ره).

حالا عبارت ایشان را در بحث خودمان باید رسیدگی کنیم و ببینیم ایشان در این فضا می خواهند اشکال کنند به استدلال شیخ(ره) می خواهند بگویند استدلال شیخ(ره) وارد نیست بعد هم استدلال شیخ(ره) این بود که حلیت تکلیفی دارند از حلیت تکلیفی صحت

در می آید از اطلاق حلّیت تکلیفی لزوم درمی آید، که می خواهند بگویند نه این فرمایش شیخ(ره) وارد نیست، آیه «احلّ الله البیع» و آیه تجارت از نظر محقق خوئی(ره) در تصویر شیخ(ره) ظاهر است در حلّیت تکلیفی، شیخ(ره) خواسته است از حلّیت تکلیفی وضع رانتیجه بگیرد که تازه محقق خوئی(ره) می گویند در آن هم گیر کرده اند بعد شیخ(ره) خواسته است از این حلّیت تکلیفی اطلاقش لزوم را در بیاورد.

محقق خوئی(ره) می خواهند بگویند نه از این سازمان شیخ(ره) لزوم در نمی آید، کما اینکه توضیح دادند که در وضع هم شیخ(ره) گرفتار هستند، شیخ(ره) وضع شان از باب صحت دچار اشکال است و نتوانسته است صحت را با دلالت التزامی درست کند لزوم را هم نمی تواند درست کند، از آیه تکلیف درمی آید و این را داشته باشید تا ببینیم.

شیخ(ره) تکلیف را در آورده است صحت را با حکم وضعی با دلالت التزامی، لزوم را از باب اطلاق این مقدمه مهمی است برای فهم فرمایش محقق خوئی(ره) که خوب امانت دار باشیم تا انشاءالله ادامه فرمایش محقق خوئی(ره).

فقط خواهش دارم عبارات ایشان را هم در تنقیح و هم در مصباح که مخصوصاً عبارت مصباح که مفصل

تر است ملاحظه کنید، البته عرض کردم ما اینها را در دلالت آیه «احلّ الله البيع» و تجارت بر صح معاطاة مفصل بررسی کردیم حالا ببینیم از آن چه استفاده ای می کنیم و ببینیم شیخ (ره) اینجا که می خواهند اطلاق را درست کنند با کدام سازمان حرف می زند و ما حرف شیخ (ره) را با کدام سازمان می پذیریم، یا رد می کنیم، امام (ره) که در [آیه] تجارت حرف شیخ (ره) را پذیرفته اند، همان جا که آیه لا تأکلوا را بحث کردند درباره آیه تجارت همان جا گفتند که بله تجارت دلالت بر لزوم دارد به اطلاقه یعنی مستثنی، بعد احلّ را هم انشاءالله ببینیم.

و صلّی الله علی محمد و آلہ الطاهرین

۱۴۰۰/۰۲/۲۸

# جلسه صد و بیست و ششم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

## مرور مباحث گذشته

بحث ما درباره فرمایشات محقق خوئی ره بود من استدعایی کردم از سروانم که عبارت‌های ایشان را ببینید چون بخشی از فرمایشات محقق خوئی ره ناظر به بحث از آیه «احلّ الله البيع» و آیه «الا أن تكون تجارة عن تراض» است که با این نکات در بحث صحت معاواة کار کرده‌اند و ما هم اینجا می‌خواهیم مثل همه بحث‌هایمان تکرار و طولانی نشود و هم می‌خواهیم مطلب را به‌گونه‌ای بیان کنیم که حق امانت ایشان به‌تمامی رعایت بشود.

بیان شیخ ره از اطلاق آیه «احلّ الله البیع» و اطلاق آیه تجارت برای درست کردن لزوم، این بود که آیه احلّ می‌خواهد همه تصرفات متفرع بر عنوان بیع را حلال بداند حتی بعد از فسخ، آیه تجارت می‌خواهد همه تصرفاتی را که بر عنوان تجارت بار می‌شود حلال بدانند حتی بعد از فسخ و این اطلاق حلیت همه تصرفاتی که بر عنوان بیع یا بر عنوان تجارت بار می‌شود دلالت می‌کند بر اینکه تجارت لازم است، بیع لازم است چون اگر بیع و تجارت لازم نمی‌بود باید با رجوع، فسخ اتفاق می‌افتاد و اگر فسخ اتفاق می‌افتاد دیگر تصرف در مال غیر بود و نمی‌شد بگوییم حلال است.

شیخ ره - تقریباً با همین بیان که عرض کردم - در ذیل آیه «اوفوا بالعقود» همین بیان را داشتند و تجارت و حلیت را درست کردند که محل بحث آنجا تصرفات متفرع بر عنوان عقد یا حرمت تصرفات متفرع بر عنوان عقد بود، اینجا هم گفتند صحت تصرفات متفرع بر عنوان بیع و صحت تصرفات متفرع بر عنوان تجارت حتی بعد از فسخ نشان می‌دهد که بیع لازم است، تجارت لازم است استدلال شیخ ره این است.

## اشکالات محقق خوئی ره به استدلال جناب شیخ ره

محقق خوئی ره در این مرحله اول می‌خواهند بگویند نه، این استدلال ناتمام است، نمی‌توانیم برای لزوم،



به این دو آیه یعنی آیه احلّ و آیه تجارت استدلال کنیم، این بخش اول ادعای ایشان است، بخش دوم ادعای ایشان این است که اگر هم بتوانیم استدلال کنیم، اشکالی که شیخ ره احتمالش را داده‌اند و محقق نائینی ره تبیین کرده‌اند وارد نیست، بخش سوم ادعای ایشان هم این است که اگر این اشکال وارد باشد به آیه اوفوا هم وارد است، تقریباً سه تا مدعا ایشان دارند اما بحث ما در مدعای اول ایشان است.

### **بیان استدلال شیخ ره توسط محقق خویی ره**

برای توضیح مدعای اول محقق خوئی ره که نمی‌شود به این دو آیه استدلال کرد عرض کردیم ایشان نکات خوبی را در تحلیل آیه احلّ و در تحلیل آیه تجارت در صحت معاطاة بیان کرده‌اند و دوستان عزیز ما باید به آن مراجعه کنند و اجمال آن را هم ما بیان کردیم البته اجمالش را گفتیم نه تفصیل آن را، لذا از بعضی از نکاتی که به بعضی از عبارات تفصیلی برمی‌گشت گذشتیم و دوستان مراجعه کنند، ولی آنچه را که لازم بود عرض کردیم.

آنچه که لازم بود این بود که محقق خوئی ره بیان کردند که جناب شیخ ره آیه احلّ و آیه تجارت را به دلالت التزامی ناظر بر صحت بیع قرار داده است، به دلالت التزامی ناظر بر صحت تجارت قرارداده‌است

یعنی حکم وضعی صحت را مدلول التزامی این دو آیه می‌دانند، چرا؟ چون مدلول مطابقی این آیات را جواز تصرفات گرفته‌اند و گفته‌اند که مدلول مطابقی یک حکم تکلیفی است به نام جواز تکلیفی همه تصرفاتی که بر عنوان بیع یا بر عنوان تجارت بار می‌شود، مدلول مطابقی را حکم تکلیفی گفته‌اند بعد از باب دلالت التزامی از مدلول مطابقی یعنی حکم تکلیفی، حکم وضعی صحت را درآورده‌اند.

البته آنجا اصرار آقای خوئی ره این بود که شیخ ره در این ملازمه دچار اشکال شده‌اند و نتوانسته‌اند خود ملازمه راحل کنند، چون ملازمه نسبت به بیع قولی درست است اما نسبت به بیع معاطات یعنی بیع فعلی محل اشکال است، چون مشهور قدما قبل از محقق کرکی رضوان‌الله تعالی علیهم قائل به جواز همه تصرفات بودند اما قائل به ملکیت نبودند و البته تصرفات متفرع بر ملک را از باب ملکیت آنی قبل از تصرف درست می‌کردند که ملکیت آنی قبل از تصرف، محل بحث ما نیست یعنی مثلاً معاطاتی اتفاق می‌افتد، ما معاطاةً یک کنیزی را تعاطی می‌کنیم بعد وقتی که قرار است مولایش این کنیز را وطی کند یک ملکیت آنی قبل از وطی درست می‌شود به خاطر اینکه مثلاً لا وطی الا فی ملک، اگر مولای خواست این کنیز را بفروشد یک ملکیت آنی قبل از بیع درست می‌شود چون لا بیع

الا فی ملک، این در محل بحث نبود، محل بحث این بود که در زمان تعاطی، ملکیت درست بشود.

لذا عرض کردم محقق خوئی ره معتقد است شیخ ره ناکام مانده‌اند چون مسئله را برده‌اند سراغ حکم تکلیفی یعنی صحت همه تصرفات، بعد خواسته‌اند حکم وضعی صحت را بالملازمة در بیاورند چون چنین ملازمه‌ای شرعاً در معاطاة در بیع فعلی وجود ندارد، بله در بیع قولی اجماع وجود دارد که اگر همه تصرفات متفرع بر عنوان بیع درست شد مخالف ندارد یعنی معنایش این است که این بیع قولی مفید ملکیت است.

علی‌ای حال آنجا محقق خوئی ره حرف مهمی - که ما جلسه قبل عباراتش را خواندیم و گفتیم عبارات مفصل تراز آن را در جلد دوم مصباح الفقاهة در همین بحثشان که تفصیل عبارت را داده‌اند، استفاده کنید - خواسته‌اند بگویند که چون شیخ ره به دنبال این قضیه رفته‌اند، در حکم وضعی صحت دچار مشکل شده‌اند.

اما در مانحن‌فیه محقق خوئی ره می‌فرمایند:- با آن دست فرمان می‌خواهند لزوم را درست کنند - چون جواز همه تصرفات تکلیفاً از آیه بیع یا از آیه تجارت به دست می‌آید پس بیع و تجارت لازم هستند چون با دست فرمان جواز تصرفات کار می‌کنند، با همان توضیحی که امروز در اول بحث عرض کردم، شیخ

ره می‌فرمایند که بعد از رجوع سؤال می‌کنیم که آیا تصرفات بعد از رجوع احد المتبایعین جایز است یا جایز نیست؟ اگر گفتیم جایز است معنایش این است که رجوع لغو است و فسخی اتفاق نیفتاده است پس اثبات جواز تصرفات، اثبات لزوم می‌کند چه در آیه بیع و چه در آیه تجارت.

### اشکال محقق خوئی (ره) به مرحوم شیخره

منتهی محقق خوئی ره می‌فرمایند: ما اصلاً باید ببینیم می‌توانیم در آیه بیع یا در آیه تجارت بحث جواز تصرفات را مطرح کنیم؟ اگر نشان دادم که در آیه بیع اصلاً مسئله جواز تصرفات وجود ندارد، در آیه تجارت اصلاً مسئله جواز تصرفات مطرح نیست، آن موقع معلوم می‌شود که آیه بیع هم به راحتی حکم وضعی صحت را درست می‌کند هم به راحتی فتوا می‌دهد که این حکم وضعی صحت هیچ ربطی به حکم وضعی لزوم ندارد، این عبارت محقق خوئی ره است.

محقق خوئی ره می‌فرمایند: چرا این مشکل برای شیخ ره در صحت درست شده است؟ و چرا این توهم برای ایشان به وجود آمده است که می‌شود لزوم را درست کرد؟

به خاطر اینکه شیخ ره با حکم تکلیفی جواز تصرفات

کارکرده‌اند و اگر با حکم تکلیفی جواز تصرفات کار کنیم، در صحت دچار اشکال می‌شویم، چون ملازمه نداریم، توهّم می‌کنیم که اطلاق حکم تکلیفی جواز تصرفات، لزوم آور است، بله اگر جواز تصرفات مطرح می‌شد بله، ولی ما می‌خواهیم بگوییم که اصلاً جواز تصرفاتی مطرح نیست.

### بیان محقق خویرهدر مورد آیه حلیت

حالا برای اینکه مرام محقق خوئی ره را بدانیم - آنجا را که دانستیم و جلسه قبل توضیح دادیم - ایشان می‌گویند می‌توانم با مطابقه حکم وضعی صحت را در بیاورم، چرا حکم وضعی را مدلول مطابقی می‌کنم؟

ایشان می‌گویند به جهت اینکه من حلیت را به معنای ارسال و اطلاق می‌گیرم در مقابل حرمت که به معنای منع و شدّ است، حلال یعنی آزاد یعنی رها، حرام یعنی مغلوق و مشروط، اگر من گفتم حلیت یعنی ارسال، اطلاق، حرمت یعنی شدّ و منع، اگر من حلیت را به معنای ارسال و اطلاق گرفتم که به تعبیر ایشان معنای لغوی‌اش هم همین است آن موقع اصلاً حلیت را ظاهر در تکلیفی نمی‌بینیم که مثل شیخ ره بگوییم احلّ یعنی حلیت تکلیفی، حلیت تکلیفی به‌عنوان بیع نمی‌خورد چون کسی حرمت بیع را توهّم نمی‌کند، پس حلیت تکلیفی به تصرفات خورده است بعد بگوییم

پای تصرفات بیاید وسط، در حکم صحت ملازمه پیش بیاید که شیخ ره در آن گیر کنند، در حکم لزوم، اطلاق بیاید که شیخ ره بخواهند لزوم را با آن درست کنند.

می‌گویند اصلاً اشتباه شیخ ره از اینجا است که اگر این حلیت را به این معنایی که می‌گویم بگیرد معنای مطابقی آیه صحت می‌شود، اگر معنای مطابقی آیه صحت شد بعد هم می‌گویم در آیه اصلاً حیث تصرفات نیست که از آن لزوم در بیاید، من باید بحث جواز تصرفات را در آیه داشته باشم بعد بگویم اطلاقش لزوم آور است، اصلاً ندارم، این اصل فرمایش محقق خوئی ره است که اول آن شاه‌بیت اصلی فرمایش ایشان را - از شلوغی عبارت بیرون بیایم - تحویل رفقا بدهم.

این اصل درگیری ایشان است، می‌گویند اگر این طوری بشود اصلاً نمی‌فهمم که شیخ ره چرا به دنبال جواز تکلیفی تصرفات رفته‌اند؟ بعد صحت بیع را بالملازمة و بعد لزوم بیع را بالاطلاق درست کرده‌اند، این زیرساختش خراب است، زیرساختش این است که جواز تکلیفی تصرفات را از آیه استفاده کنم، استفاده نمی‌کنم، این اصل مطلب ایشان است در آیه احلّ خلی راحت و روان و در آیه تجارت یک اضافه‌ای دارند که آن را خدمتتان عرض خواهم کرد، این اصل مدعای محقق خوئی ره است و اصل درگیری ایشان با شیخ ره است.

بعد هم عرض کردیم یک راه دیگری برای مطابقی شدن حکم وضعی وجود دارد و آن فرمایش استادشان محقق اصفهانی ره است که فرمودند: من احلّ را به معنای «اقرّه فی محله و اثبته فی داره» بدانم، بعد بگویم این معنا هم بالمطابقة با وضع سازگار است و هم با تکلیف سازگار است، ولی بالاخره چه بیان محقق اصفهانی ره - که محقق خوئی ره این بیان را نپسندید - چه بیانی که خود محقق اصفهانی ره رد کرده‌اند و محقق خوئی ره آن را اختیار کرده‌اند که ارسله و اطلقه بگیریم.

به این بیان که اگر من بالمطابقة رفتم سراغ صحت حکم وضعی، صحت را بالمطابقة از آیه بیرون آوردم و بحث حکم تکلیفی جواز تصرفات را نیاوردم دیگر اصلاً مشکلم در صحت حل است چون دیگر دنبال ملازمه نیستم، توهم لزوم نمی‌کنم چون بحث جواز تصرفات را ندارم که اطلاق ساز باشد این اصل فرمایش ایشان است.

منتهی وقتی می‌خواهند این فرمایش را پیاده کنند دو بیان دارند، یک بیان تفصیلی را اول می‌گویند که یک نکاتی را این بیان تفصیلی می‌خواهند به آن اضافه کند یک بیان دومی دارد که می‌گوید تقریرش به بیان آخر و جالب است آن بیان آخر را نسبت می‌دهند به

سید صاحب عروة سید یزدی رضوان الله تعالی علیه.

این اصل مطلبی که عرض کردم در بیان محقق خوئی ره دو جور بیان می‌شود یک بیان، بیان خودشان است که قشنگ آن را اینجا می‌گویند که اینها تفصیلاً در مصباح هست و در آن جلد سی و هشت به این تفصیل نیامده است که عبارت مصباح ایشان را ملاحظه کنید که خوب داشته باشید. این مدعای ایشان - که الان از خارج شسته‌ورفته گفتم - را دو تفصیل برای آن می‌دهند، اول خودشان مطالب خودشان را بیان می‌کنند، بعد بیان آخری می‌آورند. عنوان بحث اولشان «تحقیق فی المقام» است که تحقیق فی المقام ایشان را بنده با یک تفصیلاتی عرض می‌کنم.

عنوان بحث بیان آخر این است: لما یستدل بها علی اللزوم که این بیان آخر تقریباً بیان سید یزدی صاحب عروة ره است که این را می‌گوئیم ولی شاه‌بیت این است که اگر در آیه، بحث جواز تکلیفی تصرفات را نداشته باشیم از کجا می‌خواهیم لزوم را درست کنیم؟ ملاحظه کنید.

## **بیان اول محقق خوئی ره با عنوان «تحقیق فی المقام»**

اما بیان اول ایشان که تحت عنوان تحقیق فی المقام در مصباح آمده است این است که بله من درباره



حلیت یک احتمال می‌توانم بدهم، یا حلیت را حلیت وضعی بدانم اگر حلیت را حلیت وضعی دانستم آیه چه می‌گوید؟ آیه می‌گوید «احلّ الله البیع و حرّم الربا» ایشان می‌گویند در فضای حلیت وضعی «احلّ الله البیع» می‌گوید بیع صحیح است و حلیت وضعی دارد، «حرّم الربا» می‌گوید ربا فاسد است، لذا اگر کسی قبول کرد که ظاهر در آیه، حلیت وضعی است خیلی راحت آیه از صحت بیع و عدم صحت ربا سخن می‌گوید، دیگر بحثی سر لزوم نیست، اصلاً کار ندارد به اینکه این بیع صحیح فسخی در آن اتفاق می‌افتد یا فسخی در آن اتفاق نمی‌افتد بعد از فسخ چه هست، بیع صحیح است و ربا باطل است، این خلاصه به تعبیر ایشان کاملاً واضح است که یک حکم وضعی به قرینه ربا و بیع مطرح می‌شود، صحت بیع و حرمت ربا یعنی عدم صحت ربا، پس در آیه بحث حلیت تصرفاتی مطرح نیست، حکم، حکم وضعی صحت است برای بیع و حکم وضعی بطلان است برای ربا، این...

اگر کسی بگوید نه، آیه ظاهر در حلیت تکلیفی است ایشان در این تحقیقشان می‌خواهند بگویند، اگر آیه ظاهر در حلیت تکلیفی باشد من می‌خواهم بگویم که خود بیع حلال تکلیفی است، در مقابل ربا که حرام تکلیفی است دوباره با مقابله معنایش می‌کنم، می‌خواهم بگویم آیه در مقام این است که آیا بیع، حتی

بیع فاسد حرمت تکلیفی دارد؟ آیه می‌خواهد بگوید نه، شما مثلاً می‌خواهید بگویید بیع ما لیس عندک این باطل است، اگر کسی یک معامله‌ای در مورد چیزی که الان پیش او نیست، انجام دهد، یا بیع غرری باطل است، آیه می‌خواهد بگوید که این باطل است ولی حرام نیست.

«احلّ الله البیع» خدای متعال بیع را حلال تکلیفی کرده است اما حرّم الربا، ربا را حرام تکلیفی کرده است لذا بیع ما لیس عندک باطل است، فاسد است اما حرام نیست، بیع غرری باطل است اما حرام نیست بیعی که با بیع قدرت بر تسلیم مبیع ندارد فاسد است اما حرام نیست اما بیع ربوی حرام است مرتکب بیع ما لیس عندک فاسق نیست اما مرتکب بیع ربوی فاسق است، فاجر است، در روایات خیلی آثار برای ربا داریم، زنش را چه می‌کنند، شهادتش را قبول نمی‌کنند، یعنی آیه به قرینه مقابله تکلیف خود بیع را از جهت حکم تکلیفی روشن می‌کند در مقابل تکلیف مثلاً بیع ربوی، حرمت تکلیفی است، جواز تکلیفی است، ایشان می‌گویند پس ما بحث تصرفات نداریم، ما تکلیفی هم بدانیم تصرفات را نداریم.

بعد می‌گویند که احتمال سوم این است که من بگویم از آیه هم تکلیف در می‌آید و هم وضع در می‌آید، آنجا

دیگر قول مختار خودشان را - که بنده توضیح دادم - بیان می‌کنند.

می‌گویند: کما اینکه ظاهر آیه همین است اصلاً، چون معنای لغوی بیع «احلّ و ارسل و اطلق» است هیچ اشکالی ندارد هم به وضع می‌خورد و هم به تکلیف می‌خورد مطابقتاً منتهی عرض کردم که اصل این مطلب برای محقق اصفهانی ره است اینجا دیگر حرف نهائی‌شان را می‌زنند می‌فرمایند: اگر کسی گفت که اینجا حلّیت هم به تکلیف می‌خورد و هم به وضع می‌خورد هیچ اشکال ندارد آیه می‌خواهد بگوید خدای متعال اطلق و ارسل البیع در مقابل ربا که ربا مشدود و ممنوع است، بیع آزاد و رها است ایجادش از جهت تکلیفی مشکلی ندارد، صحتش از جهت وضعی مشکل ندارد، لذا ایشان می‌خواهند بفرمایند اگر کسی نظرش این بشود که و ارید من الحلّیة الحلّیة الوضعیة و التکلیفیة معاً کما لا یبعد أن یکون هو المراد من الآیة فإنّ المعنی الحلّ فی اللغة هو الاطلاق و یعبر عنه فی الفارسیة بکلمة گره‌زدن و باز نمودن و هو اعم من الحلّیة الوضعیة و التکلیفیة گره‌زدن مقابل باز نبودن است یعنی یک‌بار مشدودش می‌کنی و یک‌بار بازش می‌کنی مشدودش که کنی یعنی آن را بسته‌ای، بازش که می‌کنی یعنی آن را مرسل و رها گذاشته‌ای، لذا خلاصه اصرار ایشان این است می‌گویند: اصلاً معنا این

است لذا این فقها که بعداً آمده‌اند و گفته‌اند حلّیت دو گونه است یا وضعی است یا تکلیفی این استعمالات متأخره است که عرض کردم اصل مطلب مال محقق اصفهانی ره است با دو معنا که من.. هایش را به شما گفتم ایشان کامل توضیح داده‌اند انصافاً لانه لم یکن استعمال الحلّیة تارة فی الوضعیة و أخرى فی التکلیفیة مرسوماً فی اللغة و زمان النبی صلی الله علیه و آله و سلم و الائمة صلواة الله علیهم اجمعین و انما هو اصطلاح جدید فی السنة الفقهاء لذا اینها جامع دارند حلّیت، مشترک لفظی نیست جامعی وجود دارد به نام ارسال و اطلاق یا البته به معنای حلول به تعبیر محقق اصفهانی ره دو تا احتمال را ایشان داده اند فلا یلزم من استعمال الكلمة الحلّ فیهما استعمال اللفظ فی اکثر من معنی الواحد اینها یک معنا دارند همان حرف‌هایی است که عرض کردم در آنجا زیر ساختش را بیان کرده‌اند، و علی الجملة فالحلیة عبارة عن الاطلاق فهو یختلف بحسب المصداق تارة تكون وضعیة بمعنی نفوذ المعاملة و أخرى تکلیفیة بمعنی الجواز و عدم المنع عنه شرعاً و علی کل حال اگر این طوری شد این طوری می‌شود فالآیة تارة الی ثبوتها ثبوت الحلّیة للبیع و کون البیع حلالاً فی الشریعة المقدسة وضعاً و تکلیفاً

ایشان می‌گویند اگر معنای حلّیت را کما هو التحقیق و الحق اینطور دیدم، اگر این را اینطور معنا کردم یک

دلالت مطابقی بر صحت دارم، یک دلالت مطابقی بر جواز خود بیع در مقابل ربا دارم که حرمت هم مقابل این است، ربا هم حرمت تکلیفی دارد و هم بطلان وضعی دارد، مشدود است مغلوق است ممنوع است، لذا در این فضا ایشان می‌گویند: اگر با وضع کار کردید به خود بیع می‌خورد و با تصرفات کار ندارد، اگر با تکلیف کار کردید به خود بیع می‌خورد و با تصرفات کار ندارد اگر با وضع و تکلیف کار کردید باز می‌خورد به خود بیع، این در تحلیل مفصلی است که عرض کردم قول خودشان را اینجا می‌گویند.

بعداً باید ببینیم که انصافاً می‌شود این معامله را با حرف شیخ ره انجام داد؟ یا مبناء شیخ ره را دارید خراب می‌کنید، آن مقابله چه می‌شود؟ در عبارات حضرت امام ره سرنوشتش را انشاءالله می‌رسیم ولی خوب امانت را ببینید، شاه مطلب ایشان در این فضا است، که مطابقاً یا وضعاً است یا مطابقهً تکلیف است ولی تکلیفی که به خود بیع بخورد یا مطابقهً هم وضع است و هم تکلیف است استعمال در اکثر هم نیست یک معنای جامعی است که به حسب مناسبت حکم و موضوع شما از آن در بیاورید، این تحلیل یایشان است.

این را به عنوان تحقیق می‌گویند فی المقام بعد همین را در بیان بعدی به عنوان بیان آخر می‌آورند.

در بیان آخر ایشان که آیه تجارت را برای بعد از پیاده شدنش می‌گذاریم چون یک فرقی دارند که خود محقق خوئی ره هم این فرق را قائل هستند می‌گوییم که [فعلاً] شلوغ نشود ببینید حالا من هنا ظهر آیه تجارت را فعلاً کاری نداریم دوباره اینها را که پیاده می‌کنند بعد سراغ بیان آخر می‌آیند.

### **بیان عبارت مرحوم خوئی ره با عنوان بیان آخر**

بیان آخر لما يستدلّ به على اللزوم این است والحاصل دوباره شروع می‌کنند به گفتن حرف شیخ ره با یک بیان دیگری، می‌خواهند با آن بیان محقق سید یزدی رضوان الله تعالی علیه - به تعبیر ایشان محقق طباطبایی ره - جمع بندی اش بکنند، بیان آخر ایشان را می‌خواهم سر خود آیه بیع برای شما پیاده کنم که آن خلاصه به دست مان بیاید، بیان آخر این است که شیخ ره ادعا کرده است استدلال المصنف بأية حلّ البيع على لزوم العقد بدعوى أنها تدلّ بالمطابقة على حلّیت مطلق التصرفات مدلول مطابقی آیه، حلّیت تکلیفی همه تصرفات حتی التصرفات الواقعة بعد الفسخ بعد از فسخ هم این تصرفات درست هستن اگر اینطور شد آنموقع معلوم است که این بیع لازم است، پس آیه تدلّ بالملازمة على لزوم البيع و عدم انفساخه بالفسخ مفادش تکلیف است و بالملازمة لزوم را می‌دهد، یا

بالملازمة آنجا آن صحت را می‌دهد چون مفاد مطابقی اش تکلیفی است، حالا تجارت فعلاً بماند، بعد هم شروع می‌کنند توضیحات استادشان محقق نائینی ره را در این فضا گفتن و قبلاً اینها را خواندیم بعد خود ایشان بیان آخر للتحقیق فی المقام را می‌گویند.

ایشان می‌گویند که ما حرف مان چیست؟ ما حرف مان این است که نه، چرا؟ بخاطر اینکه ما آیه را هر کاری کنیم در آن تصرفات نیست، ما از آیه بالمطابقة لزوم بیع را در می‌آوریم اصل مطلب ایشان این است یا نهایتاً از آیه جواز تکلیفی بیع را در می‌آوریم اصل مطلب - که می‌خواهند یک جمله ایی را به سید یزدی ره صاحب عروة نسبت بدهند- این است، ما اگر از آیه در آوردیم - که حداکثر صحت بیع یا جواز تکلیفی اصل بیع در می‌آید - تصرفات در آیه نیست، چرا؟ بخاطر مقابله با حرّم الربا، ایشان کأنّ می‌خواهند بگویند حالا اگر ما تمام آن بحث‌های فنی مان را کنار گذاشتیم یک «احلّ الله البیع و حرّم الربا» دارم یا احلّ و حرّم هر دو وضع هستند یعنی صحت و بطلان صحت بیع و بطلان ربا، یا تکلیف هستند یعنی جواز بیع و حرمت تکلیفی ربا، لذا این تعبیر بسیار خوبی که ایشان از صاحب عروة ره می‌خواهند به آن استدلال کنند این است که آن چه که ما داریم می‌گوئیم کما ذکره السید صاحب عروة لکن بییان آخر.

به بیان آخر آن چیزی که می‌خواهیم روی آن تمرکز کنیم این است که سید صاحب عروۃ ره کأنّ تعبیری دارند که ما اگر بحث ادله حرمت تصرف در مال غیر را نداشتیم با آیه بیع نمی‌توانستیم بحث حرمت تصرف را بحث کنیم با آیه بیع فقط می‌توانستیم جواز بیع و حرمت ربا را تکلیفاً داشته باشیم یا صحت بیع و بطلان ربا اصلاً ما در آیه در فضای تصرفات نیستیم ما نمی‌دانیم شیخ ره از کجا تصرفات را در آورده اند حتی اگر حلیت را تکلیفی بگیریم، حرف اصلی صاحب عروۃ ره این است اگر ما جواز تکلیفی تصرفات را از دست شیخ ره گرفتیم دیگر... راه لزوم بسته می‌شود، شیخ ره از کجا بحث جواز تکلیفی تصرفات را مطرح کرده‌اند؟ نمی‌دانیم.

## جمع بندی دو بیان محقق خویره

این اصل فرمایش ایشان است این مطلب که عرض کردم با دو بیان است یکی تحقیق است و یکی بیان آخر، که بیان آخر را در هر قسمت دائم به سید صاحب عروۃ رضوان الله تعالی علیه نسبت می‌دهند و در آخر هم می‌گویند فراجع لو لم یکن عندنا ما دلّ علی حمة التصرف فی مال الغیر لقلنا برمة التملک و قلنا بجواز التصرف بالاصل یعنی تملک با ربا برای شما حرام بود ولی می‌توانستید تصرف کنید، لذا آیه حالا آیه تجارت را هم می‌گوئیم فعلاً روی بیع ایستادیم بعد هم تجارت



را با این خصوصیتی که عرض می‌کنم می‌گوئیم، شما اصلاً نمی‌توانید بروید سراغ حرمت تصرف و کان لاحد أن یبیع حالاً ثم لا سلّمه بل یتصرف فیه تصرف او گیر نداشت اگر دلیلی جدا نداشتیم بر حرمت تصرف، فإنّ الآیة لا تدل آیه اصلاً به دنبال تصرفات نیست اصلاً کما ذکره السید رحمه الله فراجع

در این بیان آخر کأنّ سید صاحب عروة ره خودشان را معطل آن تحقیقات فنی محقق خوئی ره نمی‌کنند که من در حلّیت چه بگویم، حلّ چه چیزی است خواسته اند بگویند اگر حلّ حتی اگر تکلیفی هم دیده بشود و حتی اگر تقسیم به وضع و تکلیف درست باشد جامعی هم وجود نداشته باشد حلّ هم محض در تکلیف باشد باز تکلیف بیع است تکلیف ربا است، آیه تجارت را هم عرض می‌کنیم، اصلاً سر این است و بیان آخر فرقی با تحقیق محقق خوئی ره این است یا به بیان سید صاحب عروة ره که اصلاً از اول شما بگوئید که این تکلیف هم اگر باشد به بیع می‌خورد، نه به تصرفات یا با خود بیان محقق خوئی ره که اصلاً حلّیت ظاهر در یک معنایی است که هم به وضع خورده است و هم به تکلیف خورده است مطابقه اش این نیست، مخرج مشترک هر دو بیان این است که بحث تصرفات ندارم اگر بحث تصرفات نداشته باشم آنموقع اینجا بحث لزوم راهش خراب است، بحث صحت را محقق خوئی ره

می‌گویند با روال من که روال محقق اصفهانی ره است  
درست است با روال صاحب عروة ره چه می‌شود سر  
جای خودش، آیه تجارت را هم در همین فضا بررسی  
کنیم که مدعای اول محقق خوئی ره پا بگیرد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

۱۴۰۰/۰۳/۰۱

# جلسه صد و بیست و هفتم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين

## مرور مباحث گذشته

بحث ما در ارتباط با بررسی فرمایشات محقق خوئی رحمه الله و توضیح اشکالات ایشان بود و عرض کردیم که ایشان اشکالی را به شیخ اعظم رحمه الله دارند که شیخ رحمه الله فرمایش فرمودند که ما می‌توانیم از اطلاق موجود در آیه «أحلّ الله البيع» و اطلاق موجود در آیه «تجاره عن تراض» استفاده کنیم و از اطلاق این حکم تکلیفی، لزوم را در بیاوریم، استدلال شیخ رحمه الله این بود که یک جواز تصرفات دارم که از آیه «أحلّ الله البيع» و از آیه تجارت استفاده می‌کنم و این

جواز تصرفات اطلاق دارد چه قبل از فسخ و چه بعد از فسخ و اطلاق جواز تصرفات بعد از فسخ نشان می‌دهد که فسخ بی‌اثر است و این بیع و تجارت لازم است چون اگر تجارت لازم نبود باید با فسخ به هم می‌خورد و وقتی که به هم می‌خورد باید جواز تصرفات بعد از فسخ معنا نداشت که جواز تصرفی باقی بماند، این استدلال شیخ رحمه‌الله بود.

محقق خوئی رحمه‌الله فرمودند این استدلال را در این دو آیه یعنی در آیه تجارت و آیه «أحلّ الله البيع» قبول نداریم، اولاً این استدلال ناتمام است، بعد هم می‌خواهند بگویند که اگر این استدلال تمام باشد شیخ رحمه‌الله می‌خواهند به این استدلال اشکالی وارد کنند که ایشان می‌گویند اگر این اشکال وارد بیاید، به آیه اوفواهم وارد است و ما نمی‌توانیم تفصیلی قائل بشویم، ما این را در بیانات ایشان در عبارت «أحلّ الله البيع» بررسی کردیم و عرض کردیم ایشان این را به دو بیان در مصباح الفقاهة بیان می‌کنند، بیان دوم را ایشان به سید یزدی رحمه‌الله صاحب عروة نسبت می‌دهند و می‌خواهند بگویند سید یزدی رحمه‌الله قبل از ما این مطلب را قائل هستند و البته می‌گویند این نکته را که به سید یزدی رحمه‌الله نسبت می‌دهند در بیان آخر است.

ما دو بیان را تقریباً در آیه **أَحَلَّ** خواندیم، فقط مانده بود که عبارات سید یزدی رحمه الله را ملاحظه بکنیم که این نسبتی که محقق خوئی رحمه الله دادند و بعد فرمودند فراجع این را مراجعه کنیم ببینیم که آیا فرمایش سید یزدی رحمه الله همین نکته‌ای است که محقق خوئی رحمه الله ارائه می‌کنند یا نه؟

مراجعه که کنیم نتیجه این می‌شود که در این بحث حق با محقق خوئی رحمه الله است. صاحب عروة سید یزدی رضوان الله تعالی علیه همین نکته را دارند و اینکه محقق خوئی رحمه الله بیان می‌کنند درست است یعنی ایشان در حاشیه مکاسبشان - که الان عبارات ایشان را می‌خوانم - همین مطلب را دارند.

### **عبارت حاشیه مکاسب سید یزدی رحمه الله درباره آیه بیع**

می‌فرمایند که: قوله فَإِنَّ حَلِيَةَ الْبَيْعِ إِلَى آخِرِهِ أَقُولُ سِيدِ يَزْدِي صَاحِبِ عُرْوَةِ رَحْمَةِ اللَّهِ مِي‌فَرْمَايَنْدُ أَقُولُ الْإِنْصَافُ إِنْ هَذِهِ الْآيَةُ أَنْصَافُ إِيْنِ اسْتِ كِهْ إِيْنِ آيَهْ لَا دَلَالَةَ لَهَا إِلَّا عَلَى مَجْرَدِ حَلِيَةِ الْبَيْعِ إِيْنِ اسْتِ مِي‌فَرْمَايَنْدُ: أَنْصَافُ إِيْنِ اسْتِ كِهْ إِيْنِ آيَهْ فَفَقَطْ دَلَالَتُ بَرِ حَلِيَتِ بَيْعِ مِي‌كَنْدُ وَ حَكْمُ تَكْلِيْفِي حَلِيَتِ رَا بِهْ بَيْعِ دَادَهْ اسْتِ، بَيْعِ يَعْْنِي چِهْ؟ بِمَعْنِي التَّمْلِيْكَ وَ التَّمْلِكُ نِشَانِ مِي‌دِهْدُ كِهْ تَمْلِيْكَ وَ تَمْلِكُ حَلَالُ اسْتِ وَ لَا تَعْرُضُ فِيْهَا لِحَلِيَةِ التَّصْرِفَاتِ حَتَّى تَشْمَلَ بَعْدَ الْبَيْعِ حَتَّى تَشْمَلَ بِاطْلَاقِهَا

ما كان بعد الفسخ سيد يزدى رحمه الله مى فرمایند: اما از این آیه حلیت تصرفات به دست نمی آید و اگر حلیت تصرفات به دست نیامد آن موضوعی را که شیخ رحمه الله برای اطلاق تصویر می کنند خراب می شود.

شیخ اعظم رحمه الله مى فرمودند: این آیه دلالت بر حلیت تصرفات می کند چه قبل از فسخ و چه بعد از فسخ، قبل از فسخ به دلالت التزامی، دلالت بر صحت بیع می کند بعد از فسخ به دلالت التزامی، دلالت بر لزوم بیع می کند، اطلاقش نشان می دهد که لازم است، شیخ رحمه الله این طور می گویند پس آیه دلالت التزامی هم بر صحت وهم بر لزوم دارد، قبلاً مفصل فرمایش ایشان را خواندیم، صاحب عروة رحمه الله می گویند: نه خیر ما از آیه فقط حلیت خود بیع را داریم، حلیت تملیک و تملک، ما بحثی در این آیه درباره حلیت تصرفات نداریم.

این نقلی که محقق خوئی رحمه الله در مصباح از صاحب عروة رحمه الله دارند نقل درستی است، لذا ایشان صریح می فرمایند تحلیل ایشان از آیه این است با همان توضیحی که محقق خوئی رحمه الله دادند.

## توضیح کلام محقق خوئی رحمه الله در بیان آخر

محقق خوئی رحمه الله کأنّ در «بیان آخر» فرمایش

صاحب عروة رحمه الله را تحلیل می‌کنند، در بیان اول نظر خودشان را دادند که شرح آن را دادیم، می‌خواستند بگویند حلیت یا تکلیفی است یا وضعی یا اعم از آن تکلیف است چون مختار خودشان در باب حلیت ارسال و اطلاق بود، اعم از وضع و تکلیف بود، ولی می‌خواستند بگویند علی ای حال از آن جواز همه تصرفات در نمی‌آید.

در بیان آخر از آن بحث‌های فنی خودشان هم عدول کردند و گفتند اگر ما آن را هم نداشته باشیم - حتی اگر با شیخ رحمه الله همراه بشویم و بگوییم این حلیت، حلیت تکلیفی است - این حلیت تکلیفی می‌خورد به خود بیع در مقابل ربا «أحلَّ الله البيع و حرَّم الربا» حلیت تکلیفی تملیک و تملک از «أحلَّ الله البيع» در می‌آید و حرمت تکلیفی ربا از «حرَّم الربا» در می‌آید، ما با تکلیف هم که کار کنیم تصرفات اصلاً در آن نیست و لذا فرمایش محقق خوئی رحمه الله که به صاحب عروة نسبت می‌دهند، درست است یعنی مطلب همین‌طور است و قبل از محقق خوئی رحمه الله سید طباطبایی صاحب عروة رحمه الله هم همین را [بیان کردند].

لذا نتیجه ای که محقق خوئی رحمه الله می‌گرفتند این بود که اگر دلیلی بر حرمت تصرفات نداشتیم می‌توانستیم بگوییم یک کسی می‌تواند بیع حالی

انجام بدهد اما مبیع اش را تسلیم نکند، بیع کرده است فروخته است تملیک و تملک اتفاق افتاده است اما دلیلی نداریم بر حرمت تصرف، از آیه چنین استفاده ای نمی‌شود کرد، ما با ادله دیگری این حرمت تصرف را قائل هستیم نه با آیه، این آیه ناظر به مسئله حرمت تصرفات نیست حتی اگر آیه را تکلیفی معنا کنیم.

### بیان محقق خوئی رحمه الله در مصباح الفقاهه

بعد می‌رسیم به بحث بعدی که همین سیستم را محقق خوئی رحمه الله در ارتباط با آیه تجارت می‌خواهند پیاده کنند؛ چون می‌خواستیم فرمایش محقق خوئی رحمه الله را درباره آیه تجارت بیان کنیم، قبلاً مفصل گفتیم اما به مقداری که اینجا بخواهیم فرمایش محقق خوئی رحمه الله را درست کنیم ملاحظه کنید که برگردیم این را که هم به صاحب (عروة) نسبت داده اند که ببینیم وضعیت شان چه خواهد شد، اگر فرمایش محقق خوئی رحمه الله درباره آیه تجارت هم تمام باشد آن موقع اشکال ایشان به شیخ رحمه الله وارد می‌آید.

محقق خوئی رحمه الله در جلد چهارم مصباح الفقاهة - که الان محل بحث ما است - می‌فرمایند: بله ما در آیه تجارت هم مسئله تصرفات را نداریم، ما در آیه تجارت اگر چیزی را داشته باشیم در واقع جواز تملک است و اصرار دارند و می‌گویند در آیه تجارت چون بحث



ما درباره تملک است این جواز تملک به شکل روشن تری ازمسأله بیع در «أحلّ الله البيع» نشان می‌دهد که استنباط شیخ اعظم رحمه الله نادرست است، حالا عبارت محقق خوئی رحمه الله را ببینیم، ایشان همان طوری که عرض کردم در جلد چهار مصباح الفقهة اینجا که وارد بحث با جناب شیخ رحمه الله می‌شوند، در ذیل این بیان آخر می‌فرمایند:

و من هنا ظهر الحال فی قوله تعالى من هنا یعنی از آنجایی که ما در أحلّ مسئله جواز تصرفات را نداریم تا بخواهیم از اطلاق آن استفاده کنیم - این مصباح الفقهة جلد چهار صفحه صد و سی و هشت که عرض کردم اول فرمودند - فتحصل أن الآیة لا تعرض فیها علی حلیة التصرفات مترتبة علی البیع فضلاً عن استفادة اللزوم من ذلك بالالتزام این همان چیزی بود که توضیحش را در آیه أحلّ دادیم که در آیه أحلّ بحث جواز تصرفات را دارند که من بخواهم از اطلاق آن لزوم را به دلالت التزامی در بیاورم که شیخ رحمه الله می‌خواست این کار را انجام بدهد، به دلالت التزامی، جواز تصرفات صحت را در بیاورد از اطلاق آن به دلالت التزامی لزوم را در بیاورد.

محقق خوئی رحمه الله می‌فرمایند من هنا از اینجا که نشان دادم در أحلّ بحث جواز تصرفات نیست

ظهر الحال فی قوله تعالى آیه تجارت معلوم می‌شود و استدلال شیخ رحمه‌الله در آیه تجارت هم غلط است، شیخ رحمه‌الله می‌خواست با این دو آیه بر لزوم استدلال کنند فی قوله تعالى الا أن تكون تجارة عن تراض بل الامر فيه اوضح شاهد من در اینجا همین جمله است، محقق خوئی رحمه‌الله می‌گویند در اینجا امر اوضح از آیه «أحلّ الله البيع است»، چرا؟ ایشان می‌فرمایند در آیه تجارت یک نکته ای داریم که در آیه «أحلّ الله البيع» نداریم، صدر آیه تجارت یعنی مستثنی منه این است «لا تأكلوا اموالكم بینم بالباطل» صدر آیه که مستثنی منه ما است تعبیر لا تأكلوا وجود دارد این سبب می‌شود که مسئله واضح‌تر بشود، چرا؟

توضیح آن این است: - قبلاً هم عرض کردم به شکل مبسوطی ما این مطلب را خواندیم البته در آنجا رد کردیم و نظر حضرت امام رحمه‌الله را تقویت کردیم ولی حالا در این حد که فرمایش محقق خوئی رحمه‌الله را بخواهیم توضیح بدهیم ایشان می‌فرمایند- سوال این است که کلمه أكل در اینجا به چه معنا است؟ آیا أكل معنای معمولی خودش را دارد یعنی خوردن، جویدن و بلعیدن؟ ایشان می‌فرمایند که چون لا تأكلوا اضافه به اموال شده است، نمی‌توانیم أكل را به معنای حقیقی اش اخذ کنیم چون خیلی از اموال خوردنی نیستند، «لا تأكلوا اموالكم» حرمت أكل مال بالباطل، أكل مال است

که به اموال اضافه شده است، اموال هم جمع محلی است، همه اموال، ما در کثیری و اکثر اموال، نمی‌توانیم اکل به معنای حقیقی را از آن تلقی کنیم.

بنابراین مجبوریم به خاطر اضافه کلمه اکل به اموال و با عنایت به اینکه مأكولات نسبت به مجموع اموال یک درصد ناچیزی به حساب می‌آیند از باب مناسبت حکم و موضوع فتوا بدهیم که منظور از اکل مال، تملک مال است و بگوییم اینجا اکل کنایه از تملک است، چون عرض کردم نمی‌شود برای مجموع [اموال] تعبیر اکل کرد، بعد ایشان می‌فرمایند: البته این استعمال عرفی است، الان هم ما می‌گوئیم: مثلاً فلانی مال آن آقا را خورد، مال او را بالا کشید مالش را خورد، خوردن مال غیر معنای، آن تملک مال است نه خوردن به معنای حقیقی آن.

لذا محقق خوئی رحمه الله می‌خواهند از این آیه استفاده کنند فلا بدّ أن یراد من الاکل التملک باخذ المال کنایة عنه به اینکه اکل را کنایه از تملک بگیریم كما هو المستعمل فی ذلک کثیراً حتی فی العرف الحاضر كما اینکه حتی در عرف حاضر اکل را کثیراً در تملک و تصرف در مال غیر [به کار می‌بریم].

بعد هم شواهدی می‌آورند که خلاصه ما در قرآن هم این را داریم «تدلوا بها الى الحکام لتاکلوا فریقاً من

اموال الناس» که در آنجا لتاکلوا یعنی شما مال مردم را تملک کنید، پس اگر این طور شد قانون در مستثنی منه مان این است لا تاکلوا یعنی تملک نکنید اموال را بالباطل الا مگر اینکه سبب تملک تجارت باشد، پس محقق خوئی رحمه الله می فرمایند که ببینید با عنایت به صدر آیه که کلمه أكل وجود دارد و با عنایت به مناسبت حکم و موضوع و با عنایت به اینکه مأکولات نسبت به اموال در سطح بسیار ناچیزی هستند معلوم می شود که ما اینجا داریم از تملک بحث می کنیم، حرمت تملک مال تان الا اینکه سبب این تملک تجارت باشد.

ایشان می گویند اگر این طور شد آن موقع علی هذا معنای آیه این می شود الا أن یكون التملک بسبب وهو التجارة عن تراض فهو جائز آن موقع باید بگوییم «تجارة عن تراض» اگر تجارت سبب تملک باشد آن موقع اشکالی ندارد، اگر تجارت سبب تملک باشد مانعی ندارد الا أن تكون التجارة بسبب و هو تجارة عن تراض فإنه جائز آن موقع وقتی تجارت سبب است، جائز است و حلالٌ فی الآیة، بنابراین ایشان می فرمایند اگر این طور شد از کجای آیه تصرفات مترتبه علی التملک را می آوریم؟ شیخ رحمه الله می گویند آیه دلالت بر حلّیت تصرفات می کند، محقق خوئی رحمه الله می گویند نه خیر، آیه دلالت بر حلّیت تملک بالتجارة می کند کجا بعد از تملک بالتجارة تصرفات مترتبه را از آیه در آوردید که

بعد از این حلیت تصرفات، صحت تجارت را در بیاورید و از اطلاق آن لزوم تجارت را در بیاورید، می‌خواهند به شیخ رحمه الله اعتراض کنند، این تقریباً بیان محقق خوئی رحمه الله است.

و لذا این مطلب را در اصل بیان شان آورده اند مثل همان آیه أحلّ که عرض کردم فإِنَّه جائز و حلالٌ فی الآیة ناظره الی اصل جواز التملک و اما التصرفات المترتبة علی التملک فخارجة عن حدود الآیة بالکلیة ما در آیه جواز تصرفات نداریم فضلاً عن دلالتها علی اصالة اللزوم این را اول توضیح می‌دهند عین آیه أحلّ.

### **بیان آخر شیخ رحمه الله از زبان محقق خوئی رحمه الله**

بعد در بیان آخر -در تلخیص هم که عرض کردم بیان آخر است -همین را دوباره بیان می‌کنند ولی از زبان سید صاحب عروة رحمه الله که عبارت سید یزدی رحمه الله را هم إن شاء الله ملاحظه خواهیم کرد.

شروع می‌کنند بیان آخر شیخ (ره) را می‌آورند بیان آخر للتحقیق فی المقام بیان دوم ما که متخذ از بیان سید صاحب عروة رحمه الله است این است: لکن قلنا انه لا یمکن التمسک بالآیتین علی اثبات اللزوم فی العقود و علی تقدیر تمامية الاستدلال بهما و علی تقدیر اینکه استدلال اینها بر لزوم درست باشد فلا یرد علیه ما

اورده المصنف ولو تمّ الاشكال فهو مشترك الورد في الآيتين و آية اوفوا بالعقود حالا اين عبارت سيد يزدی رحمه الله را هم می خوانیم اين هم اشكال بعدی است که سيد خواسته اند بگویند که اگر اشكال وارد باشد اشكال در آیه اوفوا هم وارد می آید -آن را هم عرض خواهم کرد- كما ذكره السيد و لكن بيان آخر که اگر شد بيان سيد را هم می گوئیم که وقتی می خواهيم جواب بدهيم همه را جمع کنیم.

بعد ایشان شروع می کند بيان آخر را توضیح دادن که ما در أحلّ آن را توضیح دادیم در آیه تجارت هم آن را توضیح می دهند که خلاصه اصل استدلال شيخ رحمه الله را قبول نداریم چرا قبول نداریم؟ و من هنا ظهر الجواب عن الاستدلال بآية التجارة عن تراض این بيان دوم محقق خوئی رحمه الله است، بيان دوم را خواندیم، هم در أحلّ خواندیم هم الان در تجارت حالا بيان آخر هم همان نکته است که عرض کردم فإنّها جملة استثنيت عن حرمة الاكل المال بالباطل و من الواضح أن المراد من حرمة الاكل بالباطل انما هو حرمة التملك فيقال أنّ فلاناً أكل دار فلان مثلاً می گویند أكل عرفاً و در آیات قرآن، در تملك به کار می رود فتكون الآية ناظرة الى عدم جواز التملك المال الغير بغير التجارة عن تراض أو عدم نفوذه و اما حرمة التصرفات أو جوازها المترتبة على الاكل بالباطل أو التجارة عن تراض فخارجة

عن الآية نتیجه می‌گیرند و بالجمله الآيتين ناظران الى الحكم البيع و التملك أحلّ می‌خواهد جواز بيع را بگوید، تجارت می‌خواهد جواز تملك را بگوید در هیچ کدام شان هم مسئله، مسئله جواز تصرفات نیست، آیه أحلّ به حکم تکلیفی بيع خورد و آیه تجارت به حکم تکلیفی تملك خورد، ما کاری به تصرفات نداریم.

منتهی فرق این عبارتة أخرى با آن بحث قبلی این بود که محقق خوئی رحمه الله در آنجا می‌خواستند بگویند که چه وضعی باشد و چه تکلیفی باشد و چه هر دو باشد، حالا می‌خواهیم بگوییم که نه، اصلاً آن بحث‌های خودمان را هم می‌گذاریم کنار، نمی‌رویم دنبال وضع نمی‌رویم دنبال اعم، با اینکه اعم حقیق است حلیت اعم است، اما اگر دنبال تکلف هم برویم حکم تکلیفی بيع و حکم تکلیفی تملك، جواز تکلیفی بيع و جواز تکلیفی تملك، اینطوری، نتیجه اش این است که بالعبارة أخرى أن الآيتين ناظران الى الحكم البيع التملك بنابراین بیان اخیرمان که می‌خواستیم از صاحب عروة رحمه الله هم استفاده کنیم این طور است، لذا ما کاری با تصرفات نداریم که جلسه قبل هم عرض کردم الان هم دوباره نتیجه می‌گیرند.

لذا لولم يكن عندنا ما دلّ على حرمة التصرف في مال الغير اگر ما دلیل دیگری بر حرمت تصرفات نداشته

باشیم لقلنا بحرمة التملك و لقلنا بجواز التصرف بالاصل  
آن موقع می‌گفتیم تملك حرام است اما تصرف جائز  
است ما دلیل بر حرمت تصرفات نداریم، اگر داریم از  
بیرون داریم، از آیه نمی‌توانیم استفاده کنیم.

## بیان دو مطلب از سید صاحب عروه رحمه الله توسط مرحوم خوئی رحمه الله

کما ذکره السيد رحمه الله ايضاً یعنی دو مطلب ایشان  
می‌خواهند از سید نقل کنند، مطلب اول اینکه - مطلب  
سید را خواندیم - که بله سید هم می‌گوید آیه أحلّ  
و آیه جواز تملك ربطی به حرمت تصرفات ندارند،  
آیه أحلّ سید را خواندیم حالا آیه حرمت أكل را هم  
می‌خوانیم از سید - ببینم اگر وقت اجازه بدهد اگر نه  
إن شاء الله عبارت صاحب عروة رحمه الله را در حاشیه  
مکاسب ملاحظه بفرمائید که عرض کردم یک بخشی  
از آن را خواندیم و یک بخش دیگر آن باید خوانده  
بشود - این یک نقل از سید است که ایشان از سید  
می‌کنند.

نقل دیگر سید این است که اگر هم اشکال باشد  
اشکال فقط به دو آیه نیست اشکال به اوفوا هم وارد  
است، دو تا نقل از سید ایشان دارند که حالا ما نقل  
اول از سید را داریم رسیدگی می‌کنیم بعد می‌رویم سراغ  
نقل دوم.



لذا می‌گویند ایضاً کانّ هر دو مطلب را سید صاحب عروة رحمه الله به آن فتوا داده اند محقق خوئی رحمه الله می‌خواهند بگویند که من تنها نیستم در این فتوا، آنجا این مطلب را از سید صاحب عروة رحمه الله نقل می‌کنند که یک نقل خوبی هم دارند که یک بخشی از آن را خواندیم، صاحب عروة اول آن تعبیر را به کار می‌بردند که انصاف این است که ما در آیه أحلّ فقط حلیت تکلیفی بیع را داریم نه بقیه تصرفات و بعد وارد آیه أكل می‌شوند لا تاكلوا، در آیه أكل ایشان یک بیانی دارند که حتماً این بیان را باید ملاحظه کنید که این نقلی که محقق خوئی رحمه الله از سید رحمه الله کرده اند را ببینیم، در آیه أكل یک مقداری با بیان محقق خوئی رحمه الله فرق دارد ولی نتیجه یک نتیجه است که توضیح خواهم داد.

آن نقل اول محقق خوئی رحمه الله را هم باید رسیدگی کنیم که سید رحمه الله فرموده اشکالی که شیخ رحمه الله در آن می‌گویند اختصاص به آیتین ندارد یعنی اختصاصی به آیه أحلّ و آیه تجارت ذیل آیه لا تأكلوا ندارد بلکه اگر اشکال وارد باشد اشکال به آیه اوفوا هم وارد است که این مدعای دوم حقیق خوئی رحمه الله است و می‌خواهند بگویند این را هم صاحب عروة رحمه الله با ما همراه هستند منتهی به بیان آخر که إن شاء الله اشاره خواهم کرد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

۱۴۰۰/۰۳/۰۲

# جلسه صد و بیست و هشتم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين

## مرور مباحث گذشته

بحث ما در ارتباط با عبارات سيد يزدى رحمه الله صاحب عروة در حاشيه مكاسب بود و عرض كرديم كه محقق خوئى رحمه الله از سيد دو مطلب را نقل مى کنند و مطلب اول را تمام كنيم بعد برويم سراغ نقل مطلب دوم.

صاحب عروة رحمه الله در حاشيه مكاسب - همان طورى كه حضرت آقاى خوئى رحمه الله از ايشان نقل كردند - نسبت به آيه بيع خيلى روشن گفتند: انصاف اين است

که آیه «أحلَّ اللهُ البیع» فقط حلیت تکلیفی بیع را دارد نه حلیت تصرفات را، این را تصریح کردند و ما هم عبارات ایشان را خواندیم.

## بیان تفاوت تقریر صاحب عروة رحمه الله و تقریر مرحوم خوئی رحمه الله از بیان شیخ رحمه الله

اما نسبت به آیه تجارت تقریری که صاحب عروة رحمه الله ارائه می‌کنند مقداری با تقریر محقق خوئی رحمه الله متفاوت است، سید اینجا عبارتی در توضیح آیه دارند، معتقد هستند که اطلاق گیری شیخ رحمه الله غلط است، یعنی ایشان هم مانند محقق خوئی رحمه الله قائل هستند که شیخ رحمه الله نمی‌تواند به آیه تجارت تمسک کند همان طوری که نمی‌توانست به آیه بیع تمسک کند منتهی عبارت وجه عدم تمسک ایشان ذیل فرمایشات شیخ رحمه الله، این است: اقول الانصاف اول آیه بیع را می‌گویند - که خواندیم - انصاف این است که أنّ هذه الآية لا دلالة لها الا على مجرد حلية البيع بمعنى التمليك و تملك فلا تعرض في حال حلية التصرفات بعد البيع حتى تشمل باطلاقها ما كان بعد الفسخ آیه أحلَّ كاری به تصرفات ندارد تا از اطلاق حلیت تصرفات بعد از فسخ، لزوم را در بیاوریم، این اشکال کاملاً روشن و وارد و محقق خوئی رحمه الله هم همین را نقل کردند و عرض هم کردیم که نقل کاملاً درست است.

قوله و منه يظهر حالا شيخ رحمه الله بعد از اينکه مي‌خواهند از اطلاق آيه بيع استفاده کنند مي‌گويند منه يظهر وجه تمسك به آيه تجارت منه يظهر وجه الاستدلال به آيه تجارت اقول صاحب عروة مي‌خواهند اشكال کنند در حاشيه مكاسب اقول هذه الآية متعرضة لحال التصرفات.

اگر خاطرتان باشد جلسه قبل عرض کردم که محقق خوئی رحمه الله می‌گفتند آیه دلالت و مفادش یک‌طوری است که اشکال ما به این آیه اظهر از اشکال ما به آیه بيع در استدلال شيخ رحمه الله است، چرا اظهر است؟ محقق خوئی رحمه الله فرموده‌اند چون آیه، الا را استثناء از حرمت اكل گرفته است لا تأكلوا یعنی اكل حرام است «الا أن تكون تجارة عن تراض» این الا استثناء از حرمت اكل است که محقق خوئی رحمه الله فرمودند، حرمت اكل یعنی حرمت تملك و الا اكل به معنای حقیقی‌اش در اینجا محل بحث نیست این کنایه است از تملك و گفتند که این مطلب عرفی است در قرآن هم آمده است و به خاطر کلمه اكل گفتند این اشکال شيخ رحمه الله در اینجا روشن تر از اشکال ما در آیه «أحلّ الله البيع» است، اظهر از اشکال ما.

مرحوم آقای طباطبایی سید صاحب عروة رحمه الله در حاشیه مكاسب می‌گویند نه، اكل یعنی تصرف، محقق

خوئی رحمه الله می گویند اَکَل یعنی تملک اما ایشان می گویند نه یعنی تصرف، لا تَأْکَلُوا یعنی لا تتصرفوا، حرمت تصرف، اختلافشان سراین جمله است، لذا تعبیر صاحب عروة رحمه الله این است که اقول هذه الآية این آیه متعرضه لحال التصرفات چرا؟ چون ایشان می گویند درست است این آیه استثناء از لا تَأْکَلُوا است اما من أکَل را تصرف معنا می کنم نه تملک، فَإِنَّ مفادها چون مفاد این آیه جواز الاکل بالتجارة این استثناء از لا تَأْکَلُوا است پس جواز اَکَل را نشان می دهد و من سید صاحب عروة اَکَل را به معنای تصرف می دانم.

پس فرمایش محقق خوئی رحمه الله که به شیخ رحمه الله اشکال کردند - با فرمایش صاحب عروة رحمه الله تفاوت می شود، محقق خوئی رحمه الله گفتند: أحلّ دلالت ندارد چون حلیت تکلیفی بیع را دارد، صاحب عروة رحمه الله هم می گویند بله همین طور است، [آیه] تجارت دلالت ندارد چون جواز تملک را می دهد نه جواز تصرف، چرا جواز تملک را می دهد؟ چون اَکَل یعنی تملک با همان توضیحی که دادم، صاحب عروة رحمه الله می گویند نه اَکَل یعنی تصرف، اینجا جواز اَکَل را می دهد یعنی جواز تصرف، پس إن قلت که صاحب عروة رحمه الله بالاخره با استدلال شیخ رحمه الله در آیه تجارت موافق هستند؟ نه.

صاحب عروة رحمه الله معتقد به این است که و لو اینکه اینجا با تصرف کار می‌کنم نه با تملک اما نمی‌خواهم تصرف را معلوم کنم، اصل جواز تصرف را می‌گوییم، اصل جوازاكل بالتجارة را می‌گوییم اما این اصل جواز تصرف بالتجارة آمدش چه مقدار است؟ فی الجملة است یا بالجملة است؟ آیه متعرض این نیست، آیه می‌خواهد عدم حلّیت تصرفات الا حلّیت تصرف بالتجارة را بگوید، تعبیر ایشان است، الا انه ولو اینکه من أكل را تصرف معنا می‌کنم و لذا با حلّیت أكل کار می‌کنم الا انه لا اطلاق فیها بل هی بصدد مجرد کون الاكل بالتجارة حلالاً فی مقابل الاكل بالباطل من دون نظر الی بیان مدة الحلّية بدون اینکه بخواهد آمد، زمان و مدت حلّیت را بیان کند، آمد را نگفته است و أنها فی الجملة اینکه این حلّیت فی الجملة است أو أنها مؤبداً یا اینکه تا ابد است؟ آیه مسوق برای بیان اصل حلّیت تصرف است.

این مطلب ایشان است بعد هم می‌گویند فتدبر تدبر کن که اطلاق نیاز به این دارد که متکلم در مقام بیان یک مسئله باشد، ما می‌خواهیم بگوییم متکلم اینجا در مقام بیان اصل حلّیت تصرف است، اگر اصل حلّیت تصرف مطرح شد که بالتجارة حلّیت تصرف را دارم دیگر نمی‌توانم مسئله (چیز) مطرح کنم، آمدش را بعد بگوییم که بله این حلّیت تصرف باقی است حتی

بعد الفسخ، اطلاق نیاز دارد به اینکه در مقام بیان یک مسئله‌ای باشم اینجا معتقد هستم که شارع در اینجا در مقام بیان اصل حلیت است، اطلاق را از باب اینکه در مقام بیان آمد نیست، انکاری کنم، با این توضیحی که بنده از عبارت صاحب عروة رحمه الله دادم معلوم می‌شود که صاحب عروة رحمه الله با محقق خوئیرحمه الله موافق است که آیه **أحلّ** دلالت ندارد آیه تجارت چون می‌خواهد حلیت تکلیفی بیع را بگوید دلالت ندارد چون اطلاق ندارد، عدم دلالت آیتین را [صاحب عروة] قبول دارد که شیخ‌رحمه الله نمی‌تواند به اینها استدلال کند ولی نه با توضیحی که محقق خوئیرحمه الله بیان کردند این نکته اول.

بعد آن نکته دومی که محقق خوئیرحمه الله نقل می‌کنند - که **من برمی‌گردم و عبارت محقق خوئی رحمه الله** را دوباره می‌خوانم - اینجا دوباره دارند قوله **باطلاق الآيتين الأخيرتين أقول** قد عرفت ورود مثل هذا الايراد على الآية الأولى ايضاً همان نقل دوم محقق خوئیرحمه الله هم درست است که در واقع صاحب عروة رحمه الله می‌خواهند بگویند که اشکال، اختصاص به آیتین ندارد به آیه اولی یعنی به آیه **أوفوا** هم اشکال وارد است که آن را عرض می‌کنم، این نقل محقق خوئیرحمه الله درست است که صاحب عروة رحمه الله به استدلال شیخ‌رحمه الله در آیتین اشکال دارند و

معتقد است که آن اشکال در آیه اولی هم هست یعنی در آیه «اوفوا بالعقود» و اشکال اختصاصی به آیتین ندارد - که آن وجهش را توضیح خواهم داد - قد عرفت ورود مثل هذا الإيراد على الآية الأولى أيضاً فلا وجه للتخصيص چرا شیخ رحمه الله می خواهند اشکال را اختصاص به آیتین بدهند؟ این تقریباً عبارت صاحب عروة رحمه الله.

### عبارت محقق خوئی رحمه الله در مصباح الفقاهه

اما برگردیم به عبارت محقق خوئی رحمه الله و نشان بدهیم ممکن است با آن توضیحی که ما می دادیم، بعضی از مطالب محقق خوئی رحمه الله جابه جا شود - دقت کنید - محقق خوئی رحمه الله - همان طور که بخشی از عبارتشان را در مصباح الفقاهة خواندیم - در مصباح الفقاهة دو مطلب را از صاحب عروة رحمه الله نقل کرده اند، مطلب اولی که محقق خوئی رحمه الله از صاحب عروة رحمه الله آوردند این است که - محقق خوئی می فرمایند - ما سه مدعا داریم لکن قلنا إنه لا يمكن التمسك بالآيتين، یک، و علی تقدیر تمامیت الاستدلال بهما علی اللزوم فلا یرد علیه ما اورد المصنف دو، و لو تمّ الاشکال فهو مشترك الورد للآيتين و آیه «اوفوا بالعقود» كما ذكره السيد رحمه الله كما ذكره السيد یعنی سید رحمه الله می گویند که اشکال فقط در دو آیه



نیست بلکه در آیه سوم هم هست - که الان عبارت سید را هم خواندیم - لکن بیان آخر که ما بیان آخر را بعداً عرض می‌کنیم، این یک نقل که نقل محقق خوئیرحمه الله از بیان سید صاحب عروة رحمه الله است.

بعد وقتی بیان آخرشان للتحقیق را شروع می‌کنند - که جلسه قبل هم بیان آخر را گفتیم - خلاصه حرفشان در آن تحقیق این می‌شود و بعبارة أخرى أن الآيتين ناظرتان الى حكم البيع التملك من حيث الوضع أو التكليف حدوثاً فقط لا بقاءً.

### **اشکال به محقق خوئی رحمه الله در مصباح الفقه**

ما اینجا یک مقداری اشکال داریم به آقای خوئیرحمه الله، حدوثاً لا بقاءً لا بقاءً حرف سید است اما در کدام آیه؟ در آیه تجارت، آقای سید صاحب عروة رحمه الله این را می‌توانند بگویند، چرا سید صاحب عروة رحمه الله می‌تواند این را بگوید؟ چون اکل را تصرف معنا کرده است، بعد گفتند اینجا حلیت تصرف، حدوثاً درست است اما بقاءً آیه در مقام بیان آن نیست چون نمی‌خواهد آمد را بگوید، حدوثاً فقط مال چه کسی است؟ مال سید صاحب عروة رحمه الله، چرا؟ چون اکل را یک طور دیگری معنا کرده است، در آیه «أحلّ الله البيع» نه دیگر اصلاً آیه ناظر به تصرفات نیست که حدوث و بقاء در آن بیاید، لذا دقت کنید یک مقدار کار

خراب می‌شود.

بنابراین، این فرمایش محقق خوئیرحمه الله که اگر اکل را تملک معنا کنم دیگر نیازی به حدوثاً و بقاءً ندارم، حلیت تملک را می‌گویم و کاری به تصرفات ندارم تا بخواهم با اطلاق تصرفات کارکنم، یک مقداری محقق خوئیرحمه الله متأسفانه کار را به هم می‌ریزد چون سعی کرده‌اند شاهد فرمایش خودشان را از سید صاحب عروة رحمه الله بیاورند.

بله من دو راه حل دارم دوره حل را مستقل بگویم، می‌گویم در بیع راه حل روشن است چون بیع را جواز تکلیفی بیع را می‌گویم «أحلّ الله البيع» تکلیفی هم می‌گویم، کاری هم به تصرفات ندارم، در تجارت اگر مجرای آقای خوئیرحمه الله را بروم جواز تملک را می‌گویم کاری به جواز تصرف ندارم، اگر سیر صاحب عروة رحمه الله در بیع را بروم همان فرمایش محقق خوئیرحمه الله را گفته‌اند انصاف هم همین است درست است، اما در تجارت این را نگفته است در تجارت جواز تصرفات را گفته‌اند ولی جواز تصرفات فی الجملة را گفته‌اند نه بالجملة.

## صحيح نبودن نتیجه‌گیری محقق خوئی رحمه الله از عبارت صاحب عروة رحمه الله

بنابراین توضیحی که عرض کردم نتیجه‌ای که محقق خوئی رحمه الله می‌گیرند غلط در می‌آید ایشان می‌گویند حتی لو لم یکن عندنا ما دلّ علی حرمة التصرف فی مال الغير لقلنا بحرمة التملک بهذه الآیة بجواز التصرف بالاصل صاحب عروة رحمه الله می‌گویند نه من از آیه تجارت جواز تصرف را دارم، حرمت تصرف را هم دارم، من می‌گویم حرمت تصرف در مال بالباطل و جواز تصرف در مال بالتجارة، چرا؟ چون صاحب عروة رحمه الله اکل را تصرف معنا کرد، هم برای حرمت تصرف از آیه دلیل درست کرد هم جواز تصرف را ولی زیر بار اطلاق نرفتند و گفتند چون آیه در مقام بیان آمد آن نیست، این یک حرف دیگری است. بعد ایشان می‌گویند حتی اگر ما دلیلی دیگری بر حرمت تصرف نداشته باشیم به آیه تمسک می‌کنیم می‌گوییم جواز تملک یا حرمت تملک هست اما بحث تصرف نیست.

بله محقق خوئی رحمه الله می‌تواند این نتیجه را بگیرد اما نمی‌توانند این نتیجه را به سید صاحب عروة رحمه الله نسبت بدهد، ببینید نکته مهم این است، اینکه می‌گویند حتی لو لم یکن عندنا ما دلّ علی حرمة التصرف فی مال الغير لقلنا بحرمة التملک بهذه الآیة بله شما می‌توانید بگوئید چون محقق خوئی رحمه الله اکل

را تملك معنا کرده، و قلنا بجواز التصرف اگر با اصالة الاباحة دليل دیگری نداشتیم، درست می فرمائید شما با آیه تجارت می توانستید حرمت تملك و تملك مال به باطل را بیاورید چون اكل را تملك گرفتید، جواز تملك بالتجارة را بیاورید و بگوئید کاری به تصرف نداریم ولی سید صاحب عروة رحمه الله این را نمی گویند. این نتیجه شما فرمایش ایشان (صاحب عروة رحمه الله) نیست، و كان لاحد ان يبيع حالاً ثم لا يسلمه بل يتصرف فيه كيف يشاء از باب جواز تصرف به بالاصل اگر دليل نداشتیم فَإِنَّ الْآيَةَ لَا تَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ كَمَا ذَكَرَهُ السَّيِّدُ أَيْضاً مَا بِهِ این یک مقدار گیر داریم، سید این را در آیه تجارت نقل نکرده است سید اكل را تصرف معنا کرده است، حرمت تصرف بالباطل را قائل است جواز تصرف بالتجارة را هم قائل است، تصرف معنا کرده است برخلاف آیه أحلّ و لذا این نتیجه گیری شما ناتمام است.

بله مطلب دومی که محقق خوئیرحمه الله از سید صاحب عروة رحمه الله نقل کرده اند، مطلب درستی است محقق خوئی رحمه الله با امانت نقل کرده اند: سید صاحب عروة رحمه الله می خواهند بفرمایند این اشکال در آیه اول یعنی آیه اوفوا هم وارد است منتهی نحوه ورودی که سید صاحب عروة رحمه الله به اشکال دارند غیر نحو ورودی است که محقق خوئیرحمه الله دارند - که می گوئیم - می رسیم به قول سوم ایشان محقق

خوئی رحمه الله می‌گویند: شیخ رحمه الله نمی‌تواند به دو آیه استدلال کند یک، اگر بتواند به دو آیه استدلال کند آن اشکالی که به محقق نائین رحمه الله وارد کرده است وارد نیست دو، اگر اشکال وارد باشد اشکال به آیه اوفوا هم وارد است سه.

حالا در آن سومی که اشکال به اوفوا هم وارد است می‌گویند که سید صاحب عروة رحمه الله هم با من است، بله درست می‌گویند اما نه با بیان شما، منتهی اینجا در نقلشان انصافاً این نکته رعایت شده است چون گفته‌اند لکن بیان آخر.

بیان آخر چیست؟ بیان صاحب عروة رحمه الله و کیفیت ورود محقق خوئی رحمه الله چطور است؟ حالا من بیان محقق خوئی رحمه الله را ادامه بدهم و وقتی به بحث سوم ایشان رسیدم این ورود اشکال به آیه اوفوا را به بیان محقق خوئی رحمه الله می‌گویم به بیان سید هم می‌گویم، بعد ممکن است که باب یک تحقیق دیگر باز بشود چون مابعد از آن می‌خواهیم وارد فرمایشات امام رحمه الله بشویم.

اما بیان محقق خوئی رحمه الله ایشان تا اینجا نشان داده‌اند که جناب شیخ رحمه الله نمی‌تواند به دو آیه استدلال کند چرا؟ چون دو آیه با بیان محقق خوئی رحمه الله ناظر به تصرفات نیستند اولی ناظر به

حلیت تکلیفی بیع است حداکثر، هرچند قول مختار ما این است که حلیت، ارسال و اطلاق است و ارسال و اطلاق، هم به تکلیف می‌خورد هم به وضع - که شرح آن را عرض کردیم - اما اگر هم رفتیم سراغ حلیت تکلیفی بیع که شیخ رحمه‌الله گفتند ظاهر در تکلیف است می‌گوئیم بیع است تصرفات در کار نیست، آیه دوم هم آیه ای است که می‌خواهد حلیت تملک را با تجارت بگوید خیلی خوب باز ربطی به تصرفات ندارد پس بحث اطلاق منتفی است، اطلاق حلیت تصرفات بعد از فسخی ما نداریم که بخواهیم از آن لزوم را در بیاوریم، این فرمایش اول محقق خوئیرحمه‌الله.

## **فرمایش دوم محقق خوئی رحمه‌الله و تحلیل محقق نائینی رحمه‌الله از اشکال شیخ رحمه‌الله**

فرمایش دوم محقق خوئی رحمه‌الله این است که اگر شیخ رحمه‌الله بتواند استدلال کند اشکالی که شیخ رحمه‌الله ادعا کرده‌اند و استاد ما محقق نائینی رحمه‌الله توضیح داده‌اند وارد نیست، شیخ رحمه‌الله اشکالی را بیان کرده‌اند اما شرح نداده‌اند.

محقق نائینی رحمه‌الله اشکال را این‌طور تحلیل کرده‌اند: - که اگر یادتان باشد خواندیم - که می‌توانم به اطلاق تمسک کنم اما نه نسبت به احوال حکم، نسبت به موضوع حکم می‌توانم اطلاق گیری کنم، مولا به من

دستور می‌دهد که جنی بماء آب بیاور، ماء موضوع حکم است متعلق حکم آوردن است جنی است، حکم هم وجوب است، الماء يجب اتیانہ، موضوع و محمولش کنیم، موضوع ماء است يجب حکم است اتیان و آوردن هم متعلق حکم است اگر خواستم اطلاق گیری کنم محقق نائینی رحمه الله توضیح دادند و گفتند که حرف شیخ رحمه الله این است که نسبت به موضوع یعنی ماء می‌توانم شک کنم که این آب گرم است؟ سرد است؟ آب سرد می‌خواهد؟ آب گرم می‌خواهد؟ آب مطلق می‌خواهد؟ شربت می‌خواهد؟ چه چیزی می‌خواهد؟ ماء اطلاق دارد.

محقق نائینیرحمه الله اشکال شیخ رحمه الله را این طور توضیح دادند گفتند شما می‌توانید نسبت به قیودی که احتمال دخالتشان را در موضع حکم می‌دهید اخذ به اطلاق کنید بگویید مولا در مقام بیان موضوع حکمش است موضوع را آورده است قید نیاورده است پس مطلق است، اما در مانحن فیه که بحث این نیست، بحث این است که شما بگویید آیا حکم نسبت به رافع آن اطلاق دارد یا نه؟ نسخ رافع حکم است حکم نسبت به خودش که نمی‌تواند اطلاق داشته باشد فضلا از رافعش، اشکالی که محقق نائینیرحمه الله می‌فرمایند.

محقق خوئی رحمه الله می‌فرمایند که این فرمایش

محقق نائینی رحمه الله درست است که اطلاق مال موضوع است این حرف کاملاً درستی است اما واقع مطلب این است که این اشکال اینجا اصلاً وارد نمی‌آید، چون نسبت به حالات حکم نمی‌خواهم حرف بزنم تا اشکال محقق نائینی رحمه الله در تبیین فرمایش شیخ رحمه الله مطرح بشود، چرا؟ محقق خوئی رحمه الله می‌فرمایند به جهت اینکه اطلاق و تقیید برمی‌گردد به چیزی که مولا می‌توانسته اخذ کند و اخذ نکرده است و اطلاق در موردش درست است.

باید ببینیم در مانحن‌فیه مولا می‌تواند بگوید من حکم را می‌دهم تا وقتی که آن آقا نسخش نکند، تا وقتی که آن آقا فسخس نکند حکم من باقی است، اگر مولا بتواند چنین چیزی را بگوید و نگوید اطلاق درست است، حالا عبارت زیبای محقق خوئی رحمه الله را در اینجا ملاحظه کنید تا جلسه بعد آن را شرح بدهیم لذا ایشان می‌گویند به نظر ما آن اشکالی که شیخ رحمه الله در اینجا ادعا کرده‌اند و استاد ما محقق نائینی رحمه الله آن را توضیح داده‌اند اینجا اصلاً وارد نمی‌آید، اصل حرف درست است اما اینجا وارد نمی‌آید.

بعد هم در مرحله سوم می‌خواهند بگویند اگر در اینجا وارد بیاید در آیه اوفوا هم وارد می‌آید، لذا اشکال مشترک الورد به سه آیه است اوفوا أحلّ و تجارت،



حالا عبارت ایشان را در مصباح نگاه کنید در جلد سی و هشت تنقیح هم قبلاً عرض کردم عبارات مصباح یک مقداری مفصل تر است چون چند بیان را اینجا آوردند ترجیح دادیم که اینجا بیشتر از عبارات مصباح استفاده کنیم فرمایشات محقق خوئی(ره) را ملاحظه فرمائید.

إن شاء الله جلسه بعد این توضیحات محقق خوئی رحمه الله را تمام کنیم ببینیم آن ادعایی که کرده اند آقای سید صاحب عروة رحمه الله هم اشکال را به آیه او فوا وارد دانسته اند به بیان آخر آن را هم بگوییم ببینیم راه چطور می شود که زمینه ورود به فرمایشات حضرت امام رحمه الله استاد اساتذہ بزرگوار ما فراهم بیاید.

و صلّى الله على محمد وآله الطاهرين

۱۴۰۰/۰۳/۰۳

# جلسه صد و بیست و نهم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين

## مرور مباحث گذشته

بحث ما در ارتباط با عبارات محقق خوئیرحمه الله در مصباح الفقاهة بود، محقق خوئیرحمه الله فرمودند سه مدعا داریم، مدعای اول این است که استدلال شیخرحمه الله بر تمسک به اطلاق آیتین غلط است و آیتین را دارای اطلاق نمی‌دانیم، چرا؟ مفصل توضیح دادند چون در هیچ‌کدام از دو آیه بحث حلیت تصرفات مطرح نیست - که شرح آن را هم دادیم - در یکی حلیت بیع است چه تکلیفی چه وضعی چه اعم، در یکی حلیت تملک است و کاری با حلیت تصرفات

نداریم، وقتی حلیت تصرفات منتفی شد تمسک به اطلاق حلیت تصرفات بعد الفسخ بی‌معنا است، این فرمایش محقق خوئیرحمه الله نسبت به آیه أحلّ و آیه تجارت و گفتند: پس استدلال شیخ‌رحمه الله درست نیست.

مدعای دوم را محقق خوئیرحمه الله فرمودند که اگر استدلال شیخ‌رحمه الله درست باشد اشکالی که شیخ‌رحمه الله در عبارت مکاسب گفتند - اشکالی در اینجا وجود دارد و این اشکال را مختص به دو آیه کردند و آیه أوفوا را از این دو اشکال بیرون بردند و استاد ما محقق نایینیرحمه الله این اشکال را توضیح دادند - وارد نیست این دو.

مدعای سوم: اگر اشکال وارد باشد اشکال اختصاص به دو آیه ندارد وأوفوا را هم می‌گیرد. ما با یک زحمتی مطلب اول محقق خوئیرحمه الله را توضیح دادیم، این که می‌گوییم با یک زحمتی مجبور شدیم عبارات مصباح را با عبارات جلد سی و هشت تنقیح یک مقایسه‌ای کنیم و از آن طرف ارجاعاتی که به سید طباطبایرحمه الله صاحب عروة دادند آن را هم در جلد دوم حاشیه ایشان در مکاسب ببینیم و البته نشان هم دادیم که یک تفاوتی در استدلال محقق خوئیرحمه الله و سید صاحب عروة‌رحمه الله وجود دارد مخصوصاً در آیه تجارت که

دیگر تکرار نمی‌کنیم، بالاخره فعلاً مطلب [مدعای اول] محقق خوئیرحمه الله تا این حد روشن شد.

## بیان مدعای دوم محقق خوئی رحمه الله

اما مدعای دوم: مدعای دوم این است که اگر استدلال شیخ رحمه الله درست باشد، آن اشکال وارد نیست، ایشان این مطلب را در مصباح توضیح خوبی داده‌اند در تنقیح یک تکمله هم دارند که بعداً تکمله را عرض می‌کنیم.

در مصباح توضیح دادند که چرا اشکال وارد نیست، توضیحشان این است که بله فرمایشات استادمان حضرت آقای نائینی رحمه الله را قبول داریم و آن فرمایشات این بود که نسبت به حالات حکم، از اطلاق حکم نمی‌توانیم استفاده کنیم بلکه یک پله بالاتر - که گفتیم در مصباح این پله بالاتر زیباتر بیان شده است - رافع حکم، وارد بر حکم است، نمی‌شود از اطلاق حکم، نفی رافع حکم کرد این معنا ندارد.

هر دو نکته محقق نائینی رحمه الله درست هستند، در تنقیح این دو نکته به این شکل شفاف، دو نکته نبودند اما در مصباح صریح‌تر بودند، بله حکم نسبت به حالات خودش بلکه یک "بل" ترقی بگذارید نسبت به رافع خودش اطلاق ندارد.

این مطلب کاملاً درست است، حکم نسبت به موضوع خودش اطلاق دارد نسبت به متعلقش اطلاق دارد، حکم باید وارد بر یک موضوعی بشود بعد بگوییم مولا می‌توانسته این موضوع را مقید کند اما نکرده است، وارد بر یک متعلقی بشود اما نسبت به خودش هنوز ورود نکرده است چطور بگوییم که اطلاق دارد؟ بالاتر از آن عرض کردم نسبت به رافعش، ایشان می‌گویند این حرف استادمان است و کاملاً آن را قبول داریم.

اما می‌خواهیم بگوییم که این ربطی به بحث ما ندارد، ما اینجا می‌توانیم اطلاق بگیریم، چرا؟ این را در دو مرحله توضیح می‌دهند - رضوان خدا برایشان باشد من سفارشم به طلاب این است که با دقت این عبارات را تلقی کنند تا اجتهاد شکل بگیرد، قوی بشود عجله نکنید تا کار آیکی درنیاید -.

عبارت ایشان عبارت دقیقی است، می‌فرمایند: اولاً اطلاق و تقیید یعنی چه؟ یعنی چیزی که مولا می‌توانست اخذ کند ولی اخذ نکرده است را بگوییم اطلاق، به شرط اینکه در مقام بیان باشد، درست می‌گویید نسبت به این رقبه می‌توانسته ایمان را اخذ کند، می‌توانسته زیبایی را اخذ کند، می‌توانسته عربیت را اخذ کند، می‌توانسته فارسی را اخذ کند، می‌تواند و اگر در مقام بیان است و اخذ نکرده است اطلاق است درست می‌گویید.

حالا درما نحن فيه می‌خواهیم ببینیم مولا می‌تواند  
اخذ کند و بگوید من این حکم به حلیت را می‌کنم  
به شرط اینکه فلانی این عقد را برهم نزنند؟ می‌تواند؟

ببینید حرف مهم ایشان این است که می‌فرمانید:  
آن حرف را قبول داریم ولی می‌گوییم که اینجا پیاده  
نمی‌شود چون امکان اخذ این قید برای مولا وجود دارد،  
وقتی امکان اخذ این قید وجود دارد و اخذ نمی‌شود  
و [مولا] در مقام بیان است اطلاق پا می‌گیرد - تعبیر  
زیبایی اینجا دارند - در پله اول این مطلب را می‌گویند  
و بعد در پله دوم سرّ آن را می‌گویند - که به سرّ آن هم  
می‌رسیم - هر دو پله را با دقت بیان می‌کنند که این  
دقت در مصباح بیشتر از تنقیح است.

## بیان عبارات «ادعای دوم» مرحوم خوئی رحمه‌الله

ایشان می‌فرمایند: اما الاشکال الذی ذکره المصنف  
و اوضحه شیخنا الاستاذ محقق نائینیرحمه الله که این  
ادعای دوم فلا یرد علیه بوجه و ذلک لانه و إن لم یکن  
للحکم اطلاق بالنسبة الی حالة نفسه یک، و رافعه دو،  
این رافع را بالا با بل گفته بودند، فانه حکم مسلّم و  
قاعدة مبرمة کاملاً درست است فإنّ ملاحظة الاطلاق  
فرع ورود الحکم علی الشیء حکم باید وارد بشود بعد  
بگوییم اطلاق فلا یعقل معنا ندارد که بگوییم اطلاق  
دارم یا تقيیدی دارم الا بالنسبة الی موضوع الحکم أو

متعلقه که حکم بر آن وارد می‌شود بعد بگویم حکم را مطلق دیده است کما هو واضح که ما آن قاعده را قبول داریم لکنّ المقام لیس كذلك چرا؟ توضیح اول ایشان این است که فإنّ رافع الحلیة لیس من حالات الحکم توضیح ذلک مدعای ما این است که رافع حلّیت، از حالات حکم نیست، با اینکه رافع حلّیت است اما از حالات حکم نیست.

توضیح آن همین است که عرض کردم توضیح ذلک أنّا ذکرنا فی حله مراراً أنّ الاطلاق لیس الا ما یمکن للتملک أنّ یصرّح به هر چه را که متکلم می‌تواند مقید کند و تصریح کند اگر نکند و در مقام بیان است اطلاق پا می‌گیرد کما أنّ التقیید كذلك تقیید هم مال جایی است که مولا بتواند به قید تصریح کند مثلاً اذا قال المولی اعتق رقبة - پیاده می‌کند - معنایش این است که می‌توانسته بگوید مومنه و بگوید غیر مومنه لذا مولا مشکلی ندارد، اینها را مفصل توضیح می‌دهند، عبارت را ملاحظه بفرمائید، اینجا چطور؟

ففی المقام له أنّ يأخذ الحلیة مطلقة بالنسبة الی رافعها و یقول «أحلّ الله البیع» سواء فسخ احد المتبایعین ام لا و له أنّ یصرّح بالتقیید و یقول «أحلّ الله البیع» إنّ لم یفسخ احدهما لکن لم یصرح، مولا می‌توانسته اما تصریح نکرده است در مقام بیان بوده

است پس اطلاق شکل می‌گیرد، و انما سکت عنه و لکن اکتفی منه بعدم التقیید مقدمات الحکمة یعنی در مقام بیان بودن و امکان تصریح و تقیید داشتن و نگفتن نستفید الطلاق و نحکم بحلیة البیع حتی بعد الفسخ اول این را توضیح می‌دهند بعد می‌گویند:

و سرّ فی ذلک سرّ آن این است که اگر مولا بخواهد نسبت به رافعیت خودش حرفی بزند، اشکال وارد است اما اگر مولا بخواهد نسبت به اینکه شخص دیگری حکم مولا را رفع کند این مشکلی ندارد، الان دعوا سر این است که مولا می‌خواهد نسبت به رفع شخص دیگری، به حکم اطلاق بدهد، چه اشکالی دارد؟ این قابلیت اخذ دارد، بله اگر مولا بخواهد بحث رافعیتی را که خودش می‌خواهد ارائه کند آن را بگوید، محقق خوئیرحمه الله می‌گویند اینجا اشکال وارد است.

پس در دو پله محقق خوئیرحمه الله بحث کرده‌اند، اول ملاک اطلاق و تقیید را نشان دادند بعد سرّ آن را گفتند و معما را حل کردند و سرّ فی ذلک آن للجاعل أن يأخذ حکمه مطلقاً او مقیداً بالنسبة الی شخص آخر لذلک الحکم فیقول امضیت البیع أن لم یرفعه فلان أو امضیته سواء رفعه فلان ام لا، اکرم العلماء أن رضی فلان، او یقول اکرمهم سواء رضی فلان ام لا چه اشکالی دارد؟ ریشه اش این است فرغ شخص آخر الحکم



ليس من قبيل حالة الحكم حتى لا يمكن تكفل الحكم باطلاقه شموله له لما بعد التحقق الرفع كما هو واضح تا اینکه بگویم اگر حکم بخواهد رافعش را بگیرد بعد از خودش را گرفته است یعنی تقسیم ثانوی بشود - به تعبیری که قبلاً هم عرض کردم - نه ما می‌توانیم نسبت به رفع دیگری اطلاق گیری کنیم.

بنابراین ایشان می‌گویند اشکالی را که محقق نائینیرحمه الله تبیین کرده‌اند، اگر حرف شیخ‌رحمه الله این است - که ظاهرش هم این است که ایشان قبول دارند که اشکال شیخ‌رحمه الله همین است که محقق نائینی رحمه‌الله فرموده‌اند - این اشکال وارد نیست، پس ادعای دوم را هم ثابت کردیم.

ادعای اول این بود که چنین اطلاق وجود ندارد، چرا؟ چون بحث تصرفات در دو آیه ندارم، ادعای دوم این بود که اگر وجوب داشته باشد اینکه من بگویم این اطلاق پا نمی‌گیرد. به خاطر اینکه اطلاق نسبت به موضوع و متعلق درست است نه نسبت به حالات حکم، ولو اصل قاعده درست است اما پیاده کردن آن در اینجا غلط است، نه خیر اطلاق وجود دارد اطلاق پا می‌گیرد و هیچ اشکالی هم اینجا وجود ندارد، آن اشکال اطلاق را از کار می‌اندازد چون اطلاق حلیت تصرفات بعد از فسخ را دارم می‌خواهم بگویم اصلاً قبل از فسخ

هم بحث تصرفات در اینجا ندارم، می‌خواهم بگویم اگر دلیلی بر حرمت تصرفات در مال غیر را نداشتیم با آن آیه نمی‌توانستیم آن را در بیاوریم بلکه با این آیه فتوا می‌دادیم به اینکه حرمت تملک و حرمت بیع را داریم ولی شما تصرف کن - همان طوری که خواندیم - این مدعی دوم ایشان.

### بیان مدعی سوم محقق خوئی رحمه الله

اما مدعی سوم: مدعی سوم این است که اگر اشکال وارد باشد، به آیه أوفوا هم وارد است - چون آیه أوفوا را الحمد لله امسال خیلی مفصل و مشبع بحث کردیم، دیگر خیلی معطلی نداریم - اصل حرف ایشان این است که شیخ رحمه الله در آیه أوفوا چه می‌فرمودند؟ شیخ رحمه الله در آیه أوفوا بحث حرمت تصرف در مال غیر را داشتند با حرمت و حرمت تصرف کار می‌کردند، می‌گفتند - البته به تعبیر محقق خوئی رحمه الله - وفای به عقد واجب است «أوفوا بالعقود» و حرام است تصرفات بعد الفسخ برای آن فرد دیگر، أوفوا می‌گوید تو حق نداری بعد از فسخ در مال آن آقا تصرف کنی، معلوم است که فسخ باطل است و این لازم مساوی لزوم عقد است که آن را در آیه أوفوا تحلیل کردیم - البته با بیان محقق خوئی رحمه الله - بیان مختار ما بیان دیگری است.

محقق خوئی رحمه الله می‌گویند: جناب شیخ‌رحمه الله در اوفوا دوباره با حلّیت تصرفات کار کردند، وقتی در اوفوا با حلّیت تصرف کارکرد و گفت تصرف بعد از فسخ برای این آقای که این جنس را خریده است کما کان جایز است، حرمت تصرف در این مال، برای آن یکی که فسخ کرده است وجود دارد و این لازم مساوی لزوم عقد است.

محقق خوئی رحمه الله می‌فرمایند: اگر شیخ رحمه الله در آیه اوفوا با حلّیت تصرفات کار کرده‌اند، همین اشکالی که به بحث حلّیت تصرفات در آیه اُحَلِّ وَّارَد است، در تجارت وارد است این اشکال در آیه اوفوا هم وارد است شما می‌توانید بگویید که این آیه نسبت به حالات خودش اطلاق ندارد نسبت به رافعش اطلاق ندارد، تعبیر ایشان این است.

پس اصل بحث این است که اگر قبول کنم حلّیت نسبت به رافعش اطلاق ندارد، این اختصاص به آیه اُحَلِّ ندارد کما اینکه اختصاص به آیه تجارت ندارد که شیخ‌رحمه الله خواستند هر دو را با حلّیت تصرفات اطلاق گیری کند، این در آیه اوفوا هم که با حلّیت تصرفات برای بایع که برای بایع حلال است تصرف در ثمن کند حتی بعد از فسخ مشتری، برای مشتری حلال است تصرف کند حتی بعد از فسخ بایع، احد المتبایعین

اگر فسخ کرد نه، حلیت تصرفات باقی است حرمت تصرف در مال غیر وجود دارد، محقق خوئی رحمه الله می‌فرمایند اگر شیخ رحمه الله در آیه اوفوا هم با حلیت تصرفات کار کرده‌اند چرا شما اشکال را محدود به آیتین می‌کنید؟ اشکال را در آیه اول هم وارد کنید.

تعبیر ایشان در اینجا این است دعوی الثالثة علی تقدیر ورود الاشکال علی آیتین فلا تختص الاشکال بهما بل یجری فی آیه «أوفوا بالعقود» ایضاً فإنه بناءً علی مسلك المصنف انها این آیه اوفوا تدلّ علی حلیة التصرفات المتربة علی العقد علی وجه الاطلاق حتی بعد الفسخ و من الواضح أن الفسخ رافع لها فیکف یؤخذ الحکم اگر کسی بخواهد حلیت تصرفات را نسبت به بعد از فسخ هم جاری کند فسخ رافع حلیت است، پس چطور شما اطلاق را برای رافع درست می‌کنید؟ فیکف یؤخذ الحکم مطلقاً بالنسبة الی رافعه شما چطور حکم را نسبت به رافعش به آن اطلاق می‌دهید؟

بعد جمع‌بندی می‌کنند فالمقصود أن میزان الاستدلال بالآیات الثلاثة واحدة مصنف با یک حد وسط سه آیه را درست کرده‌اند حلیت تصرفات، اگر مصنف با حلیت تصرفات یعنی با یک مبنا استدلال را انجام داده‌اند این اشکال نبود. اطلاق حلیت نسبت به رافع در هر سه آیه وجود دارد، مصنف با یک حد وسط کار می‌کند، چطور

این حد وسط در آن دو تا آیه اثر می‌کند در این یک آیه اثر نمی‌کند؟ فما ذكره من الاشكال ايضاً مشترك الورد بالنسبة اليها بعد خود ایشان می‌گویند که البته با تقریر من این اشکال وارد نمی‌آید تقریر خود محقق خوئی رحمه الله که بعداً عرض می‌کنیم.

اینجا فقط یک اشکالی باقی می‌ماند که این اشکال را ایشان در مصباح بیان نکرده‌اند ولی در کتاب تنقیح این اشکال را بیان کرده‌اند، عبارات تنقیح ایشان را ملاحظه فرمائید تا آن یک اشکال را هم بگوییم که آن هم دفع دخل کرده‌اند که یک کسی ممکن است دفاعی کند که چرا اشکال در آیه سوم نیست که عرض خواهم کرد. این را ملاحظه فرمائید که پایان سه مدعای محقق خوئی رحمه الله باشد، ان شاء الله بعد از تبیین اینها یک نکته‌ای را هم جلسه قبل قول دادیم برای شما تحلیل کنیم که ایشان می‌گویند: اشکال مشترك الورد به آیه اول هم هست. یک بیان دیگری سید صاحب عروة رحمه الله داشتند که اشکال اختصاص به آیتین ندارد و در آیه اول هم می‌آید اما به بیان آخر که جلسه قبل عرض کردم که آن بیان ممکن است با بیان محقق خوئی رحمه الله فرق کند این دو تا را توضیح بدهیم بعد جمع‌بندی کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

۱۴۰۰/۰۳/۰۴

# جلسه صد و سی ام

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين

## مرور بحث گذشته در ارتباط با مدعی ثالث مرحوم خوئی رحمه الله

بحث ما در ارتباط با مدعی ثالث محقق خوئی رحمه الله بود، مدعی اولشان را گفتند که استدلال شیخ رحمه الله ناتمام است و اطلاق در آیتین وجود ندارد، چرا؟ چون اصلاً آیتین برای حکم تصرف، تعرض نکرده است، این بیان اول ایشان، بعد هم خواستند این مطلب را به سید صاحب عروة رحمه الله نسبت بدهند که البته عرض کردیم آیه دوم قابل استناد به سید صاحب عروة رحمه الله نیست، محقق خوئی رحمه الله می‌توانند بگویند آیه تجارت تعرضی برای حکم جواز

تصرفات ندارد، ولی سید یزدی رحمه الله معتقد هستند که نه، اُكل یعنی تصرف، این حول تصرفات است ولی اطلاق ندارد، محقق خوئی رحمه الله می‌گویند اصلاً متعرض تصرفات نشده است تا اینکه بخواهد اطلاق داشته باشد با توضیحاتی که داده شد، این مدعی اول.

مدعی دوم ایشان این است که اشکالی که شیخ رحمه الله - البته شیخ رحمه الله تفصیل اشکال را در روایت بیان نکرده است - گفته‌اند نه، اطلاق آیتین اخیرتین اشکال دارد، محقق نائینی رحمه الله توضیح دادن که این اشکال ناظر به این است که اطلاق، ناظر به حالات حکم یا رافع حکم باشد، محقق خوئی رحمه الله توضیح دادند که نه، آن حرف درست است که هیچ اطلاقی ناظر به حکم و حالات حکم نیست، اما درستی این مسئله معنایش این نیست که این اشکال در اینجا وارد است، خوانده‌ایم و توضیحات مفصلی هم در اینجا بیان کرده‌اند که اینجا مولی می‌تواند نسبت به رافعیت شخص دیگری برای حکمش اطلاق درست کند کما اینکه می‌تواند برای حکمش تقییدی نسبت به رافعیت شخص دیگری قائل بشود، نسبت به خودش اگر بخواهد، بله اشکال وارد است اما آنجا این بحث نیست، بحث رافعیت شخص دیگری است، چه اشکالی دارد، حلیت را معلق بر این کند که اگر فلانی بر هم زد،

حلیت وجود ندارد؟ اگر فلانی برهم زد یا نزد حلیت هست، یعنی در مقام بیان بود نیاورد، اطلاق داریم ایشان نشان دادند که این مطلب امکان دارد، لذا ضمن قبول اصل مطلب محقق نائینی رحمه الله تطبیقش بر آیتین را قبول نکردند و گفتند نه انصافاً اطلاق در اینجا وجود دارد و آن اشکال وارد نیست، ولی اشکال مهم این است که ما اصلاً اصلش را قبول نداشتیم.

### مدعای سوم مرحوم خوئی رحمه الله

در بیان سوم، ایشان خواستند - که ما اینجا ماندیم - که بگویند اگر هم اشکال ورود داشته باشد، به آیه اوفوا هم وارد است که بخشی از آن برمیگردد به مفصلات آیه اوفوا و ما آیه اوفوا را بحث کردیم و خیلی وارد تمام آن نمی‌شویم و فقط اصل مطلب را بیان می‌کنیم.

گفتیم ایشان این مطلب را در مصباح مقداری مختصر اما آن نکته درگیری را در تنقیح بیشتر بیان کردند - که ما با آن کار داریم - در مصباح همین مقدار را بیان کردند که ما به آن اشاره کردیم که اگر اشکال وارد باشد به اوفوا هم وارد است، چرا؟ چون مبنای شیخ رحمه الله در استدلالشان به آیه اوفوا حلیت تصرفات است، شیخ رحمه الله می‌خواهد در اوفوا هم از حرمت تصرف بعد از فسخ، بطلان فسخ و لزوم را نتیجه بگیرد - همان طوری که قبلاً خواندیم - شیخ رحمه الله می‌گفتند: آیه می‌گوید



وفاء به عقد واجب است، و معنای وفاء به عقد، حلّیت تمام تصرفات و حرمت تصرفات بعد از فسخ است و حرمت تصرفات بعد از فسخ لازم مساوی لزوم عقد است، استدلال شیخ رحمه الله این بود.

از آیه یک حکم تکلیفی استفاده می‌شود که بر یک حکم وضعی دلالت می‌کند، حکم جواز تصرفات برای متعاقدين و حرمت تصرفات بعد از فسخ، نشان می‌دهند که لزوم داریم، محقق خوئی رحمه الله می‌فرمایند: چون شیخ رحمه الله در آیه اوفوا هم با حلّیت و حرمت کار می‌کنند مبنای ایشان سر حرمت و حلّیت تصرفات است بنابراین چه فرقی بین آیه «أحلّ الله البيع» - که با حلّیت تصرفات و اطلاق آن کار می‌کند - و آیه تجارت - که با اطلاق تصرفات کار می‌کند - و آیه اوفوا - که با حرمت تصرفات بعد از فسخ کار می‌کند - وجود دارد؟ پس این یک مناط است، لذا تعبیر مهم و زیبای ایشان این بود و علی تقدیر ورود الاشکال فلا تختص الاشکال بهما بآیتین بل یجری فی آیه اوفوا بالعقود چرا؟ فإِنَّه بناءً علی مسلک المصنف مسلک مصنف همین بود که گفتند، حالا ایشان می‌گویند: البته مسلک ما - که عبارت ایشان ماند که گفتیم می‌خوانیم - این نبود، ما در آیه اوفوا گفتیم که دلالت مطابقی بر لزوم دارد.

محقق خوئی رحمه الله می‌گویند: نظر ما این بود،

اما بنا بر مسلک مصنف که اوفوا هم دارد با حلّیت و حرمت تصرفات کار می‌کند اشکال آنجا هم وارد است بناءً علی مسلک المصنف أنّها تدل علی حلّية التصرفات المتربّته علی العقد علی وجه الاطلاق حتی بعد التصرف و من الواضح أن الفسخ رافعٌ لها فیکف یؤخذ بالحکم مطلقاً بالنسبة الی رافعفسخ می‌خواهد حلّیت را بردارد، باز اشکال می‌آید فالمقصود خلاصه مطلب این است که أنّ میزان الاستدلال بالآیات الثلاثة واحدة عند المصنف مصنف با یک مبنا حلّیت کار می‌کند، حرمت و حلّیت تصرفات.

البته یادتان هست ما در آیه اوفوا به تبع امام رحمه الله این را از محقق خوئی رحمه الله قبول نکردیم که اصلاً منظور شیخ رحمه الله این نیست و الا آن اشکال مقتضای مقتضا پیش می‌آید، این مطالب را بحث کردیم ولی شما ببینید سازمان محقق خوئی رحمه الله با استادشان محقق نائینی رحمه الله چیست؟ فما ذکره من الاشکال ایضاً مشترک الورد بالنسبة اليها اشکالی که شیخ رحمه الله به آیتین وارد می‌کنند به آیه اوفوا هم وارد است.

### **دلیل صحت فهم ما از آیه «اوفوا بالعقود»**

ما می‌خواهیم بگوییم: جناب محقق خوئی رحمه الله اشکال را که شیخ رحمه الله توضیح نداده‌اند، استادتان

محقق نائینی رحمه الله توضیح خاصی داده‌اند ولی خود شیخ رحمه الله اشکال را به دو آیه وارد کرده‌اند ولی به آن وارد نکرده است و این خودش دال بر صحت فهم ما از آیه «اوفوا بالعقود» است - خوب دقت کنید بعداً می‌خواهیم دوباره از آن استفاده کنم - آنجا به تبع امام رحمه الله نشان دادیم منظور شیخ رحمه الله این نیست که شما می‌گویید البته در آیه اوفوا، الان یکی از قرائن آن همین است و الا خیلی واضح است.

شیخ رحمه الله در همین سه جمله گفته‌اند اطلاق در سه آیه وجود دارد، مبنای اطلاق در هر سه آیه، حلیت تصرفات است، شیخ رحمه الله بعد اشکال به اطلاق را در دو آیه‌ای که حلیت تصرفات دارد وارد کند به آیه اول وارد نکند، حالا اشکال هر چه که هست، این همان قراینی است که آن فرمایشی که اینها به شیخ رحمه الله می‌خواهند نسبت بدهند در آیه اوفوا غلط است که دوباره ان شاء الله از آن استفاده می‌کنیم.

## **برسی اشکال به آیات ثلاثه توسط مرحوم خوئی رحمه الله در عبارات مصباح**

علی‌ای حال ایشان می‌گویند: با سیستم شیخ رحمه الله اشکال در هر سه آیه وجود دارد و به نظر ما اشکال در هر سه آیه منتفی است ولی اصل دلالت آن دو آیه بر لزوم، غلط است ولی آیه اوفوا بر لزوم بالمطابقة دلالت

می‌کند آقای خوئی رحمه الله این‌طور می‌گویند و قد  
عرفت دلالة آية الوفاء على اللزوم بالمطابقة با تقریری  
که خودشان کرده اند - حالا شاید مجبور بشویم که به  
آن اشاره کنیم - و عرفت ايضاً عدم دلالة أحلّ الله على  
اللزوم محقق خوئی رحمه الله می‌گویند: ثابت کردیم که  
أحلّ بر صحت دلالت می‌کند و بر لزوم دلالت نمی‌کند،  
بر صحت هم مطابقت دلالت دارد، بر لزوم دلالت ندارد  
بالالتزام، شیخ رحمه الله نتوانست بر صحت هم با  
دلالت التزامی درستش کنند - با همان توضیحی که  
قبلاً عرض کردیم - چون شیخ رحمه الله می‌خواست  
حلیت تصرفات را از آن در بیاورد بعد دید با حلیت  
تصرفات ملازمه ندارد با صحت در معاطاة البتة، در بیع  
قولی دارد در معاطاة ندارد که بیع فعلی است، البتة به  
نظر ما آنجا هم تقریر ایشان از فرمایش شیخ رحمه الله  
ناتمام بوده است که سر جای خودش بیان شده است.

و قلنا أن الآية ناظرة الى استناد الحلية الى البيع و  
أنّها مستندة اليه خلاصه ایشان می‌فرمایند: ما ثابت  
کردیم که آیه أحلّ دلالت نمی‌کند، آیه تجارت هم دلالت  
نمی‌کند چون از آن تملک استفاده می‌شود نه حلیت  
تصرفات ولی آیه اوفوا بالمطابقة دلالت می‌کند ولی  
شیخ رحمه الله که می‌خواهد دلالت هر سه را بالتزام از  
باب حلیت تصرفات بگوید؛ چرا اشکال را فقط به دو آیه  
وارد کرده است و شما محقق نائینی رحمه الله چرا این

اشکال را فقط در دو آیه مطرح می‌کنید؟ اگر اشکال این است که حکم نسبت به حالات و رافع خودش اطلاق ندارد خب این در آیه اوفوا هم می‌آید، حرف محقق خوئی رحمه الله این است تا اینجا عبارت مصباح.

## برسی عبارات تنقیح مرحوم خوئی رحمه الله در آیات ثلاثه

ایشان در تنقیح یک تتمه‌ای برای این عبارت دارند که محل بحث ما است و تتمه ایشان این است که إن قلت محقق خوئی رحمه الله که استاد شما محقق نائینی رحمه الله حواسشان به این بود ولی محقق نائینی رحمه الله فارقی بین «اوفوا بالعقود» و آیه احل و تجارت قائل شدند، فارق چه چیزی بود که محقق نائینی رحمه الله قائل شدند؟ فارق این بود که محقق نائینیرحمه الله نشان دادند که در «اوفوا بالعقود» با عقد کار می‌کنم و عقد را با معنای حدثی و مصدری‌اش موضوع قرار می‌دهم نه با عقده و گره، محقق نائینی رحمه الله مسئله را این‌طور توضیح دادند که اگر عقد به معنای حدثی‌اش موضوع است، اشکال بر اوفوا وارد نمی‌آید.

این نکته خوب است، این رسیدگی را ایشان در اینجا کرده‌اند، یعنی یک کسی در دفاع از محقق نائینی رحمه الله و در دفاع از شیخ رحمه الله با تقریر محقق نائینیرحمه الله این مطلب را بیان کند، دفاع ما از شیخ

رحمه الله در آیه اوفوا این نیست، دفاع ما چیز دیگری است - که سر جای خودش گفتیم الان هم عرض کردم که شاید جلسه بعد هم اشاره کنم - محقق خوئی رحمه الله اینجا خودشان سعی کرده‌اند که این اشکال را جواب بدهند که منی که دارم اشکال می‌کنم که این اشکال بر اوفوا هم وارد است خوب می‌خواهم بر استاد محقق نائینی رحمه الله اشکال کنم، و محقق نائینی رحمه الله می‌خواهند جواب من را بدهند.

و لاجل ذلك خود محقق خوئی رحمه الله خواندیم تصدی شیخنا الاستاذ لبيان الفارق بين الآية الاولى و الآيتين الأخيرتين بعد ما تعرض للاستدلال بالآيتين و لهذا المناقشة بعين ما استشكل به شيخنا الانصاري قدس سرهما فأفاد في وجه التخصيص الشيخ هذه المناقشة بالآيتين و عدم تعميم حال الآية الاولى همين که قبلاً هم خواندیم که آن الاشکال المذكور لا یرد علی الآية الاولى یعنی اوفوا لأنّ الحكم انما ثبت فیها للعقد بالمعنى المصدري الحدی ایشان هم می‌گویند: ما قبلاً اشاره کردیم که عقد به معنای مصدری‌اش موضوع است همان طوری که نذر به معنای حدثی‌اش موضوع است، اگر عقد به معنای حدثی‌اش موضوع است و فسخ علی تقدیر تاثیر، عقد مصدری حَدَثٌ و تمام، رفت، فسخ اگر بخواهد اثر کند گره را باز می‌کند عقد معنای حدثی را که بر نمی‌دارد لا یرفع العقد بالمعنى

المصدرى لانه حَدَثَ و لا يمكن رفعه الشئ لا ينقلب عن ما هو عليه شىء واقع شد و رفت ديگر حَدَثَ، عقد به معنای مصدرى و حادثش تمام شد، آن موضوع است، و إنما فسخ چه چیزی را برمی‌دارد؟ يرفع المعاقدة التى العقد بالمعنى الإسم المصدرى آن عقده و گره و معاقدہ را برمی‌دارد، محقق نائینی رحمه الله خواسته‌اند بگویند: و بما أن العقد لا يمكن رفعه چون نمی‌شود عقد را برداشت فلا مانع من التمسك باطلاق الحكم الثابت عليه و هذا بخلاف الآيتين أخيرتين چون در آیتين الاخيرتين فسخ می‌آید حلیت را برمی‌دارد، آنجا فسخ می‌خواهد عقد را بردارد، نمی‌تواند عقد را بردارد، عقد حدثی که موضوع حلیت است را نمی‌تواند بردارد.

محقق خوئی رحمه الله اینجا به آن فارق اشاره می‌کنند و می‌خواهند آن را جواب بدهند حُسن بیان ایشان در اینجا این است که محقق خوئی رحمه الله خودشان به خودشان اشکال می‌کنند إن قلت به اینکه استاد شما محقق نائینی رحمه الله قبلاً جواب اشکال را داده‌اند و فارق را قائل هستند، محقق خوئی رحمه الله جواب می‌دهند که این اشکال یأتی فی التمسك باطلاق الامر بالوفاء بالعقود ایضاً جواب این است: درست است حکم بر عقد به معنای مصدرى بار شده است ولی فسخ عقد به معنای عقده را باز می‌کند، خیلی خوب حالا سؤال این است ایشان می‌گویند اگر عقد به معنای عقده باز

شد آیا باز حکمی باقی می‌ماند؟ ایشان می‌خواهند این نکته را بررسی کنند بعد می‌گویند که نمی‌شود لائن الحکم و إن رُتِّبَ فیها العقد بمعنی مصدری درست است حکم بر عقد به معنای مصدری بار شده است و الفسخ انما يتعلق بالعقده الحاصله من المصدر فسخ کرده را باز می‌کند عقده را باز می‌کند رافع عقده و گره است، الا أن العقده اذا فُسخت ولی وقتى عقده باز شد فلا محالة يرتفع وجوب الوفاء بالعقد ولو بمعناه المصدرى وقتى عقده باز شد یعنی معامله بر هم خورد دیگر عقد به معنای مصدری قابل بحث نیست، اذ لا معنى لوجوب الوفاء بالعقد بعد فسخ المعاملة چون معنا ندارد که بگویم وجوب وفاء به عقد دارم ولی معامله فسخ شده است، اگر معامله برهم خورده است وجوب وفاء معنا ندارد.

و عليه فالشك فى نفوذ الفسخ بنابراین شك در نفوذ فسخ يرجع الى شك وجوب الوفاء بالعقد و ترتيب آثار العقد و بناء ما بر این شد که آیه نسبت اطلاقى ندارد و قد بنينا أن التمسك باطلاق الحکم بالوفاء حتى على تقدير ارتفاعه و شموله لصورت عدم نفسه (// شاید فسخه باشد) غیر معقول بنای ما این است که در اینجا اطلاق نداریم، پس مجبوریم که دوباره اشکال را بپذیریم.

لذا محقق خوئی رحمه الله كأنّ خواسته‌اند بگویند که



نه، نمی‌شود لذا اشکال وارد است، این پایان فرمایش محقق خوئی رحمه‌الله است، خیلی منظم که اولاً اطلاق در آیتین نداریم چون تعرضی برای حکم تصرفات نه در آیه أحلّ و نه در آیه تجارت نداریم، در آیه أحلّ حداکثر این است که بگوییم حکم تکلیفی خود بیع بیان می‌شود، یا حکم وضعی و تکلیفی معاً بالمطابقة، در آیه تجارت حکم تملک بیان می‌شود، ما با تصرفات، جواز تصرفات و حرمت تصرفات، اصلاً [کار نداریم] تکلیف آنها را باید ادله دیگری معلوم کند.

دو اگر هم حکم تصرفات بیاید اطلاق پا می‌گیرد و اشکالی که بیان شده است وارد نیست، چون هیچ اشکالی ندارد حکم نسبت به رضایت و عدم رضایت کسی دیگری اطلاق و تقیید در آن ایجاد شده باشد و اگر هم اشکال وارد باشد و اطلاق و تقیید در حکم نسبت به فعل دیگری نتواند شکل بگیرد آن موقع ناگزیریم که بگوییم در آیه اوفوا هم نمی‌شود ولو اینکه موضوع اوفوا را عقد به معنای حدثی و مصدری بگیریم، چرا نمی‌شود؟ چون فسخ به عقده خورده است و وقتی عقده به هم می‌خورد و معاهده بر هم می‌خورد معنا ندارد که وجوب وفاء باقی بماند، مگر اینکه مبنای من این باشد که اطلاق درست است، اطلاق نسبت به رجوع شخص دیگری پا گرفته است، با اطلاق کار کنم، این تقریباً سه مطلب محقق خوئی رحمه‌الله.

## برسی فرمایش محقق خوئی رحمه الله

برای بررسی فرمایش محقق خوئی رحمه الله دو نکته داریم و بعد هم قول مختارمان که باید تبیین کنیم، اول بیان محقق خوئی رحمه الله را باید با سازمان خود ایشان و محقق نائینی رحمه الله بررسی کنیم، بعد بیان محقق خوئی (ره) را با سازمانی که ما برای بیان شیخ رحمه الله تبیین کردیم رسیدگی کنیم این نکته دوم بعد هم با قول مختارمان، منتهی قبل از ورود به این مسئله نکته‌ای را قبل از بررسی فرمایش محقق خوئی رحمه الله وعده کرده بودیم این نکته را هم عرض کنم که آن وعده‌ای که در بررسی عبارت‌ها دادیم کامل بشود.

نکته‌ای را که به دوستان وعده داده بودیم این بود که محقق خوئی رحمه الله وعده کردند که سید صاحب عروة رحمه الله هم گفته‌اند لا وجه لتخصیص الاشکال بالآیتین بلکه اشکال بر آیه اولی وارد است یعنی بر آیه اوفوا هم اشکال وارد است، عرض کردم ایشان فقط در آنجا با دقت بیان کرده‌اند که سید صاحب عروة رحمه الله گفته‌اند که اشکال بر آیه اولی هم وارد است ولی محقق خوئی رحمه الله فرمودند: سید صاحب عروة رحمه الله گفته‌اند: بیان آخر یعنی تعبیری که محقق خوئی رحمه الله داشتند این بود که ولو تمّ الاشکال فهو مشترک الورد فی الآیتین و آیه اوفوا که الان خواندیم این بحث سوم را که محقق خوئی رحمه الله ثابت کردند

اشکال در هر سه آیه وجود دارد کما ذکره السید رحمه الله سید این را هم بیان کرده‌اند لکن بیان آخر که لازم است این بیان آخرهم دانسته بشود که ببینیم این اشکالی را که می‌خواهیم به محقق خوئی رحمه الله بگیریم به سید یزدی رحمه الله وارد نیاید، بیان سید اصلش محل اشکال باشد ولی محقق خوئی رحمه الله گفته‌اند بیان آخر، چون محقق خوئی رحمه الله دو مطلب از سید صاحب عروة رحمه الله نقل کرده‌اند: یکی اینکه اشکال سوم مشترک الورد است یعنی اگر اشکال به اطلاق آیتین گرفتیم باید اشکال به آیه أوفوا هم بگیریم یکی هم اینکه ادعا کرده‌اند که سید صاحب عروة رحمه الله گفته‌اند که آیه أحلّ دلالتی بر تصرفات ندارد که گفتیم این درست، بعد گفته‌اند که آیه تجارت هم دلالتی ندارد گفتیم این درست است اما وجه نبود دلالت آیه تجارت نبود اطلاق است نه نبود بحث تصرفات که این را قبلاً عرض کردم، حالا باید ببینیم بیان آخر چیست؟ باید این نقل را هم کامل کنیم تا بتوانیم آن را ارزیابی کنیم.

## **برسی عبارت صاحب عروه رحمه الله در حاشیه مکاسب**

برای کامل شدن این نقل لازم است که عبارت سید یزدی رحمه الله در حاشیه مکاسب را ملاحظه کنیم، اصل مطلب محقق خوئی رحمه الله درست است سید

یزدی رحمه الله در حاشیه مکاسب انصافاً هر دو را گفته است، سید صاحب عروة رحمه الله در حاشیه مکاسب هم به آن مطلب محقق خوئی رحمه الله تصریح کردند که آیه أحلّ دلالت بر حلّیت تصرفات ندارد، هم تصریح کردند که آیه تجارت اطلاق ندارد با آن توضیحاتی که خواندیم و هم تصریح کرده اند به اینکه این اشکال اختصاص به دو آیه ندارد بلکه در سومی هم هست که خواندیم قوله فإنّ حلّیة البیع گفتند أقول الانصاف أن هذه الآية لا دلالة لها الا على مجرد حلّیة البیع این یکی و لا تعرض فیها لحلّیة التصرفات بعد الحلّ تا اینکه اطلاقش پا بگیرد، این را قشنگ بیان کرده اند.

و منه يظهر وجه الاستدلال اقول هذه الآية آیه تجارت را هم گفته اند بله متعرض تصرفات است ولی اطلاق ندارد که این فرق می کرد با بیان محقق خوئی رحمه الله که به این هم اشاره کردیم قوله باطلاق الآيتين الأخيريتين ایشان در صفحه چهار حاشیه مکاسب شان دارند اقول قد عرفت ورود مثل هذا الايراد على الآية الاولى قد عرفت این عدم اطلاق که شیخ رحمه الله می خواستند اطلاق گیری کنند و تمسک کند و بعد هم به اطلاق آیتین اشکال کردند، ایشان می خواهند بگویند اشکال به آیه اولی هم وارد است یعنی آیه اوفوا فلا وجه للتخصیص لذا وجهی ندارد که بگویم آیه تجارت و آیه أحلّ دلالت ندارد ولی آیه اوفوا دلالت

دارد، ایشان می‌خواهند بگویند که نه، اوفوا هم دلالت ندارد.

قد عرفت ورود مثل هذا الايراد ایشان بحث «ورود مثل هذا الايراد» را در صفحه قبل یعنی در صفحه سوم انجام داده‌اند، بنده در صدد نیستم که تمام آن مطالب را عرض کنم چون قبلاً بحث آیه اوفوا را انجام دادیم الان چون فرمایش محقق خوئی رحمه‌الله را بررسی می‌کنیم و قبلاً هم فرمایش سید یزدی رحمه‌الله در آیه اوفوا را از باب دلالت بر صحت بررسی کردیم اما از باب دلالت بر لزوم بررسی‌اش نکردیم، اشکال ندارد که مرور مختصری داشته باشیم، قبلاً آیه اوفوا را یک‌بار در صحت بحث کردیم، فرمایشات سید صاحب عروة رحمه‌الله را مفصل در بحث صحت رسیدگی کردیم که تکلیف صحت چه می‌شود؟ در چند جا، اما در بحث لزوم این مانده بود یعنی لزوم را از خیلی از دیدگاه‌ها اجمالاً بررسی کردیم ولی دیدگاه ایشان باقی ماند حالا چون در بحث لزوم آیه اوفوا هستیم و خود محقق خوئی رحمه‌الله هم اشاره کرده‌اند بیان آخر.

سید صاحب عروة فرمایشات شیخ رحمه‌الله را آنجا در ذیل این تعبیر رسیدگی می‌کنند قوله و المراد بالعقد مطلق العهد آنجا شیخ رحمه‌الله آیه اوفوا را که می‌آورند می‌گویند: عقد یعنی مطلق العهد كما في اقوال اللغويين

را هم ذکر می‌کنند و آن روایت صحیحه را می‌آورند که قبلاً به آن اشاره کردیم أقول سید صاحب عروة رحمه الله اینجا حرف شیخ رحمه الله را در اوفوا بررسی می‌کند الظاهر كما صرّح به بعضهم أن المراد من العقود فى الآیة مطلق العهود اینجا عقد یعنی مطلق عهد اعم من التكاليف الالهية تكاليف الهی هم عهد هستند و العهود التى بين الخلق و الخالق كالنذر و شبهه والعهود التى بينهم بعضهم مع بعض مثل بيع و اجاره و همه عهد هستند، همه عقد هستند، مطلق عهود، چه عهدی که خدا تکلیف کرده است - که ما قبلاً این مبنا را بررسی کردیم که خود شیخ رحمه الله هم قائل بودند - عهدی که بین الخلق و الخالق است كالنذر و شبهه که نذر کنم، این هم عهدی است، و شبهه حالا قسم است یمین است هر چه که هست، والعهود مثل بيع و اجاره و ایشان اینطور می‌گویند، بعد ایشان بر اساس این فرمایش شیخ رحمه الله شروع به بررسی آیه می‌کنند، که شما می‌خواهید در اینجا چه کار کنید؟ می‌خواهید صیغه را واجب بدانید با مستحبات چه کار می‌کنید؟ با عقود جائزه چه کار می‌کنید؟ می‌خواهید واجب ندانید چه کار می‌کنید؟ این عبارت را نگاه کنید که ببینیم سرنوشت و تکلیف این نکته ایی که محقق خوئی رحمه الله با دقت می‌خواهند از فرمایش سید صاحب عروة رحمه الله در بیاورند چه خواهد شد.

و صلّى الله على محمد وآله الطاهرين

